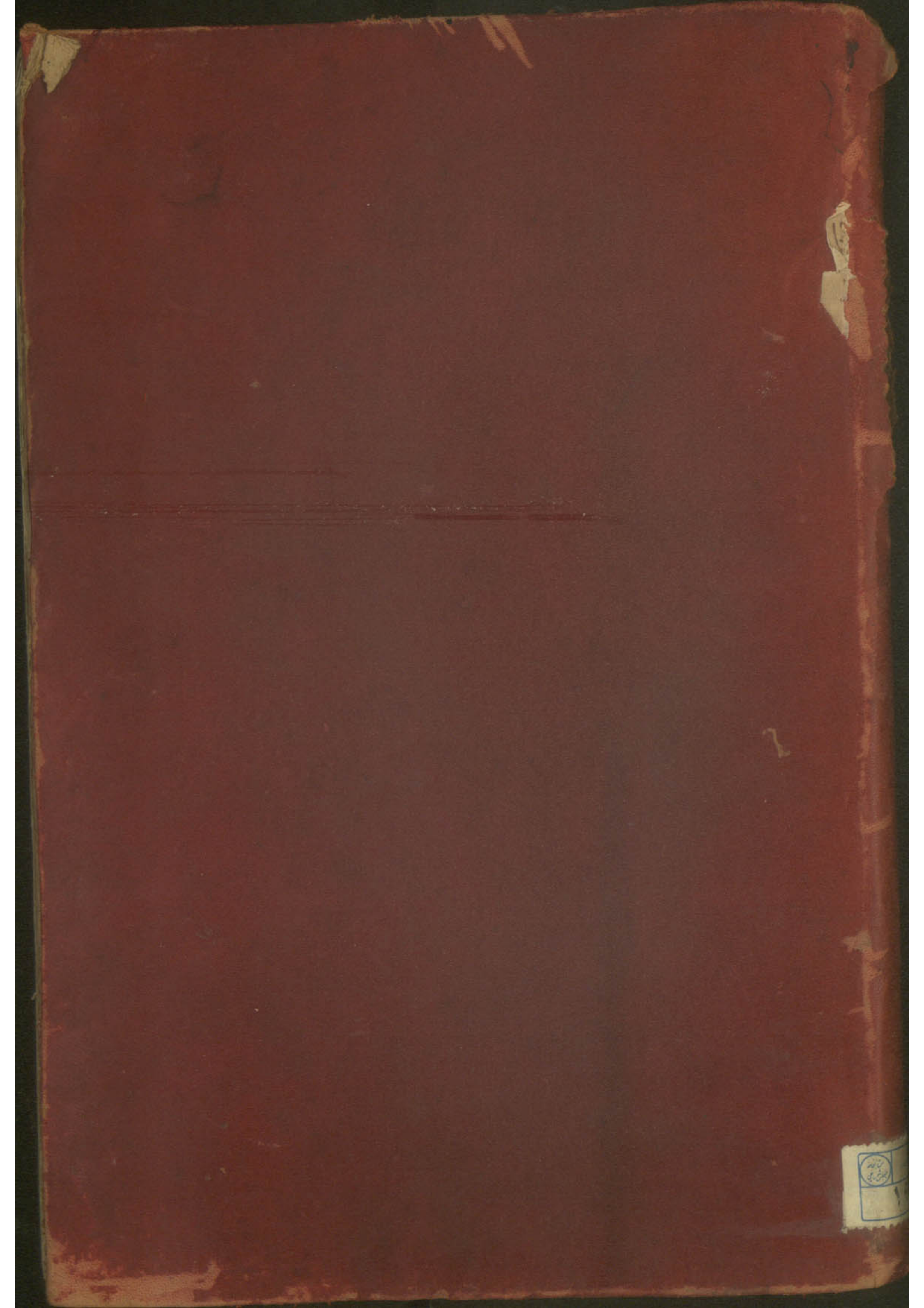
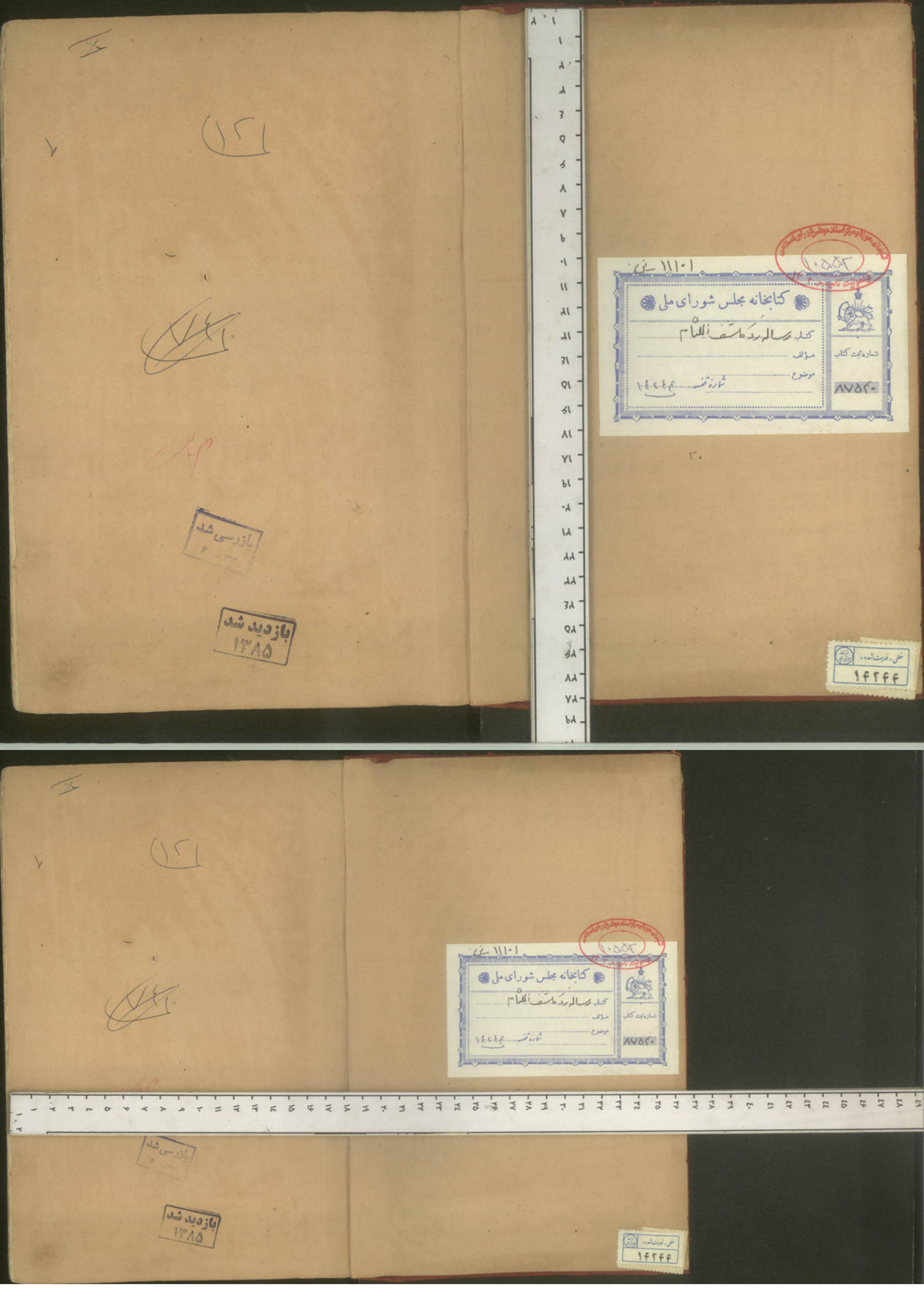
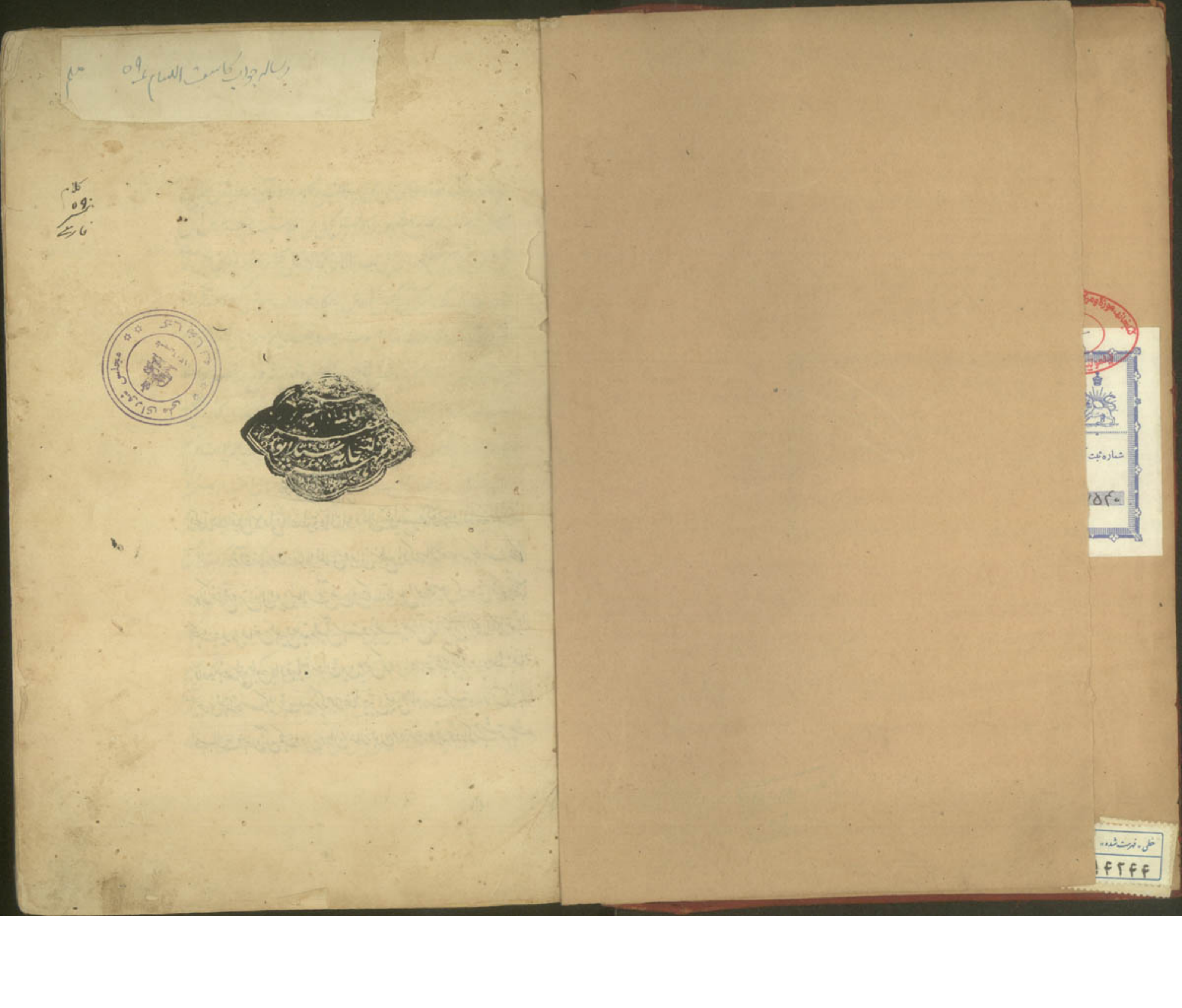
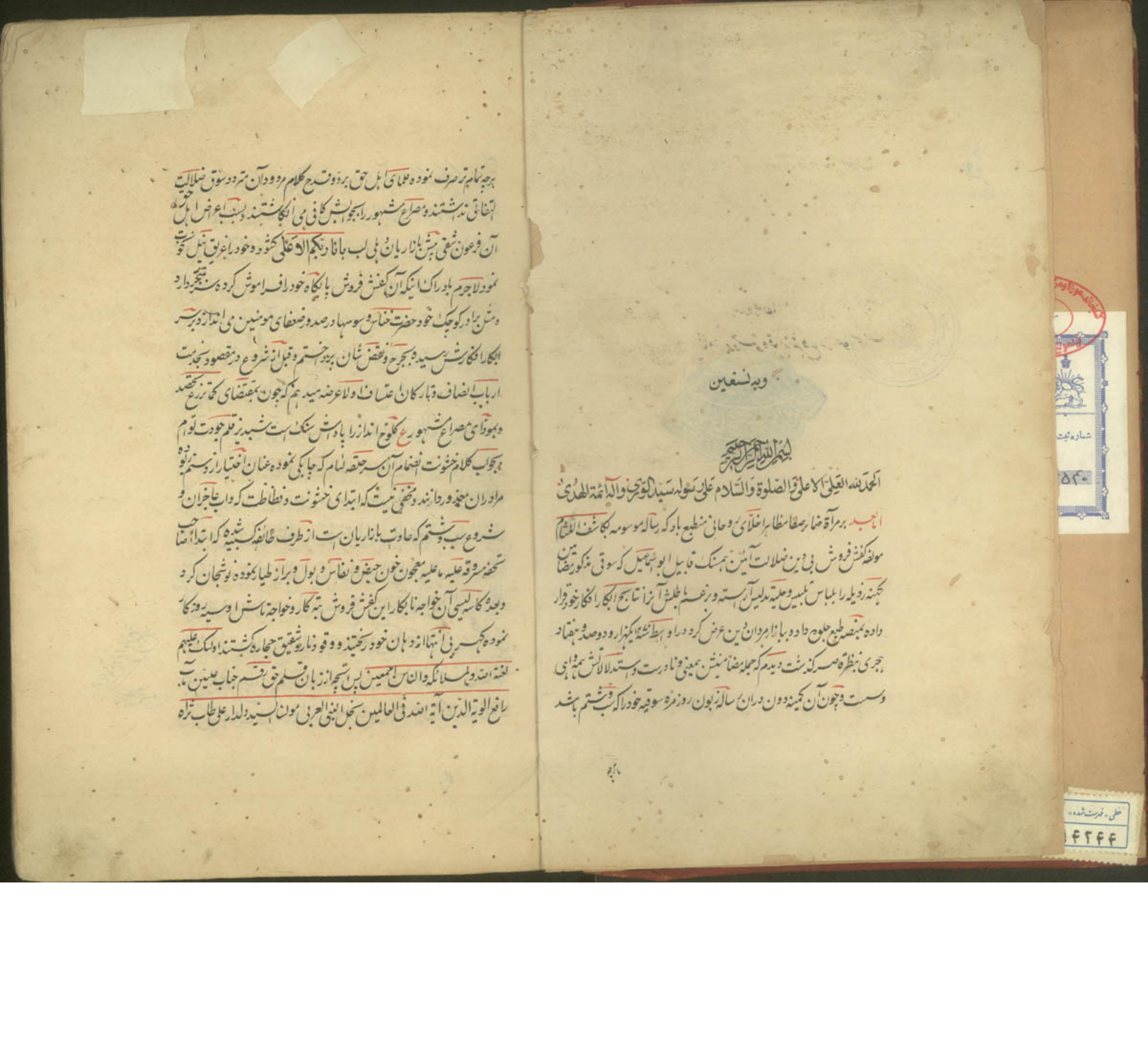




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۷۵۴۰
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۵
۱۴۲۴۴





وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الاعلی والصلوة والسلام علی رسوله سید الوری وآله الائمة الهدی
اما بعد بر مرآة ضمایر صفا مظاهر اخلائی وجانی منطبع باد که رساله موسومه بکاشف الاثام
مؤلفه کفش فروش بی دین ضلالت آیین همسنگ قابیل ابو اسمعیل که سوقی مذکور مضامین
کهنه رذیله را بلباس تلبیس وحلیه تدلیس آراسته و بزعم باطلش آنرا نتایج ابکار افکار خود قرار
داده بمنصه طبع جلوه داده و ببازار مردان دین عرض کرده در اواسط سنه یکهزار و دوصد و هفتاد
هجری بنظر قاصر گذشت دیدم که جمله مضامینش بی معنی و نادرست و استدلالاتش همه واهی
وسست و چون آن کمینه دون در آن رساله زبون روزمره سوقیه خود را که سب و شتم باشد

بر جه (?) تمام تر صرف نموده علمای اهل حق بر دو قدح کلام مردود آن متردد سوق ضلالت
التفاتی نداشتند و مصراع مشهور را بجوابش کافی می انگاشتند و بسبب اعراض اهل حق
آن فرعون شقی پیش بازاریان بی لب بانا ربکم الاعلی گشود و خود را غریق نیل نخوت
نمود لاجرم باوراک (?) اینکه آن کفش فروش پایگاه خود را فراموش کرده بتهجم دارد
و مثل برادر کوچک خود حضرت خناس وسوسه ها در صدور ضعفای مؤمنین می اندازد بر سر
ابکار افکارش رسیده بجرح و نقض شان پرداختم و قبل از شروع در مقصود بخدمت
ارباب انصاف و تارکان اعتساف ولا عرضه میدهم که چون بمقتضای کما تزرع تحصد
و بمودای مصراع مشهور ع کلوخ انداز را پاداش سنگ است شبدیز (?) قلم جودت توام
بجواب کلام خشونت انضمام آن سرحلقه لئام که جا بجا نموده عنان اختیار از دستم ربوده
مراد ران معذور دانند و مخفی نیست که ابتدای خشونت و غلاظت که [illegible] جاجران و
شروع سب و شتم که عادت بازاریان است از طرف طائفه کج شیوه که ابتدا اصحاب
تحفه مسروقه علیه ما علیه معجون خون حیض و نفاس و بول و براز طیار نموده نوشجان کرده
و بعده کاسه لیسی آن خواجه نابکار این کفش فروش تبه کار و خواجه تاش او سیه روزگار
نموده که بر بی انتها از دهان خود ریختند و [illegible] شقیق حجاره گشتند اولئک علیهم
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس اینجا از زبان قلم حق رقم جناب علیین مآب
رافع الویة الدین آیة الله فی العالمین نجل النبی العربی مولانا سید دلدار علی طاب ثراه

وجعل الخبیة مثواه بجواب کلمات بیهوده بیهوده سرایان برآمده یا از کلک گهر سلک بر آید
جای شکایت و تمام حرف حکایت نیست اما آنچه این ملاعین بهانه کرده دیگر این نخله شان
آیه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وحدیث نبوی اکرموا اولادی
الصالحین لله والطالحین لی را کما فی الفوائد الجلالیه علی ما نقل عنه بر نیست انداخته
مصداق فنبذوه وراء ظهورهم گردیده عوض مودت واکرام نسبت علمای دین و سادات
رفیع الدرجات و شیعیان امیر المومنین که منشرها ولیت و خول اعلی علیین هستند و از
نفسیها نموده قبای لعنت برای خود دوختند و متاع سوء عاقبت اندوختند ندانم که کدام
دست آویز و سند برای آن بدعت دارند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون الا لعنة الله علی القوم الظالمین فی الصواعق المحرقة لابن الحجر
اخرج احمد فی المناقب انه صلی الله علیه وسلم قال لعلی اما ترضی
انك معی فی الجنة والحسن والحسین وذریتنا خلف ظهورنا وازواجنا خلف
ذریتنا وشیعتنا عن ایماننا وشمائلنا وایضا فیه اخرج ابن سعد عن علی
قال اخبرنی رسول الله صلی الله علیه واله ان اول من یدخل الجنة انا وفاطمه
والحسن والحسین قلت یا رسول الله محبونا قال من ورائکم انتهی وآنچه این خرنا شخص در



خاتمه رساله خود ایراد نموده ابیات انوری و سوزنی و صاحبقرانی و جعفر زٹلی با آنچه نموده
مصراع مشهور بیاد آورده ای هیزبی تمیز بسم الله همین میدان همین چوکان همین گوی

۱۲۸

هر چه خواهی بنویس بجو لیش قدرت خدا را تماشا کن مگر از حال فصحای وبلغای این دار
المومنین خبری نداری که اینها به برکت تولا و تبرا گوی سبقت از سابقین ربوده
و در هجای عمر بد گهر درهای فصاحت بسلک بلاغت سفته اند و قصائد و مثنویات
بحسن ظرافت آراسته و پیراسته که از زبان دو فشان ایشان بر آمده و بر سر زبانها
شهره آفاق و ورد زبان اهل عراق است آیا نشنیده که بماه ربیع الاول که موسم بهار
بهجت آن نا هنجار است مومنین این دار المومنین تمام ماه مذکور محافل جشن و سرور
بتقریب کشته شدن آن مغرور منعقد ساخته شبیه کرده آن کون خر را بار وی سیاه
و حال تباه بر پشت خری از کون سوار کرده با هزاران ذلت و خواری بهر کو چه و برزن
گردانیده در آن محافل میآرند و هیئتی که حضرت مابون با آن ریش و فش مرکوب
افلح میشد به مع افلح بر دارش میکشند و معمول است که در آنوقت رو بروی شبیه گریه
آن سر حلقه بد بران و مقتدای مخنثان بمذاکره هجو های مذکوره محفل سرور را گرم و
جشن را دو بالا میسازند و بالاخره مقتدای آن کفش فروش را بعد کفش کاری با آتش
میسپارند و بجهنم میرسانند اگر هوس دیدن و شنیدن آن داری ابتدا ابیات
بکن تا تصویر و مرقع آن محفل جشن بتو نموده شود لکن ای هیز بی تمیز میدانم که
تو از موالیان مولیان ادبار هستی و را نمیگذاری که مرد آزما ما هم پیش شیعیان گرار
غیر فرار بجز تولی ادبار پیش نخواهی آمد و بجز مهره در طاس افکندن صدائی از ظرف تو

نخواهد برخاست الحاصل که ای نسناس خداشناس پنبه غفلت از گوش باطل نیوش
خود برآور و بشنو که علمای اهل حق حتی الوسع از سب و شتم که شیوه اجلاف دروزمره
سوقی اسکاف است احتراز تمام مینمایند تراهم باید که طریقه قدیمه رذالت را بگذار
و چون ادعای علم داری و خود را خواه مخواه بزمره علمای سنیه داخل می انگاری
مصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا و مورد چارپای بر و کتابی خبیث مشو و نیک بدان که
بمفاد هر چیزی که بشد با بالان او باشیم از جواب تو عاجز و قاصر نمیباشیم اگر العیاذ این
دیگر درشتی را کار بندی خواهی معتقدایان خود را در بند لعن و طعن خواهی افکند سبحانه تعالی
لایزال و انه لقسم لو تعلمون عظیم که عوض سب علمای کرام لعن و تبرا بر خلفای جور
و عایشه و حفصه علیهما علیهم ما علیهم و کشف قبایح و فضایح ایشان از قلم حقایق رقم
این اقل الانام انقدر خواهد چکید که تو بسزای کردار خود خواهی رسید و اسلاف اجلاف
تو خمیازه برنجات در مانی از آن خواهند کشید و سوای خیبت و خسران چیزی نخواهند
دید و چون نوای اسکاف هندی باعث بران خواهی بود و زان بزعم تو علی مر
الدهور و کر الشهور عاید حال خسران مآلت خواهد گردید و ها انا اشرع فی المقصود
مستعینا من مفیض الخیر والجود فاقول قوله المعتوه تقلد المستوی اما بعد فقد
قال المجتهد العلیمی رئیس المتعصبین چه میفرمایند علمای دین و مفتیان حضرات اهل سنت و جماعت
در اینصورت که مثلا زید مذهب امامیه اثنا عشریه دارد و موافق مسلک خود زبان تعریض

بعدم

تعالی

بعدم عدالت و عدم طیب ولادت جمعی از صحابه کبار که بنا بر زعم امامیه اعدای اهلبیت اطهار
بوده اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار مشایخ کبار در جنگ احد و خیبر و حنین
میگوید فانهم فروا فرة عقب فرة و مرة بعد مرة و هم بنا بر تعریض بمثل مشهور یا
مستهجن مینویسد که یکخطا دو خطا آخر تا کجا خطا و عمر که بظاهر اظهار تسنن میکند در مقام
جواب نسبت بجناب ولایت مآب نظر بکناره کشی آنحضرت از بیعت خلفا در عهود ثلثه ترا
فرار قرار داده میگوید فانه فر فرة عقب فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثة لبس باصول موضوعه
حضرات لازم آمد یکخطا دو خطا بلکه سه خطا آخر تا کجا خطا انتهی موضع الحاجة من کلامه عمر
مذکور بسبب تعریض و تشنیع مذبور که در پرده الزام بالا یلزم نموده نسبت بزید با یراد و ازدیاد
لفظ خطا بتصریح کنایه بمثل مذبور ساخته از دایره تسنن خارج میشود یا آنکه با وصف
چنین تشنیع و سوء ادب نسبت بخلیفه چارمین محاط محیط دایره تسنن میباشد در تقدیر
اول چنین معترض قابل کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذهب فرقه سنیه
بوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم شود بینوا توجروا اقول
و استعین برب العالمین ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین بر عقول
سلیمه ارباب بصیرت و ایقان مخفی نماند که عبارت حضرت مستفتی استفتا از حال عمرو است
صورة و لفظا و استدلال براءت زید و استحقاق عمرو بحد و تعزیر تشنیع است حقیقة و معنی
بل احق الناس اقول الاشرح عبارات و قیودش می پردازد بار بجواب مشغول میشود بدانکه

مراد از زید امامی اثناعشری ذات شریف حضرت مستفتی است که مجتهد دار المومنین لکهنو
و مرجع متشیعین این زمان اند و در ماه محرم سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه از هجرت خیر البشر
شفیع یوم محشر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از انکه وبا بهیضه عالمی را فراگیرد در باب اثبات
خلافت یزید لعین و ابطال شهادت امام حسین سید الشهدا و امام المظلومین بخدمت علمای اهل
حق و یقین مستفتی شده بودند و بنویسانیدن جوابش نیز بعلمای کبار عموما و بالخصوص
بدامن بعضی از حضرات صوفیه صافیه سر حلقه ارباب کشف و شهود مرکز دایره قائلین بوحدت
وجود حقایق و معارف پناه مولوی شاه سلامت الله سلمه الله تعالی عن مکاره حسد
الحاسدین و سوانح عصبیة المتعصبین که بتجارب مختلفه مرة بعد اخری بزیارت سید المحققین
سند المحدثین مولف نصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین سلامه دهلوی قدس سره العزیز
مشرف شده بجهت خواجه تاشانی با فقیر هیچمدان روابط صوری و معنوی باهم داشتند بودند
دراویختند جناب موصوف بسبب کثرت شغل مدرس کتب تحصیلیه و قصور باع در مبحث شیعه
و سنی بجهت عدم تیسیر کتب امامیه بامظنه لحوق ضرر از اکثر مخالفین الحی کشیخ نموده مستدعی
جواب از فقیر گردیدند بحمد الله که مطابق کلام عارف شیراز هنوز از گل بوستان تعیین نامده
بود که کتاب گلستان تمام شد اند تحریر جوابش که بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین موسوم است
فارغ گشته تا این زمان که هفت ماه کامل گشته در انتظار وصول جواب الجواب انواع الالام
و اتعاب کشیدم شعر تیغ هندی و خنجر رومی نکند انچه انتظار کند با وصف مهیا بودن مواقف و تمام

بتصنیف مجمن بمساعی سلف شان که از جمله آنها علی ابراهیم خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت
مذکور و صرف همت ایشان در تالیف جواب رساله مسطوره جوابی بر نمیگردد لا جرم این معنی موجب
صد گونه استعجاب و استغراب میشود که هرگاه نوبت بفرستادن مجلدات ضخیمه از جانب احقر الناس
خواهد رسید بالیقین سواد لکهنو با کمال وسعت و فسحت که نمونه عرصات کوفه توان گفت مصداق
ضاقت علیهم الارض بما رحبت و سکنه عمارات مرتفعه و بقاع حصینه بخا مورد اینما تکونوا یدرککم
الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة خواهند شد و روز تغابن با آن طول و عرض کما اخبر عنه الله
تعالی کان مقداره خمسین الف سنة کفایت نخواهد کرد اقول و استعیذ بالله العلی
العظیم من الشیطان الرجیم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل
علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف
عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ربنا قد
بصیر و متوقد خبیر ضعف تالیف و سستی عبارات و وهن مضامین و استدلالات این تجیب
غیر مصیب ظاهر است و ماطی کشیح از تعرض منافر الفاظ و سقم عبارتش نموده قصر و قصاره همت
بر قص و قصاص اکثار مضامینش نموده میگوییم که موضوع این رساله همین استفتا انتحال
عمر معون است که او با وصف ارتکاب سو ادب بجناب تاجدار هل اتی و شهید عرصه لا فتی
خارج از دایره تسنن شده یا نه و در صورت خروج مستحق کدام حد و تعزیر است این ابلیس بر
تلبیس برای تغلیط عوام کالانعام ذکر استفتای دیگر را اینجا بموقع و مجمل نموده خلط بمبحث

میخواهد تا باشد که حقیقت امر ملتبس باشد و بدین حیله و بهانه خود را خواجه تاشش را از جد و تعزیز
وارهاند لکن ما که مقتبسان انوار آثار کرام غیر فراریم جنبش کی میگذاریم او هر گوشه که
میخزد تعاقب او میسازیم و لبلای گردش ارش میرسانیم روباه بازی و حیله سازی آن سگ زرد
و برادرش شغال بیچه کار می آید و تفصیل این استفتای دیگر در رسیاقی مذکور خواهد شد
و حالا بنقض فقرات آن مضمد خرافات متوجه میشویم **قوله** مخفی نماند که عبارت حضرت مستفتی
استفتا از حال عمر است آه **اقول** در استفتای جناب مستطاب حضرت مستفتی دام ظله العالی
لفظ عمر بغیر واو مرقوم بود کما اقر بذلک الخبیث ایضا فی خاتمة رسالته ولکن این امام
اشقیا مقلد عثمان بیحیا بتقلید مقتدی خود که او قرآن را غلط میدانست و قایل تحریف قرآن
بود در استفتای مذکور لفظ عمر را غلط دانسته بجایش عمرو با واو نوشته مثل یهود داد تحریف
داده مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه گشت یا رب مگر اینکه بسوء فهم خود فهمیده باشد
که در مسئله و استفتا با تحریر لفظ عمرو با واو مرسوم است و اینجا هم همان لفظ می باید
و این سفاهتی است عجیب و جهالتی است غریب چه ممثل را اختیار است هر لفظ که خواهد مثال آرد
معلوم نمیشود که این خبیث و برای چه بجهت انحصار و لزوم مثال در لفظ مذکور از کجا استنباط نموده
مگر نمی فهمد که در تمثیل بلفظ عمر درینجا لطفی است که بر اهل مذاق مخفی نیست علاج آن
چون این خبیث سراسر تمویه معتقد بوحدت وجود است و حسب معتقدش عمر و عمرو و اقول
و شیطان و دجال و فرعون و نمرود و گشفی و غشی متحد الوجود اند همه یکی هستند بدعم

بغیر واو

بغیر واو با عمرو با واو بیجا است **قوله** مجتهد دار المومنین لکنهو **اقول** اگر مجتهد هند منوشت بهتر
میبود که تعریف نسبت مجتهدین دیگر اقالیم صورت میگرفت و چون در هیچیک بلدی از بلاد
هند سوای دار المومنین مجتهدی نیست احتیاج به بیان اقامت دار المومنین نبود ظاهرا این
قید لغو و بیکار معلوم میشود **قوله** و مرجع تشیعین این زمان اند **اقول** اغلاط فاحشه این فحاش
دیدنی است سوق قوم ما به کم مایگی و بی استعدادی الی الان از معانی الفاظیکه بیار آر
روزمره اطفال مکتبه خوان رایج است واقف نیست با استعداد و کذا فی فهم بازار ناتمام
نهادن بجز زبان بر داشتن حاصلی ندارد و طرفه بلادتی دارد که فرق در شیعه و تشیع نمیکند فی
القاموس شیعة الرجل بالکسر اتباعه و انصاره و الفرقة علی حدة و یقع علی الواحد و الاثنین و الجمع و
المذکر و المونث وقد غلب هذا الاسم علی کل من تولی علیا و اهل بیته حتی صار اسما لهم خاصا
و تشیع الرجل ادعی دعوی الشیعة انتهی و فی الصراح تشیع دعوی شیعت کردن و خود را شیعی نمودن
و شیعة الرجل بالکسر اتباع و انصار مرد و هواداران اولاد فاطمه رضی الله عنهم انتهی موضع الحاجة
من عبارته و فی المنتخب شیعه بالکسر اتباع و انصار و گروه علیحده و در عرف خود غالب شده است در عرف
این اسم بر جمعی که دوست دارند علی بن ابی طالب و فرزندان او را رضی الله عنهم و متابعت و مشایعت
ایشان کنند انتهی پس این متره و سوق جهالت لفظ تشیعین را که بجای شیعیان نوشته
مصداق خود غلط انشا غلط املا غلط میباشد چه امری که لغة و عرفا ثابت باشد و بلا شبهه
ظاهر و شیوع آن انگارش نتوانسته باشند خلاف آن نوشتن و ادعای لعنت بمذهب طلبای بحلة خوش

دادن است آری اگر این کاذب غادر در اینجا از متشیعین سنیان را مراد گرفته باشد که اینها بموجب
برعکس نهند نام زنگی کافور خود را شیعه علی می نامند و ادعای شیعت میسازند میتوانند شد لکن
بالفظ مرجح نمیسازد که آن غول بیابان ضلالت جناب هدایت مآب مجتهد العصر مدظله را مرجوح تمام
سنیان نمیداند علاوه بر آن ادعای متخلفین سفینه اهل بیت بمتابعت و مشایعت اهل بیت
علیهم السلام داد سوفسطائیت داده است چه تخلف ایشان در اصول و فروع از صراط مستقیم
اهلبیت علیهم السلام که حقیقتش از کلام صدق نظام صراط علی حق نمسکه ظاهر است ظاهر
عیان را چه بیان اما تخلف سنیان از متابعت اهل بیت علیهم السلام در اصول پس ظاهر است
که ایشان بعدل عادل حقیقی عظم سلطانه که طریقه قویمه اهل بیت علیهم السلام است اعتقاد ندارند
میگویند که جایز است او تعالی معصوم را ابد الاباد معذب بنار جحیم دارد و عاصی و فاسق را متنعم بنعیم
بهشت عنبر سرشت سازد فی الموقف فله ان لا یثیب المطیع و یثیب غیره انتهی و این ظلم
صریح است تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و هذا مما تکاد السموات یتفطرن منه
و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و نیز بعصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام منکرند و صدور جمیع گناهان
صغیره و کبیره از انبیاء علیهم السلام قبل از نبوت جایز می انگارند و بعد از نبوت هم ایقاع صغایر
را سائغ می پندارند کما هو مصرح فی شرح المواقف و المقاصد کبرت کلمة تخرج من
افواههم ان یقولون الا کذبا و نیز عصمت و فضیلت را شرط امامت نمیدانند امامت فاسق
و تفضیل مفضول که شرعا و عقلا قبیح و مذموم است جایز میدارند کما هو مذکور فی کتبهم و هذا مما

یضحک منه الثکلی و اما تخلف آنها از متابعت اهل بیت در فروع و انحراف آنها از جاده حق پس خارج
از حیطه احصا است در جمله مسائل صوم و صلوة و حج و زکوة و جمله معاملات قول و فعل عمر و زفر
و ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد و مالک و شافعی و حنبل علیهم ما علیهم مستند شان است و در یک
مسئله هم از کوک در کوک مسائل نام نامی جناب امیر و اولاد امجادش علیهم السلام بهنگام
استناد و غیر استناد که این هم بر زبان نمی آرند فضلا عن الاتباع و با اینهمه ادعای شیعیت
در کوب سفینه اهل بیت علیهم السلام مینمایند و حسرتا بانصاف را چه شد و منصفان کجا رفتند و
لتعلمن نبأه بعد حین آه این چه بی انصافی است که مخالفت را اتباع می نامند و ما را و ما لا ختصار
در اینجا یک دو مسئله بپاس اظهار حقیقت حال بطور انموذج می نویسیم که خمر غیر انگور نزد ابوحنیفه علیه ما علیه
حلال و طیب است و سگ اهلی و سورش نزد مالک حلال و طاهر است و منی انسان نزد شافعی
علیه ما علیه پاک است کما هو مصرح فی الهدایه و غیره من کتبهم حالانکه بمذهب اهلبیت علیهم السلام
اینهمه اشیا حرام و نجس اند این متابعت نشد قیامت شد ضغث علی اباله نسمعهم لک المنافقه
یدعون انهم شیعة علی کما ذکر فی الصواعق المحرقة لابن الحجر فی ذیل حدیث و اخرج ابن سعد
عن علی قال اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول من یدخل الجنة انا و فاطمة و
الحسن و الحسین قلت یا رسول الله فمحبونا قال من ورائکم هکذا و شیعتهم اهل السنة
لانهم الذین احبوهم کما امر الله و رسوله و اما غیرهم فاعداؤهم فی الحقیقة انتهی موضع الحاجة
من عبارته و حقیقت حال اینست که متخلفین سفینه اهلبیت علیهم السلام اگرچه متشیع باشند و انتحال

شیعت رجوع سازند بمفاد الدر انهم فی کل واد یهیمون و حقیقت نه شیعه هستند و نه اهل سنت
بل مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء قوله در ماه محرم سنه یکهزار و دوصد و نه از
هجرت خیر البشر شفیع یوم الحشر صلی الله علیه و آله و سلم آه اقول موضوع این رساله مردوده همان
استفتای جناب مستفتی دام ظله در باب برات یزید از امامی و استحقاق عمر سعد حد و تعزیر است
که این الملبس بر ملبس در این رساله متصدی جوابش میباشد لکن درینجا برای خلط و خبط ذکر
استفتای دیگر بمیان آورده خلط مبحث میسازد و تفصیلش آنکه جناب مستطاب مستفتی دام ظله
قبل ازین استفتای بمضمون آنکه امامت یزید پلید برای سنیان بنا بر اصول شان ثابت است
و شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام بمذهب سنیان در اصول موضوعه شان برای ثبوت
نمی باید ارقام فرموده جوابش از علمای سنیه خواسته بودند اکثری از آنها درین میدان
مرد آزما سپر انداختند و خواجه تاش این او باش نسل شیوخ ثلثه خود فرار ازین معرکه
نموده بکوشش سکوت خزیده و جان خود بسلامت برد و این الملبس بر ملبس لتسوید جوابش که
مصداق ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بود صفحه قرطاس را مثل نامه اعمال خود
سیاه کرده چون مضامین مستنداتش همان مجازیه و ذیله بر منشق فحول امامیه بود بیادری
قلم جودت رقم جناب مکرمت ماب سلالة الامجاد والاطیاب العالم النحریر السید محمد باقر
دام فضله ارکان مطقطقش از هم بخت و تار و پود فقراتش در هم گسیخت و نشاء استفتای
جناب مستطاب مستفتی دام ظله بمضمون ثبوت خلافت یزید ملعون برای سنیان و نفی شهادت

جناب

جناب سید الشهدا علیه السلام بنا بر مسلک شان این بود که بعشره ماه محرم سنه مذکور خواجه تاش این
سر گروه او باش بنابر تالیف قلوب و استماله ضعفای مومنین بسوی خویش بار اراده بر گرده نهادند
شان از راه حق و امالهء شان بسوی مذهب باطل مجلس وعظ و ذکر مصائب جناب سید الشهدا
علیه السلام که بنا بر اطلاعش حرام و منهی عنه می باشد نموده در صدد رخنه اندازی در بنیان ایمان
ضعفای اهل ایمان بود جناب مستطاب مستفتی دام ظله برکید و حیله آن شقی شیطانی برده
برای ابطال سحر و حیل آن سامری سرا باد خل استفتای مزبور رقم فرموده سحر و شعبده آن ساحر
شعبده باز را برقیه رقعه استفتای مذکور مضمحل و باطل فرمود خناس مذکور ازان [illegible]
کلام را طول داده و بالآخر بارتکاب سو ادبها بجناب امیر مومنان و جناب سیدة نساء العالمین
علیهما السلام که نفس و بضعه رسول اند و سو ادبی ایشان عین سو ادب بجناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد نقد ایمان خود را از کف داد اما حرمت ذکر مصائب
جناب سید الشهدا علیه السلام بمجلس وعظ نزد سنیان فهی الصواعق المحرقة لابن حجر قال
الغزالی و غیره یحرم علی الواعظ روایة مقتل الحسن والحسین و حکایاته و ما جری
بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج علی بغض الصحابة والطعن فیهم الی آخر
ما قال و لطائف و نکات این عبارت بر ارباب فهم مخفی نخواهد بود و استفتائی که موضوع
این رساله و مشعر بارتداد و نفاق خناس مذکور و خروجش از دائره تشیع و دخولش در حیطه خروج
و استحقاقش حد و تعزیر شرعی بسبب سو ادبی بجناب امیر و جناب سیده علیهما السلام میباشد

بجوابش این الد الخصام که این رساله مردوده را با کمال فظاظت و غلظت بشیوه ذلت فطری بمضامین سست و استدلالات نادرست نوشته نفاق باطنی خود را ظاهر نمود و مصداق فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا گشت و با اینهمه جواب استفتا هنوز ناتمام است کما سیتضح ان شاء الله تعالی **قوله** قبل از آنکه و باء مهیضه عالمی را فرا گیرد **اقول** فایح این قید بعلوم نشود که جهت و ذکر این برای چه نموده **قوله** در باب اثبات خلافت یزید لعین **اقول** چون حقیت خلافت یزید لعین بمسلک سنیان باشد ثبوت ثابت است کما سیجی بیانه فی القول الاتی و نیز او را لعین گفتن خلاف مذهب سنیان و قواعد ائمه شان و مخالف فتوای حجة الاسلام غزالی امام ایشان است پس لعین گفتن این لعین او را بالی وجه و غیر مجوز است فی الصواعق المحرقة لابن حجر والاصل انه مسلم فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنه و من ثم قال جماعة من المحققین ان الطریقة الثابتة القویمة فی شانه التوقف فیه و تفویض امره الی الله سبحانه آه و بعد چند سطر در کتاب مذکور است و بعد اتفاقهم علی فسقه اختلفوا فی جواز لعنه بخصوص اسمه فاجازه قوم منهم ابن الجوزی و قال آخرون لا یجوز لعنه اذ لم یثبت عندنا ما یقتضیه و به افتی الغزالی و اطال فی الانتصار له و هذا هو اللائق بقواعد ائمتنا و بما صرحوا به من انه لا یجوز ان یلعن شخص بخصوصه الا ان یعلم موته علی الکفر کابی جهل و ابی لهب انتهی موضع الحاجة بالجمله یزید لعین را لعین گفتن خلاف فتوای حجة الاسلام ایشان و غیر لایق بقواعد ائمه سنیان است علاوه بر آن امام سنیان غزالی مذکور گفته است که یزید مسلم است و من



لعن مسلما فهو الملعون و این صوت بقول امام سنیان مولف رساله مردوده لعون و گروه لعین میان او و امام او و آن فعلیهما لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین **قوله** و ابطال شهادت امام حسین سید الشهدا و المظلومین **اقول** بغاو یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم تفوه این مرید یزید مرید بلفظ امام و سید الشهدا درینجا با آنکه شهادت و امامت جناب امام حسین علیه السلام بنا بر مسلک سنیان و اصول موضوعه شان ثابت نیست صرف برای تالیف قلوب عوام براه تقیه و توریه میباشد ورنه خود ظاهر است که مخالف مسلک او خود حرف دل حرف انجهالت خود زدن است و چون تقیه هم مسلک باطلش روا نیست لهذا این کلام او محلی صحیح نداشته باشد اما اینکه امامت و شهادت جناب سید الشهدا امام حسین علیه السلام بر اصول موضوعه سنیان صورت ثبوت نمیگیرد لهذا از غایت وضوح احتیاج به بیان ندارد چه ظاهر است که هرگاه یزید پلید باستخلاف پدرش که بمقتضای الصحابة کلهم عدول عادل و امام بحق برای سنیان بود و هم بقهر و استیلا که مخفی نیست و هم به بیعت اکثر اصحاب و تابعین از اهل شام و مدینه که اهل حل و عقد بودند سیما بیعت ابن عمر علی بیعة الله و رسوله که ابن عمر مذکور از اجله اهل حل و عقد این ناسان است بمسلک سنیان امام وقت گردید اطاعت و تعلیش بر امام حسین علیه السلام واجب شد و در صورت خروج امام حسین علیه السلام بر و العیاذ بالله منه بمودای اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما و بمودای من اراد ان یفرق امر هذه الامة و هی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا من کان کما فی جامع الاصول علی

ما نقل عنه و در ازالة الخفاء ايضا و بخارا انما رجل خرج يفرق بين امتى فاضربوا عنقه
كما فى صحيح النسائى على ما نقل عنه خون آنجناب هدر و قتل آنجناب واجب و متحتم شده و در اينصورت
جناب امام حسين كه سزاوار قتل بوده بقول ابن مالكى بسيف جد خود مقتول شده پس شهادت و امامت
كجا فضلا من سيادة الشهدا بالجمله اين امور در كتب معتمده سنيان مصرح است و اسلاف اين سلاله
اخلاف بآن تنصيص نموده اند فى الصواعق المحرقة لابن الحجر فى ذيل حديث لا يزال الاسلام عزيزا
منيعا الى اثنى عشر خليفة قال القاضى عياض لعل المراد بالاثنى عشر فى هذه الاحاديث وما
شابهها انهم يكونون فى مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره والاجتماع
على من يقوم بالخلافة وقد وجد هذا فى من اجتمع عليه الناس الى ان اضطرب امر بنى امية
ووقعت بينهم الفتنة زمن الوليد بن يزيد فاتصلت تلك الفتن بينهم الى ان قامت الدولة
العباسية فاستاصلوا امرهم قال شيخ الاسلام فى فتح البارى كلام القاضى هذا احسن ما قيل
فى هذا الحديث وارجحه لتائيده بقوله فى بعض طرقه الصحيحة كلهم يجتمع عليه الناس
والمراد باجتماعهم انقيادهم لبيعته والذى اجتمعوا عليه الخلفاء الثلاثة ثم على الى
ان وقع امر الحكمين فى صفين فيسمى معاوية يومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا عليه عند صلح الحسن
ثم على يزيد ولده ولم ينتظم للحسين امر بل قتل قبل ذلك الى آخر ما قال و فى تاريخ الخلفاء
للسيوطى على ما نقل عنه ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسن ثم اجتمعوا على ولده يزيد
ولم ينتظم للحسين امر بل قتل قبل ذلك انتهى موضع الحاجة من كلامه بنيد فى ملامه

وابن حجر

وابن حجر در شرح قصيده همزيه على ما نقل عنه بعد نقل قول ابن حنبل گفته انه لم يقل ذلك الا
لقضايا وقعت منه صريحة فى ذلك ثبتت عنده وان لم تثبت عند غيره كالغزالى فانه
اطال فى رد كثير مما نسب اليه كقتل الحسين فقال لم يثبت من طريق صحيح انه قتله ولا امر بقتله
ثم بالغ فى تحريم سبه ولعنه وكابن المالكى فانه نقل عنه انه قال انما قتل الحسين الا بسيف جده
لانه الخليفة والحسين باغ عليه والبيعة سبقت ليزيد ويكفى فيه معظم اهل الحل والعقد و
بيعته كذلك لان كثيرين اقدموا عليها مختارين لها هذا مع عدم النظر الى استخلاف
ابيه له اما مع النظر لذلك فلا يشترط موافقة احد من اهل الحل والعقد على ذلك
انتهى موضع الحاجة من كلامه بنيد فى ملامه بالجمله اجماع و اجماع مردم بر خلافت يزيد و منتظم
نشدن امر آن براى امام حسين عليه السلام بل كشته شدن جناب ايشان قبل از انتظام امر
ازين عبارة ظاهر است علاوه بران مؤداى لا يجتمع امتى على الضلالة و عليكم بالسواد
الاعظم كه از احاديث صحيحه سنيان تيره درون است اجماع لكوك مردم امت بر امامت يزيد
وقتل امام حسين عليه السلام بنا بر مسلك سنيان ضلالت نميتواند شد بلكه قتل آنجناب
حسب قواعد شان بحق بوده و يزيد واتباع او مجاهد فى سبيل الله و مثاب و جناب امام حسين عليه السلام
مع اصحاب خود العياذ بالله منه بر خلاف ملت اسلام و مستحق عقاب نعوذ بالله من هذه العقائد الفاسدة
الكاسدة و مؤيد آنست آنچه در روايات آن گروه ملعون كه از ثقات سنيان است خطاب بجناب
امام حسين عليه السلام نموده گفته يا حسين تعجلت بالنار قبل يوم القيمة و عمر و حجاج گفته

یا اهل الکوفة الزموا طاعتکم وجماعتکم ولا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین وخالف
الامام وحصین بن نمیر گفته صلّ یا حسین ما بدا لک فان الله لا یقبل منک صلوتک
که اینهمه دال بر خروج آنجناب علیه السلام نزد سنیان میباشد پس امامت وشهادت جناب امام
حسین علیه السلام حسب مسلک سنیان کجا ثابت است این تیره درون که تعبیر لفظ امام و
سید الشهدا خود را از سواد اعظم سنیان بیرون کشیده سیاه بختی اوست یخادعون الله
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون **قوله** بخدمت علمای اهل حق ویقین
مستفتی شده بودند **اقول** تعبیر اشقی غوی سنیان را که اهل باطل هستند باهل حق تعبیر الشیء
باسم ضده وتسمیه زنگی بکافور است یقولون منکرا من القول وزورا تفصیل این اجمال آنکه
مدار کار سنیان لئام در اصول وفروع وعقاید واعمال بر اموریست که به بداهت عقل باطل است
بعد از آنکه رجوع ایمان ندارند وانبیا علیهم السلام را معصوم نمی‌شمارند ویزید ودیگر فسقه وظلمه را
امام واجب الاطاع خود میدانند وترجیح مرجوح وتفضیل مفضول را که بدیهی البطلان است جایز وسائغ می‌انگارند
کما لا یخفی تمام این است حال این اهل باطل در عقاید وامهات اصول واما در فروع پس این گم کردگان
آنچنان بادیه ضلالت وغریق لجه غوایت اند که احدی از اهل نحل باطله همسنگ این سنگدلان
نمیتواند شد زیرا که الی الآن تشخیص حقیت مذهب خود پی نبرده اند وکورانه مثل ناقه عشوا بر دو پا
گمراه میباشند چه اعتقاد دارند که مذهب ابوحنیفه وشافعی ومالک وحنبل علیهم ما علیهم که باهم
متخالف اند هر چهار مذهب حق است یعنی که حق در این چهار دائر است بیرون از این چهار نیست و

همین است سبب اقتدای مقلد یکی بمقلد دیگری در نماز وتشخیص حقیقت یکی از آن چهار آنها را میسر نیست
حیرانم که هرگاه امام نماز مالکی باشد واو بموجب مذهب خویش که سگ را باجلال وطیب وسؤر او را
طاهر ومطهر میداند کما فی الفتاوی الخیریة والمرقاة شرح المشکوة ونفحات سمی ابن الملجم بسؤر سگ طهارت
بدن وجامه خود نموده باشد یا مثلا امام نماز شافعی المذهب باشد وجامه وبدنش ملطخ وآلوده
باشد بمنی انسان که نزدش طاهر است وحنفی که نزدش طاهر است وحنفی که نزدش طهارت بدن
وجامه از نجاست فرض وشرط صحت نماز است پس نماز گذار وحال نماز این ماموم عقب این امام
چگونه خواهد بود وعلی هذا القیاس هرگاه امام نماز حنفی باشد وبدن خود را یا جامه خود را ملطخ به براز
انسان قریب یکمثقال ورشوش رشاشه بول انسان هر قدر که باشد نموده بلا استنجا از غایط نه
بحجر وکلوخ ونه بآب اگر چه دبرش آلوده بغایط کثیر باشد وجامه پوست مدبوغ سگ زیب تن کرده
وسگ را در آغوش گرفته امام جماعت شود ومالکی وشافعی وحنبلی که غالبا براز انسان نزد ایشان طاهر
نخواهد بود عقب او نماز گذارد وعفو بودن براز انسان کم از مثقال ورشاشه بول هر قدر که باشد در
بدن وجامه مصلی در شرح وقایه وطهارت منی انسان عند الشافعی در هدایه ومعفو بودن غایط اگر چه
کثیر باشد بر دبر وجواز صلوة بی استنجا از غایط نه بحجر وکلوخ وغیره ونه بآب وجواز صلوة سگ در آغوش
گرفته در فتاوی در مختار مصرح است من شاء فلیرجع الی الکتب المذکورة ومراد از غایط کثیر
زیاده بودنش بر یکمثقال است کما هو مصرح فی کتبهم الفقهیة بالجمله تا وقتیکه الی الآن
کسی از سلف وخلف سنیان تشخیص حقیت یکی از آن مذاهب چهارگانه نموده این مخبطان تشخیص چه راه

خصیصا از التعبیر باهل حق نموده طرفه اهل حق هستند که نزد خودشان حقیت خودشان ثابت و مشخص نیست
فاعتبروا یا اولی الابصار علاوه بران نظر بمفاد ارشاد و بنیاد احادیث صحیحه متفق علیها مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق وهوی وانی تارک
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار
که در صحاح سنیه موجود است اهل حق بودن سنیان که متخلف از سفینه اهل بیت نبوی و غیر متمسک
بثقلین و منحرف از صراط مستقیم علی که صراط علی حق نمسکه خبراز استقامتش میدهد میباشند
غیر ممکن و فقره صحیحه یدور معه حیثما دار که نص است در اینکه حق تابع جناب امیر علیه السلام است و با آنجناب
علیه السلام میگردد بهر سو که آنجناب میگردند بر اهل باطل بودن طرف مقابل جناب امیر علیه السلام
و اتباع مخالفان آنجناب علیه السلام دلیلی است کافی و برهانی است شافی چه اتباع اهل باطل نمیباشند
مگر اهل باطل پس باشعه انوار مضامین احادیث صحیحه متفق علیها که از مشکوة مصابیح نبوت و رسالت
برتو ور و و فکنده کالشمس فی نصف النهار روشن و متجلی گردید که سنیان تمام اهل باطل هستند
که متخلف از صراط مستقیم اهل بیت علیهم السلام هستند و از قرآن خبری و با عترة طاهره کاری
ندارند و مدار عقائد و اعمال خود بر زخرفات ابو الحسن اشعری و ابو منصور ماتریدی و عثمان و ابو بکر
و عمر و خرافات ابو حنیفه و مالک و شافعی و حنبلی و زفر علیهم ما علیهم میگذارند کما قیل فما من بعیر
الکاف سلالة الاجلاف طائفه که بیه باهل حق باطل محض است والله یحق الحق ولو کره

المبطلون

المبطلون و هویداست که اهل حق امامیه اثنا عشریه ایدهم الله تعالی بالطافه الخفیة والجلیة
میباشند که پیروان عترة طاهره و راکبان سفینه اهل بیت و متمسکان بثقلین و شیعیان علی و
سالکان صراط مستقیم آنجناب علیه السلام هستند و با اعدای اهل بیت کاری ندارند و از آنها تبرا
مینمایند قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و حوا نیست که زبانت و باطن
این باطل کوش کر اب در دیده ندارد و نحوکه صبیان و ضحکه نسوان است اگر عقل و فهم از معانی
باستعاره بگیرد بفهمد که چها گهر بجلاز دهن بخشش میریزد **قوله** فرگرد از زمره قائلین بوحدت وجود آه
اقول وحدت وجود بدیهی البطلان است و قائلین بآن سوفسطائیه اگر وحدت وجود حق باشد
لازم آید که العیاذ بالله منه شیطان و دجال و سگ و خوک و غیر هم عین او تعالی و خدای صوفیه
باشند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و چون متکلمین متشرعین سنیه نیز از وحدت
وجود و حلول و اتحاد که طریقه متصوفه است انکار دارند این سنیان خدا نشناس با ادعای تکلم
باین کلمه داله بر مدح صوفیه مؤید مگر این سگ که مناظره صوفی که سید شریف آنرا نقل کرده ندیده است
او میگوید که متکلمی و صوفی باهم مناظره کردند متکلم گفت که بیزارم از آن خدا که در سگ و گربه ظهور
کند صوفی بجوابش گفت بیزارم از آن خدا که در سگ و خوک و شیطان و دجال العیاذ بالله منه
نباشد همه خدای صوفیه که خدا فیه میگردند قاتلهم الله انی یؤفکون علاوه بران بر تقدیر وحدت وجود عجم
و عمر و شیطان و دجال علیهم اللعنة والنکال متحد الوجود میباشند شمیز انه خاطر از لاغبان
برای حجت **قوله** مؤلف نصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین علامه دهلوی آه **اقول** بمؤدای مشهور

خود را فصیحت و دیگران را فضیحت بلید دهلوی خود فضیحت شد که کالای تهذیب رقعه اش مرتب برد و
قدح المحق باد فنا رفت و او خائب و خاسر برگشت و عجاز شوهای نتایج افکارش مقبول
نظر ناظران انصاف پرور نگردید ذلک هو الخسران المبین و تعبیر از بلید دهلوی بعلامه
دهلوی از باب تسمیة الشی بضده باشد کما ستطلع علیه عنقریب ان شاء الله تعالی قال المجیب
قوله تا این زمان که هفت ماه کامل گشته در انتظار وصول جواب الجواب انواع تعب
کشیده آه **اقول** چون بنده حسن توفیقه جواب الجواب که انتظارش موجب انواع آلام و تعب
صاحب کتاب بود عرصه دوازده سال میکیدند که از ین طرف مرسل شده و رفع غشاوه جهل از
بصارت عین آن بی بصر و فاقد بصیرت و جلای عین مومنان بتشیید مبانی ایمان نموده شد
لکن تا حال که مدت یکقرن بر آن سپری گردیده صدائی از اطراف بر نخیزد و ظاهر مطلب رساله
بذهن نارسای این مریدان بیرنا بالغ عجمی و مرید که سوره بقره را دوازده سال آموخته بود کما
فی الدر المستقر الی الآن در نیامد و یا جوابش در بطن متخیله آن مختل الحواس شل امام
شافعی و امام مالکش در زندان مادر مستقر و هنوز صورت بروز نیافته عجب است که با وصف مهیا
بودن مواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی اجلاف اسلاف او که از جمله آنها خواجه نصر الله کابلی
و غلام سارق و عبد العزیز دهلوی علیهما ما علیهما باشند و اجتماع علمای ملی و صف زن و همت ایشان
در تالیف جواب و طبع کلام غیر مطبوع او جوابی بر نیکرد دو چون فهم در تحریر جواب این رساله صغیره را
قرنی سپری شد لاجرم برای تحریر جواب مجلدات ضخیمه که از اینجانب مرسل خواهند شد صدها از اعمار آن

شیطان

شیطان و دجال هم وفا نخواهد کرد و بالیقین سواد دهلی با آن وسعت و کثرت بساتین و انهار که
نمونه مصر فرعون توان گفت مصداق ضاقت علیهم الارض بما رحبت برای آن فرعون
بی سامان و اتباعش خواهد گردید و سکنه عمارات شاهقه و حصون حصینه انجا مورد اینما تکونوا
یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة گشته غرق نیل فنا و مورد اغرقوا
فادخلوا نارا خواهند شد و لطف اینست که دار المومنین لکهنو با کمال وسعت و نسخت
که یاد از کریمه بلدة طیبة و رب غفور میدهد بر آن شیطان رجیم و خواطه باشش و عاقبت
و خیم مصداق ضاقت علیهم الارض بما رحبت تنگ و تیره تر از گور گفره شده که هر واحد
از آن شیاطین انس ندای فاخرج فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین
از در و دیوار از زمین و آسمان این خیر البلاد جنت نشان شنیده بمود آی یخرجون من الاجداث
سراعا کانهم الی نصب یوفضون بسرعت هر چه تمام تر مثل حشرات الارض از اینجا خزیدند
و برای خود مفری بجز فرار و تولی ادبار مانند مقتدایان خود ندیده در تولی ادبار قیام رسنت
مستقیمه سر کرده مذبذبین باشار در زیدند چنانچه این تیره دروان و لاسجاله هو بال او از ینجا
بصد ذلت و خواری مرشده بجبال دهلی و نعش خواجه باشش و در کانپور بمقتضای الجنس یمیل الی
الجنس بحافظ نصرانی پناه برده نه معلوم که آن خاسران صورت حال خسران مآل خود با آینه ظن و
گمان چسان دیده ند و انجام حال زبون خود با خبار کهنه با استراق سمع چگونه یافتند که با وصف
ادعای حفظ قران بایمان بجد او ایقان بمضمون آیه وافی هدایه اینما تکونوا یدرککم الموت

ولو کنتم فی بروج مشیدة نداشتند و مصداق کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة گشتند

قوله المعتوه متقلد المستوه بالجمله از مکاتبت لفافات جناب مشتمل بر تحریر مجتهد نحریر و مولوی معنوی که بعد رین روزها بمطالعه اینکمترین در آمد معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنابر جودتی که در طبع دارند در فهم بعضی از عبارات رساله مذکوره یعنی مع ان الامامة ببیعة الواحد او الاثنین موقوف حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوما الی آخره متحیر شده و با وجود ظهور معنی عبارت و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی دران و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی آن صد تشویش بهم رسانیده گاهی بعدم مطابقت مبتدا با خبر لب باعتراض کشاده و از رحمت الهی که قرب محسنین است بمراحل بعیده پا فراتر نهاده و زمانی صله موقوف را مقدم فهمیده باجماع جهلا در گرداب مغالطه منهمک گردیده ترجمه عبارت مذکور از مولوی موصوف بر نهج ترکیب نحوی و لغت عربی درخواستند تا بدین وسیله معنی عبارت را در هنگام تذبذب و اضطراب یابند یا دست آویزی بغلط بودنش بزعم خود حاصل کنند چون مولوی معنوی عارف بامور مذکور بعد از عذر نابلدی خود تهمت اعتراض از جناب مجتهد طلب کردند جرات بران نکرده با خود تر شده خلافا للواقع خود را واسطه ارسال تحریر ندانسته قرار داده فاتح ابواب تعریضات شدند و هرگاه خصم ایشان جوابی مطابق سوال ادا نمود بمطاعن و دعوی خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین تناوه بردند بلکه از ان هم تجاوز کرده زبان بامثال مستهجنه و دشنامهای غلیظ کشودند کما قال بعض الظرفاء فی حق امثاله + در سخن چو لفظ آمیخت + از دهانش گهر تجدید بیخت +

انتهی

انتهی اقول ای صاحبان انصاف لختی گوش هوش را باستماع در بی این هرزه گو باید داشت و خلط و خبط این ابلیس تلبیس دیده حق بین باید دید که چگونه تلمیع و تدلیس مینماید و حیات حق واضح را میخواهد که ملتبس سازد تا بجهة ارزوی کارش نخفته پس مخفی نماند که فقرات استفتای جناب مستطاب مجتهد العصر و الزمان ادام الله ظله مادامت الایام و الاوان که رساله البصارت العین مولفه آن بی بصیرت بجوابش مینماید اینست که بنابر اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد زیرا که طریق ثبوت خلافت بنابر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل و عقد است و لو کان واحدا یا استخلاف خلیفه سابق لاحق را یا قهر و استیلا است

قال شارح المقاصد و تنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل و العقد من العلماء و الرؤساء و وجوه الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد و لا اتفاق من فی سائر البلاد بل لو تعلق الحل و العقد بواحد مطاع کفت بیعته الی آخر ما افاد دام ظله الی یوم التناد و این بلید بلیدی که آب در دیده ندارد در جوابش در رساله البصارت العین می نگارد که کفایت بیعت واحد مطاع لشرطیت که مستجمع شروط امامت را برداشته باشد لکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع علیه بود بیعت عبدالله بن عمر و منع از خلعش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جفای اشقیا مفیده حای مخاطب نبوده الا از کیا نخواهد بود و معاز الامامة ببیعة الواحد او الاثنین موقوف حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوما بدلا له

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله ورسوله الآیة و قوله تعالی ومن یطع الرسول فقد اطاع
الله الی اخر ما قال من المزخرفات حالا باید شنید که در عبارت عربی ابن کعش دوز بندی مم
ان الامامة آه خطا های بسیار واقع و جناب مستطاب مجتهد العصر والزمان دام ظله که سلاله رسول
کریم مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم هستند و بمقتضای ان رحمة الله قریب
من المحسنین خوکرده و عادی احسان میباشند احسان بحال خسران مآل آن مستحق عدم
و نکال فرموده برای تنبیه و ایقاظش ترجمه عبارت مذکوره از خواجه تاشش او استفسار فرمودند
تا باشد که بخیه بر روی کارش نفتد و آن خاطی بر خطا های خودش بواسطه تحقیقش متفطن شده
آزار کردن قلم ناسخ بسته کلو گذاری خود از غل اغلاط جوید چون فهم آن کج فهم بآن
نرسیده و آن ناسپاس حق ناشناس از غایت بلادت با جناب محسن خود بی بنرده یاد
وابسته غض بصر از احسان محسن خود نموده بند مقتدایان خود عوض شکر کفران نعمت نموده
و با وصف ادعای حفظ قرآن آیه هل جزاء الاحسان الا الاحسان پس پشت انداخته و در مقابله
احسان اسائت ادب کاربند شد فلعنة الله علیه و علی من قال الیه آمدم بر اینکه لفظ موقوف
که در عبارت آن بوقوف واقع است فهم معنیش موقوف بر بیان اوست باری بگوید که از
لفظ موقوف چه مراد گرفته اگر مرادش اینست که ان الامامة ببیعة الواحد او الاثنین موقوف
ای غیر منعقد و غیر ثابت پس با قطع نظر از انکه لغت و عرف از آن آبی است امامه بیعت ابوبکر و عمر

وهم امامت بر تحاشی این بی حیا درین صورت از سر باطل میشود که انعقاد امامت ثانی
وانعقاد امامت ثالث بالخیر او به بیعت عبدالرحمن کما فی شرح المواقف و شرح المقاصد صورت
گرفته غیر یعنی بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین و کفی الله المؤمنین القتال احبذا
خلف رشیدی که مساعی متکاثره اسلاف خود را که برای استحکام خلافت خلفای جور بکار برده بزعم
خود آنرا مستحکم ساخته بودند بیک کلمه بباد فنا داد علاوه بر آن چون از کلام اسلاف اخلاف او مثل
تفتازانی وغیره واضح میشود که بکفایت بیعت واحد مطاع مسئله اتفاقی و مجمع علیه سنیان است
پس بقول این بلید بلیه بلفظ موقوف بمعنی غیر منعقد و غیر ثابت که بر خلاف اجماع و اتفاق سلف
او میباشد کهر بجا از دهان خودش بیرون جسته است و اگر مرادش آنست که ان الامامة ببیعة
الواحد او الاثنین موقوف علی وجود الشروط پس با آنکه این معنی از قبیل المعنی فی بطن الشاعر
میباشد مآل این عبارت عربی با عبارت فارسی او که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطیت که
مستجمع شروط امامت را بوده باشد متحد شد و درین صورت سبب تکرار بی سود و چه بود دلفظ مع
که دال بر اثنینیت و علیحدگی مضامین عبارتین عربی و فارسی میباشد لغو محض گردید و برین تقدیر
بیان سازد که باعث ترک بیان موقوف علیه در عبارت عربی و فارسی موجب ذکرش در عبارت
فارسی چیست علاوه بران ظاهر امامت به بیعت کثیرین هم که بحد اجماع رسیده باشد موقوف بر وجود
شروط امامت است تخصیص موقوف بودن امامت به بیعت واحد یا اثنین بوجود شروط بنا بر بانی
بیش نیست غرض که از زبان این مهمل جز عبارت مهمل بر نمی آید اخبث این کعش دوز از مضامین

پیش پا افتاده باوصف ادعای علم مصداق مثله کمثل الحمار یحمل اسفارا می باشد وحقیقت حال
آنست که منشا این هرزه درائیها جهالت اوست که بملاحظه حجج قاهره وبراهین باهره الحق مبهوت
گردید فبهت الذین کفروا والله لا یهدی القوم الظالمین وآنچه گفته لکن چون یزید
پلید از شروط امامت بی بهره محض بود وبیعت عبدالله بن عمر ومنع خلعش که بعد از خروج شهید کربلا
وجور وجفای اشقیا است مفید مدعای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود کلامی است عجیب و
غریب نمیدانم که باعث اینچنین تدقیق وموشکافیهای بیجا این سرحلقه ارباب خطا وخطل چیست
نمیدانند که اشتراط شروط معهوده استیصال بنیان خلافت جمله خلفای جور میکند عمر باشد یا یزید
ولنعم ما قیل دشمن دانا که بی جان بود به از آن دوست که نادان بود ندانم که از دست این سخن
پلید چه آفتها که بر خلافت متغصان خلافت نخواهد رسید آیا نمیدانند که اصحاب ثلثه او در جور و
فسق وجهل گوی سبقت از یزید مرید ربوده اند زیاده تر از و بی نصیب از شروط معلومه میباشد وعتاب
آن شروط در ما نحن فیه سراسر مضر اسوة الاغبیا میباشد که در انصورت در امر [illegible] است
وخلافت خلفای ثلثه هم از کیسه سوقی مذکور بدر میرود وحالش مصداق ذهب الحمار لیستفید القرنین
قرنا فعاد بصالم الاذنان میگردد بیچاره خر آرزوی دم کرده بود نایافته دو گوش گم کرد بالجمله اگر
بیعت عبدالله پسر عمر با یزید پلید ومنع خلعش بفهم آن نافهم مفید اسوة الاذکیا نیست بیعت عمر و
عبدالله با ابوبکر بدبخت کی مفید آن اسوة الاغبیا واخوان ایشان خواهد بود وعلی هذا القیاس بیعت [illegible]
عم مستوه با او وبیعت عبدالرحمن ودیگران با عثمان محقق ومخرف وآن مفید اسوة الاغبیا نتوانند

شد که جمله خلفای جور از شروط امامت بی بهره محض هستند وتفصیل این اجمال آنکه منجمله شروط امامت
نزد سنیان که چنین ابلیس پر تلبیس آنرا از کتاب مواقف وشرح آن در ابطال چنین نقل کرده اجتهاد
است در اصول وفروع وچون مدار اجتهاد بر علم است جاهل وفاقد العلم مجتهد نمیتواند شد پس حضرت
خلیفه ثانی که منتهای تحصیل علم شان همان یک سوره بقره است وآنهم بدوازده سال کما فی الدر
المنثور للسیوطی علی ما نقل عنه با این علم وفضل چگونه مجتهد توانند شد پس از اجتهاد که موقوف بر علم
واز شروط امامت است بی بهره محض باشند وچون نیک تامل رود حضرت خلیفه ثانی با یزید
خلیفه سادس سنیان پهلو بپهلو میروند بلکه بعد امعان نظر در جهل وجور فایق بود از خصوص عمر را
امام مطاع ومجتهد دانستن ویزید را از آن بی بهره انگاشتن ستم بر جان انصاف کردن است
وحکم کردن خلیفه مالون فاقد الماء را بسقوط صلوة وجاهل بودنش از آیه تیمم کما فی الجمع بین الصحیحین
للحمیدی علی ما نقل عنه وغیر آن دلیل قاطع جهالت وعدم اجتهاد اوست یارب بکر اینکه گفته شود
که مراد از اجتهاد که منجمله شروط امامت نزد سنیان است اجتهاد علی خلاف کتاب الله باشد
واز عجایب اجتهاد اوست وفتاوای مجتهد شیطانی حضرت خلیفه ثانی که یادگار غارت علوم
وتبحر وتجبر شان میتواند اجتهاد اوست که سامعین را از کثرت خنده لب تر میگردانند فی القاموس
والفریضة المشرکة کمعظمة ویقال المشترکة زوج وام واخوان لام واخوان لاب وام حکم فیها عمر
فجعل الثلث للاخوین لام ولم یجعل للاخوة للاب والام شیئا فقالوا یا امیر المؤمنین هب ان
اباناکان حمارا فاشرکنا بقرابة امنا فاشرک بینهم فسمیت مشرکة ومشترکة وحماریة انتهی سبحان الله

غزارت علم حضرت خلیفه مجتهد دیدنی است که چه خوش فتوی داده و چه خوب حکم نموده که برادران
اعیانی محروم باشند و برادران اخیافی میراث برند از افادات مجتهد چه عجب مصرع گربه شاشید
گفت باران است و حق اینست که او کتاب الله را خوب نفهمیده و حسبنا کتاب الله بیجا گفته بود
صاحبان عقل و انصاف از اینجا باجتهاد و غزارت علم او پی توان خواهند برد و غالبا تسمیه این
فرقه بجماعه ناشی است همین غرض شخص است و نیز مجالسش که منافی اجتهاد و امامت است باقرار
ثابت است که از زنی ملزم شده گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال
کما فی التفسیر الکبیر و غیره من تفاسیر السنیة و حقیقت حال همین است که آن انسان
صورت و بهائم سیرت که بجز ریدن و خوردن هیچ نمیدانست چه داند که اصول و فروع دین چیست
و علم و اجتهاد نام کدام جانور است پس قلاده اجتهاد بگردن این بیچاره هیچکاره انداختن
بمؤدای مثل مشهور شیران نمی رسند مریدان می پرانند و او را مجتهد نامیدن کار مقلدان اوست
ورنه ان لا یعقل بارها بجهالت خود اعتراف نموده اند از نصوصیت بوجود اجتهاد و در وجود فقدان
آن در یزید قایل بودن غایت اجتهاد و در جهالت خود کردن است و همچنین است حال علم و
اجتهاد جاهل معنی اب و کلاله و قائل اقیلونی و استیذار مردان طرید نبی آخر الزمان علیه و آله صلوات
الله الملک المنان و احراق مبنی از حال اجتهاد ثالث بالجمله سنیان میباشد و منجمله شروط امامت نزد
سنیان شجاعت است و فقدان آن در اصحاب ثلثه سنیان آنچنان ظاهر است که احدی را
مجال اخفای آن نیست کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ سنیان مملو و مشحون است از اینکه آن کسان

آیه کریمه

آیه کریمه ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب
من الله وماویه جهنم وبئس المصیر را پس پشت انداخته در غزوات بسیار تولی ادبار
نموده خصوصا در غزوه حنین و احد و خیبر با آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بمیدان کارزار در میان
اعدای بیشمار تنها گذاشته رو بفرار نموده و جان تلخ خود را از جان شیرین آنجناب صلی الله
علیه و آله عزیزتر داشته و مصداق وعید فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم و بئس
المصیر گشتند فلعنة الله علیهم و علی اتباعهم و ذلک مع قطع النظر عن الجبن یدل
علی عدم الایمان و شدة عداوتهم لحبیب الرحمن علیه و آله صلوات الله الملک
المنان پس بناء اذا فات الشرط فات المشروط امامت و خلافت اصحاب ثلثه غیر ثابت
بخلاف یزید امام ششم سنیان که شجاعتش ظاهر و امامتش برای سنیان حسب قواعد مسلمه
مقرره شان ثابت میباشد و فرار اصحاب ثلثه سنیان در غزوات و تنها گذاشتن آن ناکسان
سرور کائنات را علیه و آله افضل الصلوة در کتب سنیان مصرح است حاجت استشهاد نیست مگر
برای رکون سامع یکدو روایت از کتب ایشان بعد ازین مرقوم خواهد شد فانتظر پس خلفای
ایشان از شجاعت هم که منجمله شروط امامت است بی بهره محض میباشند و نیز منجمله شروط
امامت نزد سنیان عدالت است بلکه وجوب آن متفق علیه فرقه سنیه است کما فی شرح
المواقف نعم یجب ان یکون عدلا لئلا یجور و در فقدان آن ابوبکر و عمر و عثمان و یزید ائمه سنیان
علیهم ما علیهم متساوی الاقدام میباشند تخصیص یزید بفقدان آن دلیل فقدان هوش کفش فروش

میباشند پس با قطع نظر از تفاصیل جور خلفای جور که در کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ معتمده سنیان
مبین است من جمله خود در اینجا کلام را مختصر میسازیم و میگوییم که تکلم جابر اول بکلام صدق نظام اقیلونی
اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم کما فی تاریخ الطبری وغیره و تقول او بمقال ان
لی شیطانا یعتریني فاذا استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني کما ذکره
عبد الجبار فی المغنی وغیره فی غیره و تفوه جائر ثانی بکلام حقیقت انجام کل الناس
افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال کما فی الکشاف وغیره من تفاسیر السنیة
وکم تخاطب او جناب امیر علیه السلام و عباس عم رسول صلی الله علیه و آله
را ایمانی کاذبا غادرا خائنا کما فی صحیحی المسلم والبخاری شهود عدول است بر
فقدان عدالت آنها چه اگر آنها در این کلام نظر بمفاد الکذوب قد یصدق صادق هستند
پس لامحاله بفقدان عدالت خود ها اقرار ساختند و اگر آنها در این کلام خود کاذب هستند پس
آنها بسبب فقدان عدالت شان شد و ثالث ایشان بالخیر ایشان باسترداد مروان طرید
نبی آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان و احراق مصاحف و فرقان و ادعای
لحن در قران قبای لحن و طرد برای خود دوخت و لباس کفر و ارتداد در قامت لایق بلا
خود راست نمود پس خلفای ثلثه نه بقلاده تقلید جور و معری از حلیه عدالت و بی بهره محض از آن
هستند و بمودای اذا فات الشرط فات المشروط از امامت و خلافت هم بی نصیب
میباشند بلکه ثانی ایشان که بانی ظلم و بدعت است در جور و دیگر رذایل گوی سبقت از یزید

بوده

ربوده

ولنعم ما قیل اذا اتق فی یزید فصار ثانیا واذا تنزل الثانی فصار یزید و حقیقت حال آنست
که هر قدر که جور و ستم بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله سیما جگر گوشه جناب خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله شده بدولت همین کور نمکان کما قال الشاعر شعر کو تحقیق سوال از دانا . که بکربلا کشته شد حسین علی
گفت اندر سقیفه اش کشتند . هر دو پای حنیفه اش کشتند . پس بفقدان عدالت در یزید و وجود آن
در خلفای جور قائل شدن جور فضیح و ظلم صریح بر جان عدالت و انصاف کردن است بلکه اینها از
شروط امامت بی بهره محض هستند نه یکی دون دیگری فذلکه کلام آنکه ابن شعبه سراسر مویه و جمله
نحلاش را لازم است که بالمره دست استدلال هم من این شروط زنند و قطعا دست ازان ها
بردارند تا مصداق قول قائل دشمن دانا که بی جان بود . بهتر از آن دوست که نادان بود . نگردند
و حتم می باید که این حضرات تمیز در نافع و ضار خود ندارند و این شروط را پیش میسازند و چون
امامت یزید پلید برای این خبثان بطرق ثلثه موضوعه ایشان ثابت است باید که رقاب
خود را بقلاده تقلید و حلیه اتباع او مزین و محلی دارند و با خراج اعناق عقاید خود از ربقه انقیاد آن
دغول در خروج نسازند تا بیعت اهل حل و عقد برای یزید لعین امام ششم سنیان بی دین
که منجمله طرق ثلثه انعقاد امامت نزد ایشان است پس برای اثبات آن کافیست بیعت عمر بن سعد که
از رواة حدیث و ثقه و تابعی جلیل القدر نزد ایشان میباشد چنانچه صاحب تهذیب الکمال
فی علم الرجال علی ما نقل عنه در حق او گفته قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی عن ابیه
الاحادیث وروی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقة و هم بیعت

ثمر ذی الجوشن کاز زدات مخبثین سفیان است و ابو اسحق سبیعی که از اعاظم محدثین سفیان است

اخذ روایات او کرده کما فی الاستیعاب علی ما نقل عنه و نیز بیعت عبد الله بن عمر که بقول اهل ایمان

اورع صحابه بود کما فی الاستیعاب ایضا علی ما نقل عنه و منع آن خلیفه زاده حشم و خدم خود را

از خلع و هم بیعت دیگر اهل حل و عقد از اهل دمشق و کوفه و مدینه طیبه و انجه این اسوه الاغنیاء نوشته

که چون یزید پلید از شروطا امامت بی بهره محض بود بیعت عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از

خروج شهید کربلا و جور و جفای شقیا است مفید مدعای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود حرف از

نافهمی و غباوت زده این پلید طرفه پلید است که تمیز در نافع و ضار خود ندارد باری بگوید که اگر یزید پلید

از شروط امامت بی بهره بود اورع صحابه حضرت خلیفه زاده را بر بیعت فاقد الشروط کدام امر باعث شد

و بیعتش علی بیعة الله و رسوله چگونه گردید و منع حشم و خدم خود از خلع برای چه بیعت آیا بیعت مستقلا

جائز بیعت خدا و رسول میباشد تف بر ریش بابای این سگ دنیا طلب که بیعت مستغلب جائر فاقد

الشروط علی بیعة الله و رسوله نموده قابل لعن و طرد گردیده و سگ دنیا شد الدنیا جیفة و طالبها کلاب

و طره و ستار دین داری خویش اعتقادی خلیفه زاده اینکه سبب کمال تورع و احتیاط بیعت معاویه

و یزید علی بیعة الله و رسوله کرده و بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده فی الاستیعاب

علی ما نقل عنه قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع معاویة و لم یبایع علیا کرم الله وجهه

فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة و لا یمنعها من جماعة و لم یبایع معاویة حتی اجتمع

علیه انتهی این شدة ورع و کمال احتیاط خلیفه زاده قابل تحسین و آفرین است فعلیه ما علیه و انجه این اسوة

الاغنیاء

الاغنیاء تعیش و منع خلع را بجهت صیانة نفوس یعنی از راه تقیه و توریه نوشته و نفس خود را از تصریح

بتقیه که بزعم خود آن را ناروا می پندارد و باین تعبیر اجمالی صیانت نموده وقاحت و شوخی را

کار فرموده چه اولا ظاهر است که تقیه بمذهبش ناروا است و ثانیا علی التنزل میگوییم که از اولاد و

خدم و اتباع خود تقیه یعنی چه و ثالثا در صورت تقیه اگر فرض کرده شود تعلیل منع خلع بحدیث

نبوی که در باره خلیفه و امام بحق واقع شده و خصوصا از اعاظم غدر ها شمردن که دلالت صریح

بصحت بیعت سابق و حرمت خلع دارد از چه راه است اگر منع خلع از راه تقیه بخوف فتنه

و فساد بود تعلیلش باظهار شوکت و غلبه فساد و عجز خود از مقابله و مقاومت او میبایست نه بحدیث

نبوی که دال بر حرمت خلع امام بحق میباشد و را العابیعت یزید را بیعت خدا و رسول گفتن

در صورت نبودنش امام بحق چگونه راست می آید چه بیعت خدا و رسول بجز بیعت امام بحق نمیباشد

پس هر کسیکه بصر بصیرتش از رمد اعوجاج و غشاوه اعتساف پاک و صاف است در می یابد

که بیعت خلیفه زاده بصمیم قلب و طیب خاطر بطوع و رغبت بلا اکراه و اجبار از ته دل بلا تقیه

و توریه بوده و بالجمله امورا علی صوت ندا میکند بر امامت یزید و صحت بیعتش نزد سنیان

و ایضا یدل علی عدم التقیة ما فی جامع الاصول علی ما نقل عنه عن نافع

قال لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله ابن

عمر اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انما اتیتک لاجلس

اتیتک لاحدثک حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول

من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيمة ولا حجة له ومن مات وليس في عنقه بيعة
مات ميتة جاهلية وايضا فيه على ما نقل عنه لما خلع اهل المدينة يزيد بن معاوية
جمع ابن عمر حشمه وولده وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ينصب
لكل غادر لواء يوم القيمة وانا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله واني
لا اعلم عذرا اعظم من ان يبايع رجل على بيعة الله ورسوله ثم ينصب له القتال واني لا اعلم
احدا منكم خلعه ولا تابع في هذا الامر الا كانت الفيصل بيني وبينه واعجبا ابن الصناف
و تحسين بیعت عبد الله بن عمر را با یزید و منع از خلع که باین شدومد است براه تقیه قرار میدهد
و محافظت ناموس او میسازد و این دشمن عقل و فهم اهل غیرت نمی فهمد که هرگاه خلع یزید و اجماع
بر ابن مطیع واقع شد محل تقیه از یزید کجا ماند بلکه درانجا محل خوف و تقیه از ابن مطیع می بایست
کرد که خود بیعت با ابن مطیع نکرده و حشم و خدم خود را امر و تاکید بخلع میساخت بالجمله ضرطات لعین
این کودن که سگ فرغت بریش او کند سامعین را از بسیاری خنده بزعفران زار کشمیر میرساند
ولنعم ما قيل اذا لم تستحي فاصنع ما شئت واما استخلاف معاویه یزید را که بجمله
طرق ثلثة انعقاد امامت نزد سنیان میباشد پس ابن حجر در صواعق محرقه خود و دیگران در مصنفات
خود با تصریح بآن نموده و این خلیفه شیطان را اسم انکار آن نتوانسته و چون معاویه
ملعون خلیفه و امام بجمیع سنیان که بتصریح صنادید سنیه خلیفه بحق و منجمله خلفای اثنا عشر که بهم
باعث عزت و مناعت اسلام بودند میباشد بلکه خلافتش منصوص و مصرح در کتب معاویه بوده کما

في الصواعق

في الصواعق ايضا وهم بمفاد الصحابة كلهم عدول كما في الكتاب المذكور حادي و بمؤدی
اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم كما في صحاح الستة مقتدای سنیان و هادی
ایشان بود و استخلافش یزید را بمعاینه نص و عرف و دلیل قاطع بر عدالت و اجتهاد یزید و حقیت
خلافتش میباشد في تاريخ الخلفاء للسيوطي على ما نقل عنه قال عطية بن قيس خطب
معاوية فقال اللهم ان كنت انما عهدت ليزيد لما رايت من فضله فبلغه ما املت
واعنه وان كنت انما حملني حب الوالد بولده وانه ليس لما صنعت به اهلا فاقبضه
قبل ان يبلغ ذلك انتهى و چگونه میتواند شد که معاویه با وصف صحابیت و عدالت و اجتهاد و جلالت
بر گزیند والا عدالت و امامت و خلافت معاویه که مجمع علیه سنیان است از دستشان خواهد
رفت و فسق و کفر صحابه و تابعین از اهل مدینه طیبه و اهل شام که بیعت معاویه و یزید نمودند لازم
خواهد آمد و بنای کلهم عدول برهم خواهد شد و احتیاط و تورع خلیفه زاده که بسبب کمال
دینداری بیعت معاویه و یزید نموده و بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نکرده برباد فنا
خواهد رفت و جمعه و جماعت صحابه و تابعین و قضای قضات آنها لباس فساد و حلیه بطلان خواهد
پوشید ولا يقول به احد من السنية و آنچه این موسوس در بصارت العین نوشته که چون
استخلاف و عهد نزد فریقین خلاف عهد بوده بیعت شان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود آن
مغلطه بیش نیست زیرا که بر اصول موضوعه سنیان چون معاویه امام عادل و مجتهد بود سیما بعد وفات
جناب حضرت امام حسن علیه السلام که خلیفه بحق و امام مستقل سنیان بلا معارض و مزاحم به بیعت صحابه

وتابعین واجماع اهل حل وعقد شده ودر رتق وفتق امور خلافت ونظم ونسق مهمات مملکت اورا
اختیار کلی من قبل الله ومن قبل الناس حاصل گردیده وفعل اصلح بحال رعایا برو
بر ذمه همتش لازم افتاده درین صورت هرگاه مصلحت خلق در استخلاف پسرش یزید واجتهاد وی
باعث علی الاستخلاف گردید باستخلاف او پرداخت وماجور باجر اجتهاد شد آنرا فاسد گفتن دلیل فساد
عقل این موسوس است ومعاویه را که مجتهد وامام وقت بود بنوع من الانواع اتباع رای جناب امام
حسن علیه السلام که جناب ایشان هم نزد سنیان مجتهدی بیش نبودند هم عمل بر وثیقه انجناب
اگر وجودش وصحتش تسلیم کرده شود که نزدش بعد وفات جناب امام علیه السلام تقویم پارینه
شده بود لازم نبود واختلاف رای مجتهدین امریست شایع وذایع که گاهست که ائمه مجتهدین سنیان
رای صواب انتمای حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله را که بموجب حکم وحی از آن معدن علم وحکمت
صادر شده بود نسخ وتبدیل ساخته اند چنانچه استرداد مروان طرید پیغمبر انس وجان که از عثمان
باحیا بوقوع آمد از همین قبیل است پس حیف که عثمان را استرداد مروان طرید نبی آخر الزمان
علیه وآله صلوات الله الملک المنان جایز باشد ومعاویه را استخلاف پسرش که طرید کسی نبود
جایز نباشد ورای آن در عهدنامه مذکور اقرار وعهد معاویه بعدم استخلاف پسرش یافته نمیشود و
تحریر امام حسن علیه السلام که مجتهدی بودند حسب اصول موضوعه سنیان حجت بر معاویه نمی تواند شد
وسند اقرارش نمیتوان شمرد اما اینکه استخلاف یزید پلید بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام واقع شده
ففی الاستیعاب علی ما نقل عنه وکان معاویة اشار بالبیعة لیزید فی حیاة الحسن

وعرض بها ولکنه لم یکشفها ولا عزم علیها الا بعد موت الحسن انتهی پس ثبوت
که معاویه مجتهد وامام مستقل وعادل وخلیفه باجماع اهل حل وعقد بوده استخلاف او پسرش را صحیح وبیعت
مبایعان نیز با او صحیح بوده وهرگز بنای فاسد علی الفاسد نمیتواند شد چنانکه این فاسد العقل خیال
باطل می بندد فلا تغفل بحیرتم که این فاسد العقیده چگونه استخلاف را فاسد وبیعت مبایعین یزید را که
صحابه وتابعین وثقات ورواة سنیان وحفاظ وقراء است از اهل مدینه وشام بودند بنای فاسد
علی الفاسد وبزرگان دین خود را مرتکب امر فاسد میگوید اگر اینان مرتکب امر فاسد شدند پس کیست
که اصلاح دین سنیان نموده واعجب العجاب آنکه ابن عمر اورع صحابه ومقتدای سنیان بیعت
خود را با یزید بیعت خدا ورسول گفته واین موسوس توجیه القول بما لا یرضی قائله نموده آنرا
فاسد میگوید وتکذیب اورع الصحابه ومقتدای خود میسازد وعجب بر عجب اینست که ابن عمر با آن علم وفضل
وفقاهت وورع نه استخلاف را فاسد دید ونه بیعت خود را با آنکه بتغییر وتطهیر استخلاف وعهد وغیره
جمله مدارج که روبروی آن افقه واورع طی شده بود آگاهی کماهی میداشت واین موسوس را که تکذیب
آن مقتدای خود نموده بوسوسه شیطانی علم بفساد آن حاصل شده ان هذا الشیء عجاب وما استیلا
وقهر یزید پلید که منجمله طرق ثلثه انعقاد امامت نزد سنیان است پس اظهر من الشمس وابین من الامس است
وانچه این کور سواد باتباع پیر نجدی خود عبد العزیز دهلوی علیه ما علیه که کور باطن وظاهر ومصداق
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا بود انکار استیلا نموده
اظهار کور باطنی خود مثل آن کور بی ایمان ساخته ؛ گر نبیند بروز شپره چشم ؛ چشمه آفتاب را چه گناه

چه این نگارش مثل انکار آفتاب نیم روز در یوم صائف است واقعهٔ کربلا قابل اخفا و اختفا نیست و در اینجا
تلبیس ابالسه کار آمدنی نه الحاصل که طرق ثلثه که برای ثبوت امامت نزد سنیان مقرر است در یزید
پلید امام ششم این ناپاکان باجمعها متحقق و موجود با آنکه اجتماع آن طرق ثلثه در اصحاب ثلثه مفقود
پس امامت یزید پلید برای این خبیثان باشد ثبوت ثابت و اقوی و اتقن از امامت خلفای ثلثه
شان میباشد و در صورت ثبوت امامتش ثبوت شهادت شهید بحق و امام مطلق جناب سید الشهدا
والمظلومین امام الخافقین حضرت امام حسین علیه السلام بنابر مسلک سنیان غیر ممکن و این امر
از اجلی بدیهیات است منکر آن مکابر و سوفسطائی پس این همه تقدیعات و تلبیسات ابالسه لعنهم الله
و اسلاف اجلاف شان همانا مورد ای یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون
الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم
بما کانوا یکذبون میباشد پس ارادهٔ جناب سلطان المجتهدین العصر دام ظلهم که بصورت استفتاآت
بحال باقی و مساعی غیر مشکور سنیه و وساوس مردهٔ شیاطین طائفهٔ کسبیه عبث و غیر واقع
انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا واکید کیدا فمهل الکافرین
امهلهم رویدا قال المعترض تعلق المستوره قوله موافق مسلک جمهور الی قوله جناب مجتهد در مقامی
بعد از ذکر فرق امشایخ کبار در احد و غیره چنین میگوید اقول باید دانست که این عبارت در مکتوب
واقع است که من بعد جناب مجتهد بخطاب مولوی معنوی هیچ تحریر نفرموده اند بنا بر علی هذا مرام
دار السلطنت لکهنو مطابق اخبار ثقات اختلاف داشتند متعصبین فرقهٔ امامیه این سکوت را حمل

بران میکر

بران میکروند که مخاطب شان لیاقت مناظره ندارد و غیر از محاورات فارسی که در حل آن حاجت
بکتب این فن افتد و عبارات رنگین و تشنیعات و تعریضات که اکثرش در رساله مندرج
گردیده و اشعار و مضامین عشقیه که خارج از ابواب علما مناظرین است هیچ نمی نگارد و از
انصاف که کلام بزرگی را بچشم بصیرت دیده بودند بعد تجرید بعضی از عوارض نیک میدانستند
که حقیقة الامر حیثیت بزرگاه این استفتا از دار الاجتهاد بر آمده سر باز زد کشید حق اختیار
آنچه بزرگان گفته اند که سنت جاهلان است که چون بدلیل از خصم فروماند سلسلهٔ خصومت بجنبانند
بر السنه صغیر و کبیر و خویش و بیگانه و عاقل و دیوانه جاری شد و آنانکه جز قصص و حکایات ... دفتر
داشتند این استفتا نسبت بآنها مذکر حکایات و معاملات والد ماجد مستفتی نیز گردیده هر یکی از اینها
مضمون مصدق مشهور الولد سر لابیه رطب اللسان و عذب البیان گردیده اند اقول کلام
سر و پای این پلید و هذیانات واهی این شقی عنید که خارج از مطلب است بیکار محض است
حالش در نقض ظهر فقرات حالی گردیده می آید قال متعصبین فرقهٔ امامیه این سکوت را حمل
بران میکروند که مخاطب شان لیاقت مناظره ندارد اه اقول الحق که مخاطب بد لیاقت
لیاقت مناظره اصلا ندارد و بر متعصبین فرقهٔ حقه مخفی نیست که بعض طائفهٔ کسبیه بر جمله فرق
اسلامیه که عواقب نفسانیت نسج و غشاوهٔ عناد و عصبیت بر بصر بصیرت شان کشیده و سلطان
تعصب و ارتداد بر اقلیم ایمان آنها تسلط نگردیده آن نخل تذیل شبیه بنافخ الکنیفین بین
المتعلف والمتثیل را از ابواب مناظره بی نصیب و از کسوت ایمان عاری میدانند چه براحدی مخفی

که منتهای غایت وغرض مناظر اظهار ثواب نباشد نه انکه بغلبه هوا واستیلای نفس اماره با سوء
مغلوب الغضب شده راه ارتداد پیمایند آن بیحیان مهان که است در بنیه سینا انکه بشنعه
برست خوارج ملاعنه قیام نموده اسائت ادب را بجناب امیر مومنان و جناب سیده نساء عالمیان
علیهما السلام که عین اسائت ادب بجناب ختم المرسلین صلی الله علیه وآله بل بجناب رب العالمین
جلشانه می باشد ومودای من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی
الله فقد کفر موجب کفر وارتداد است کاربند شده روی خود را سیاه واعمال خود را تباه کردانیده
وسبقت بر برادر کوچک خود حضرت شیطان رجیم برده ومصداق من یرتد منکم عن دینه
فقد حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین کشته با از حریم مناظره بیرون کذاشته ب
عند المصنفین از الیاقت مناظره کجا قال هر کاه این استفتاء آه اقول لعنة الله علی الکاذبین
حال این مخبط مانا بدیوانه کان است که ماغ بیهوده بجهت وخیال باطل بسته از ثنه خانه ها می نماید
وخلاف واقع می نکارد ومضمون صدق مشحون استفتاء که موضوع این رساله واز بس متین ودر
اصول موضوعه سنیان لاحق است چون جوابش سرانجام نمیشود ونخواهد شد بنا بر رفع ندا
افسانه های تراشد وخلاف واقع نسبت تحریک سلسله خصومت بدیکران مینماید وآن
ملعون وشقیق دونش خود محرک سلسله خصومت وقایم برست جاهلان میباشند که او
نقل خبیث ریش مبدوع سفید کرده پرده بر کرفته برست جاهلان مغلوب الغضب قیام نموده ایمان
واسلام را جواب صاف داده سلسله ارتداد وکفر را جنبانیده وباسائت ادب بجناب امیر مومنان خلیفه و

بطره

سیده نساء عالمیان علیهما السلام نفاق باطنی خود را ظاهر نموده وبالاخر باقتفای آن خبیث این کفش
فروش رذیل وخسیس که متردد سوق ضلالت واشد کفرا ونفاقا از خواجه تاش خود میباشد
بسلوک طریقه نامرضیه او نقد ایمان لسانی ظاهری خود را باخت وباظهار بغض ونفاق با علی
خود برد واخت وهر دو مصداق اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت
تجارتهم وما کانوا مهتدین کردیده ند وبایذای جناب امیر وجناب سیده علیهما السلام عذاب مهین
برای خود آماده ومهیا ساخته معون جنت کشته اند قال الله تعالی ان الذین یوذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا فی الکشاف علی ما نقل عنه
نزلت فی ناس یوذون علیا کرم الله وجهه انتهی وفی الصواعق المحرقة لابن الحجر و
اخرج احمد مرفوعا من ابغض اهل البیت فهو منافق واخرج هو والترمذی عن جابر
ما کنا نعرف المنافقین الا ببغضهم علیا وفیها ایضا اخرج ابو سعید فی شرف النبوة
وابن المثنی انه صلی الله علیه وسلم قال یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک
وفی الاستیعاب علی ما نقل عنه روت طائفة من الصحابة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لعلی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق وصاحب جامع الاصول علی ما نقل عنه
این حدیث را از مسلم وترمذی ونسائی نقل نموده بالجمله موافق احادیث سنیه مذکوره نفاق
نغل وخواجه تاش او ومطابق روایات فرقه حقه که اعدای اهلبیت علیهم السلام حرامی میباشند
یا حیضی در خبث ولادت آن هر دو ریبی نیست شاعری خوش کفته شعر یا حبیبی امکو که انسان است

زاده غلام شیطان است پس این نطفه شیطان رجیم بمودای لولا الکذب لابنیه هرچه گوید بجاش
مذیاست ولتعلمن نباه بعد حین **قال** سنت جاهلان است آه **اقول** مخفی نیست که
شل مذکور مطابق حال نغش جاهل میباشد تفصیلش آنکه هرگاه جناب مستطاب مجتهد العصر دام ظلهم
فرار اصحاب سنیان از بحث واحد و حنین و خیبر با آیه و تفاسیر و احادیث کتب ثنان ثابت
فرمودند نغش جاهل از دلیل خصم فرو ماند و بر سنت جاهلان قیام نمود و نفاق باطنی خود را ظاهر
ساخت و بلاوجه گستاخی و سوء ادبی بجناب کرار غیر فرار کرده سلسله خصومت را بجنبانید و
این خود غلط که برای تغلیط عوام کالانعام نسبت آن بخدام جناب مستطاب دام ظلهم نموده مغلطه
بیش نیست واگر بالفرض جناب مستطاب بعد اقامت حجج بر نغش محجوج و استقامتش بر سنت
منافقان و مرتدان و باز نیامدنش از نفاق و ارتداد اراده تادیب و تنبیهش میفرمودند آن را تحریک
سلسله خصومت نمیتوان گفت بلکه بمودای آیه وافی هدایه ولکم فی رسول الله اسوة
حسنة اتباع رسول مختار علیه و آله صلوات الله الملک الجبار میباشد آیا این جاهل که
بر سنت جاهلان قائم است نمیداند که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله با یهود و نصاری و
مشرکین چه کردند جز این نیست که اولا باقامت دلائل ساطعه و براهین قاطعه افهام و
افحام معاندین دین میفرمودند و چون آنها با وصف سطوع و ظهور دلائل و آیات راه لجاج
می پیمودند چاره آنها بجز سیف و سنان و قتل و نهب نمی بود این است سنة المنافقین تا ب
منافقین را که تحریک سلسله خصومت میگوید مرکوز خاطر نفاق مآثرش تاسی غلیظ المنافقین

العیاذ

العیاذ بالله منه طعن و اعتراض بر رسول مختار صلی الله علیه و آله میباشد و هو منه لیس ببعید
لان ذلک دین امامه الغبی البلید فعلی هذا الماموم و ذلک لامام الشقی العنید لعنه
الله الحمید المجید و طرفه تر اینست که این بیهوش از خود فراموش بغلبه سکر محبت مخمون و
سرمستان باده خلافت مغصوبه که باده پیمای ظلم و عدوان بر اهلبیت و اصحاب اخیار سرور انس و جان
علیه و آله صلوات الله الملک المنان بودند انچنان مست و از خود رفته میباشد که ظالمان گذشته
مقتدایان خود را که بلا سبب با اهل حق که حق با آنها میگردد محرک سلسله خصومت بوده اند محرک سلسله خصومت
نمیگوید و اهل حق را که اراده تادیب اهل باطل بجرم نفاق و ارتدادشان داشتند محرک سلسله خصومت
می نامد ان هذا الغی عجاب کو حال مالک بن نویره بیچاره که بحکم ابوبکر ناپاک و بدست ناپاک ابن
خالد سفاک بلاوجه انواع ستمها بر آن مظلوم رفته و حال حضرت ابوذر و ابن مسعود که از دست عثمان آن
اشرار ظلم شعار عقوبتها کشیدند و کتب سنیان از آن مملو است جاگزین دل او نمیرسد نخست
بالجمله کسیکه اراده تادیب نغش مرتد نموده باشد محرک سلسله خصومت و بر سنت جاهلان نمیتواند شد
بلکه سنن سنت رسولخدا صلی الله علیه و آله و محب و محبوب کبریا و نبی مصطفی و مجاهد فی سبیل الله و
غیر خائف از لومة لائم بمودای من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة
لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم میباشد فلعنة الله علی النغش
والاضداد که حزب شیطان و مورد الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون هستند

سدجیف که نقل یمین و خواجه تاش بی دینش از ین دار المومنین شل سگ و خوک کرنجیده و مصداق

کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة گشتند قال المعتوه مقلد المعتوه تفصیل این اجمال

و تشریح این مقال آنکه چون رشید المتکلمین اعانة الموحدین و اهانة الملحدین ادام الله برهانه الی یوم الدین

از بلده بنارس باستدعای بعضی از رؤسا راه اعتراض را بر کتب ثقه مجتهد متوفی و الد مجتهد المیرزائی

مفتوح ساختند و بکمال متانت و ضبط و ربط ادا نمودند چنانچه مستفتی بزبان بعضی از مخلصان

خود در حضرت حیدریه اقرار بآن فرموده گفته اند که بعضی تحریرات سابقه جناب سامی که منفردا

در بلده بنارس سماحت فرموده بودند به از ین مضامین ثالثه که بمعیت و معاضدت استاد

خود سماحت فرموده اند بوده و هذا ظریف جدا انتهی لفظه بقدر الحاجة مجتهد متوفی مناظره با آن

جا بلخ ام سیدان وسیع مباحث کلام شناسد ندیده بلکه از فصاحت و ذلت خود عند الخاص و العام

اندیشیده موافق قول سلف صالحین محرک سلسله خصومت گشته تذلیل و تفضیح شان از ملازمان

مولوی عبد القادر خان که در حقیقت باعث این قیل و قال و اطاره سال این اشکالات بودند

درخواست کردند اگر خلف الصدق ایشان بر سنت آبای خود قیام ورزد عجب نیست اقول

این لاغی و لاهی که افسانهای تراشیده و خرافات خراشیده برای فریب عوام کالانعام می‌نویسد

مصداق وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ

يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ می‌باشد قال تفصیل این اجمال آنکه چون

رشید المتکلمین تا قول او بکمال متانت و ربط و ضبط ادا نمودند چنانچه مستفتی آه اقول رشید الملحدین

کاهجی

کاهجی بحث از فن کلام است متانت و ضبط و ربط را چه داند بوقت تاریخ افکار اغراضات

رشیدیه که این اجهل ستایش او می‌کند پیش نظر است ورنه مطرح انظار فحول یکشیت فی

بحال این نابلد بلده تحقیق که تا حال فرق حقیقی و اضافی نتوان کرد محض انچه از زبان علم

بعضی مخلصین جناب مستطاب مستفتی دام ظله العالی در حضرت حیدریه چکیده همین است که تحریرات

سابقه و لاحقه رشید الملحدین هر دو پوچ و باد هوا گرانچه متفرد بآن بودند اگرچه مضامین آن

هم سست و نادرست می‌باشد لکن خارستان شوکت عمریه که در تالیف استاد و تلمیذش مولوی

مرزا مستغلی فاضل هم معین رشید الاغبیا بودند و اصحاب ثلثه مقتدی تحریر آن شده اند و آن

لشوائی اصحاب ثلثه قرار یافته او هن من نسج العنکبوت و بدتر از متفردات رشید الملحدین است

از اینکه متفردات غیر رشیده فی الواقع خوب و متین است و حقیقت حال این است که بنده اکثر تحریرات

رشید الاغبیا دیده ام مقام تماشا است و مقام غور است و تماشا کردنی است و دیگر همین قسم

الفاظ اکثر از قلم او می‌چکد دیگر هیچ و هر که انصاف را کار بند شده کلام تلمیذ غیر رشید را به تلمیذ ابرار

مثل کلام استاد خر زیرش مشتمل بر کذب و بهتان وافر او مکاید و اجماع نقیضین و توهین و تخطیه

علمای نحله خویش و غیر معتبر بودن کتب معتمده اهل نحله خود که طلبه علوم از مثل ان عار و ننگ

دارند فضلا عن الفضلا خواهد یافت هر که خواسته باشد سیر خارستان شوکت عمریه بپای تامل

و دیده انصاف بکند تا دریابد که آن رهرو وادی جهالت در ان خارستان ضلالات اکثر

تفاسیر معتمده مذهب خود را غیر معتمد و صحاح خود را سقام و علمای خود را خاطی انگاشته و کل سند و قاعده انکه

کتاب هدایه فقه حنفیه را که معول علیه و معمول به و مستند جملهٔ اهل نحلهٔ ایشان میباشد و باتفاق و اجماع جمهور
اهل سنت بر صحت و متانت و حسن تالیف و اجتماع مسائل مفتی بها در آن منعقد گردیده است غلط و
سقیم و مصنفش را که مقتدای فرقهٔ اهل سنت حنفیه است خاطی و در بیان اباحت متعه بمذهب مالک نوشته
و دیگر علمای نحلهٔ خود را که بیان اباحت متعه بمذهب مالک نموده اند مثل مفتیه الغنم تابع صاحب
هدایه گفته که اگر بعید این سوفسطائی عندیه کمال متانت و ضبط و ربط عبارات از همین است که
جملهٔ علمای نحلهٔ خود را خاطی و مثل ابله مثل غنم نویسد و کتب معتمدهٔ مذهب خود را غیر معتبر انگارد و باجماع
النقیضین قائل باشد و بهتان و افترا شعار و دثار خود سازد البته کلام رشید الاغبیا باین معنی متین
و با ضبط و ربط می باشد و ذلک مما یضحک منه الثکلی فیا ایها حسما لمادة الفساد
استیصال خارستان شوکت عمریه از بیخ و بن بدست حق پرست بعض تلامذه سلالهٔ بدیعه
و ذریت صاحب ذو الفقار بضربت حیدریه که یادگار حدیث ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین میدهد آنچنان بعمل آمد که دمار از روزگار رشید المحادین
و اهل نحلهٔ اش برآمد و با وصف سپری شدن قرون متطاوله صدای از ظرف
بر نخواست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
و آنچه گفته ام که کلام استاد بلید تلمیذ غیر رشید هم مملو از بهتان و افترا و کذب و تحکم و خیانت
و تحریف و اجتماع النقیضین و توهین و تخطیهٔ جملهٔ علمای نحلهٔ خویش و تغلیط کتب معتمدهٔ مذهب
خود است امریست بین هر کسی که تحفهٔ مسروقهٔ غزنزالاغبیا را خواهد دید بچنان خواهد یافت مگر دیده

رمد سوفسطائیت دیده را علاجی نیست و ما درینجا برای گوش نفس سامع چند کلمات آن شیخ نجدی
علیه ما علیه را بطور انموذج نقل میکنیم و چون مقصود ما درینجا محض اثبات تهافت کلامش و اشتمال
آن بر کذب و افترا و تحکم و توهین اجلهٔ علمایش و تغلیط کتب معتمدهٔ نحلهٔ خودش میباشد اقتصار بر
نقل عبارات او مینمائیم و متوجه رد کلام مزخرف آن لعین مطرود نمیباشیم که فحول علمای امامیه بافتضاح این
ابکار نتایج افکار او پرداخته اند ☆ حریفان باده ها خوردند و رفتند ☆ تهی خمخانه ها کردند و رفتند ☆ پس
گوش انصاف نیوش را متوجه استماع آن باید داشت قال شیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفته المسروقه
کید چهارم آنست که میگویند که اهل سنت در اعتقاد عصمت انبیا قصور میکنند و صدور گناه از انبیا تجویز
مینمایند و شیعه در حق انبیا اعتقاد کمال نزاهت و طهارت دارند نه صغیره و نه کبیره نه قبل از نبوت نه
بعد از آن نه سهوا نه عمدا از ایشان تجویز میکنند پس مذهب شیعه اقرب بادب است از مذهب اهل سنت
و نیز چون صدور گناه از انبیا جائز باشد اعتماد بر اقوال و افعال ایشان نماند و غرض از بعثت باطل
شود و اینهمه بهتان و افترا و تحریف و مسخ است زیرا که اهل سنت کبائر را عمدا و سهوا بعد از نبوت تجویز
نمیکنند و صغائر را سهوا تجویز میکنند بشرطیکه اصرار بران نشود و کذب را اصلا لا عمدا و لا سهوا لا قبل النبوة
و لا بعدها تجویز نمیکنند انتهی اقول صاحبان انصاف دریابند که خلاصهٔ عبارت غرزالاغبیا است
که امامیه بر سنیان طعن میکنند که اینها اعتقاد کامل بعصمت انبیا ندارند و صدور گناه از انبیا تجویز
مینمایند شیخ نجدی او را گفته که اینهمه افترا و بهتان و تحریف و مسخ است و ثانیا اقرار به تجویز کبائر
عمدا و سهوا قبل النبوة و تجویز صغائر سهوا بعد النبوة هم موده این انکار شامل اول و اقرار ثانیا باید

مطلع مصر

واین تهافت واجماع النقیضین را ملاحظه باید کرد اگر این دشمن عقل عقل و فهم را از جائی باستعاره میگرفت
میفهمید که افترا و بهتان و تحریف و مسخ که کرده بالجمله افترا و کذب با آن یادگار مسیلمه کذ
دست و گریبان است انما یفتری الکذب الذین لا یعلمون قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی
تحفة المشرقة کید هفتم آنکه گویند که صحابه قاطبه غیر از پنج شش کس دشمن اهلبیت و متعصب
ایشان بودند واین افترائی است که صریح البطلان است ابوهریره را که رفیق اهل شام و رئیس
المتعصبین اهل بیت میدانند رضای امام حسین مقدم بر رضای معویه و یزید و صحابه دیگر
افتاد که در خطبه ام خالد که زنی بود مشهور بحسن و جمال و معاویه بن ابی سفیان برای یزید از او
خواستگاری نمود و ابوهریره را محض برای این کار از شام بمدینه منوره فرستاد و عبدالله بن
زبیر و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن مطیع بن الاسود نیز در پست او پیغام خطبه فرستادند و کار
ام خالد با ابوهریره مشوره نمود و ابوهریره باواز بلند گفت که یا بنت رسول و قرة العین توکل
شئی را بر بینید ام ای زن ناقص العقل اموال دنیا را در نظر میار و مصاهرت رسول را غنیمت شمار
چنانچه آن زن بگفته ابوهریره اموال و امتعه یزید را رد کرد و خود را در حباله نکاح امام حسین رضی الله عنه
درآورد انتهی اقول با قطع نظر از آنکه تسلیم بغض اکثر اصحاب سنیان با اهلبیت علیهم السلام از
عبارتش ثابت است و آنرا تحکم بحت است اولا کید این شیخ نجدی را باید دید و این مغلطه
بمیزان فهم باید سنجید که ابوهریره بیچاره را رئیس المتعصبین نامیده خطای جال الله الخصام و فظ غلیظ
میخواهد آیا نمیداند که نزد امامیه در حقیقت بدترین اعدای دین و خبیث ترین دشمنان اهلبیت طلاکاین

افترا ممن

ابوبکر

ابوبکر و عمر و از نابات شان بوده اند و ثانیا بر تقدیر ثبوت تکلم ابوهریره باین یک کلمه فی وقت
من الاوقات دلیل مصافات نمیتواند شد آنرا دلیل حجت قرار دادن تحکم بحت است و ثالثا
تکلم ابوهریره بکلمه مذکوره دلیل مصافات و محبت چند هزار کس صحابه قرار دادن خرافت شیخ نجدی
علیه ما علیه میباشد و عدم انطباق دلیل بر مدعایش بر طفلان ابجد خوان هم مخفی نخواهد بود و این کید و
غدر و تحکم این اشد الغادرین ملاحظه باید کرد و آنچه گفته و این افترائیست که صریح البطلان است
که صریح البطلان است قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفة المشرقة کید هشتم آنست که گویند دشمن
اهل سنت مخالفت حدیث است زیرا که متعه را حرام میدانند بگفته عمر بن الخطاب و صلوة الضحی را حرام
میدانند بگفته عائشه که ما صلیها رسول الله صلی الله علیه و سلم حال آنکه متعه مباح بود در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صلوة الضحی را استحباب میخوانند چنانچه از ائمه منقول است جواب این
طعن آنست الخ اقول شوخ چشمی این کور ظاهر و باطن باید دید و افترای این کذاب باید شنید
که برای اضلال عوام کالانعام نصب مصائد میسازد و دام تلبیس و تزویر می زند امامیه را با صلوة الضحی
و ترک آن چکار آن خود بمذهب حق غیر مشروع و بی اصل و بدعت محض است و اکثر سنیان که
خود را در لباس عباد و زهاد وا می نمایند بران مواظبت دارند و این صلوات امامیه بر طعن
بترک آن بر سنیان خواهند نمود طعنی که بر ارباب میتواند شد تشریع غیر مشروع است
پس نسبت طعن ترک سنیان آنرا بسوی امامیه افترای محض است این کذاب مفتری سخت
دریده چشم است و مطلقا حیا ندارد و مصداق لا دین لمن لا حیاء له میباشد قال الشیخ النجدی

مفتری

علیه ما علیه فی تحفة المسروقة کید دوازدهم آنست که علمای ایشان کتابها و رسالها پرداخته اند محض
برای مطاعن اهل سنت و مثالب اسلاف ایشان از صحابهٔ کرام و تابعین عظام و در آن کتب
و رسائل داد افترا و بهتان و کذب و دروغ داده اند و روح مسیلمهٔ کذاب را شاد ساخته اند الی آخر
ما قال من الخرافات اقول مخفی نیست که امامیه کتب و رسائل در مطاعن سنیان و مثالب
اسلاف ایشان که تدوین ساخته اند ماخذ آن کتب معتمدهٔ سنیان میباشد آنرا افترا و کذب گفتن
کذب و افترا است بلکه تکذیب علمای نحلهٔ خودش میباشد نسبت هجو و هذیان بآن سرور انس و جان
و منع قرطاس و غصب فدک و احراق مصاحف و اخراج مروان که عمدهٔ مطاعن خلفای جور میباشد
همه در صحاح و تواریخ و سیر ایشان موجود است در انصورت داد افترا و بهتان و کذب و دروغ آنچه
داده اند علمای سنیان داده اند و روح مسیلمهٔ کذاب را آنها شاد کرده اند نه علمای اهل حق و
چون شیخ نجدی برای اضلال عوام نحلهٔ خودش درین کید خلط و خبط نموده عبارت مجهول
بلا ذکر نام کتاب بلا بیان مطاعن نوشته و براه افترا پردازی آنرا بافترا تعبیر نموده عند العقلا افترا
و تلبیس او ثابت است و دعوی اینکه تحفهٔ مسروقه اش مملو از افترا و بهتان است محتاج بتجشم دلیل
نماند و انچه آن مفتری ملعون سادات و علمای فرقهٔ حقه را توهین و سب و شتم یاد کرده دال بر عدم
طهارت مولدش میباشد الا لعنة الله علی القوم الظالمین قال الشیخ النجدی علیه ما علیه
فی تحفة المسروقة کید سیزدهم انکه کلمات قرآنی را موافق خواهش خود بی دلالت لغوی و عرفی تفسیر نمایند
و آن تفسیر را نسبت باهل بیت کنند برای مزید اعتبار مثل تفسیر رب بعلی هر جا که لفظ رب مضاف بضمیر

تکلم

خطاب پیغمبر است و ایضا قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی هفواته هفوة هفتم انکه تحریف قرآن مجید
نمایند و خلاف سیاق و سباق حمل کلام الهی بر غیر محمل کنند بحدی که ادانی عقلا آنرا مضحکه میدانند
و تمام تفاسیر مختصهٔ این فرقه از همین باب است برای نمونه مثالی چند مذکور الی ان قال و نیز گویند
که مراد از رب هر جا که در قرآن آمده است حضرت علی است حتی در آیه وانهم ملاقوا ربهم
وانهم الیهم راجعون انتهی اقول این همه خضاب یادگار مسیلمهٔ کذاب انچه منسوب کرده که تمامی کلمات
قرآنی را موافق خواهش خود تفسیر نمایند و تمام تفاسیر مختصهٔ این فرقه از همین باب است مثل
تفسیر رب بعلی افترای بحت و بهتان محض است اینک تفاسیر امامیه موجود است هر که مراجعت بسوی
آن خواهد کرد خاتمهٔ آیهٔ مباهله بی اختیار بر زبانش جاری خواهد شد غالبا این بیحیائی شیخ نجدی
و حزب اش علیهم ما علیهم شعبه از شعب بی حیائی عثمان بیحیا میباشد قال الشیخ النجدی علیه ما علیه
فی تحفة المسروقة کید پنجاه و هفتم انکه بعضی از فصحای ایشان دعائی وضع کرده اند در لعن و طعن خلفای
ثلثه و آن دعا را نسبت بامیر المومنین نمایند و گویند دعای قنوت آنجناب بود و آن دعا نیست
مشهور نزد ایشان بدعای صنمی قریش زیرا که دران دعا شیخین را بصنمی قریش یاد کرده بگویند
اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما اللذین خالفا امرک و انکرا وحیک
وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک الی آخر هذیان
و در کذب و بهتان این نسبت هیچ شبهه و شک نیست و این هر دو صنمی قریش را وجودی نیست
مگر در وهم شیعه اقول این تحکم و دعوی بلا دلیل کار ادانی طلبه هم نیست فضلا عن الفضلا بر بودن دعای

مذکور از کلام غیر خود بنوشته کلام جناب امیر علیه السلام که دام دلیل قایم نموده که این کذاب مفتری
حکم قطعی بکذب و بهتان بودنش میکند الا لعنة الله علی القوم الظالمین قال
الشیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفته المشروقه کید هفتاد و چهارم انکه افترا کنند بر اهل سنت که ایشان خوارج
و حروریه را توثیق و تعدیل مینمایند و از آنها در کتب احادیث خود روایت کنند بلکه گویند که
بخاری در صحیح خود از ابن ملجم روایت آورده و این طعن خود افترای بحت و بهتان صرف است
احتیاج جواب ندارد و الی ان قال آری در بخاری روایت از مروان آمده است با وجودیکه او نیز
از جمله نواصب بلکه رئیس آن گروه شقاوت پژوه بود ولیکن مدار روایت بخاری بر امام زین العابدین
است و سند او منتهی بایشان اگر ایشان از مروان روایت کنند بخاری را از آن احتراز کردن چه
لایق و نیز بخاری تنها از مروان هیچ جا روایت نکرده مسور بن مخرمه یا دیگر را همراه آورده سابق
گذشت که اگر منافقی یا مبتدعی شریک اهل حق در نقل بعضی اخبار شود از وی گرفتن مضایقه
ندارد و علی الخصوص مرویات مروان در بخاری باین صفت هم بیش از دو جا نیست یکی حدیبیه دوم
قصه سبی طایف و بنی ثقیف و ظاهر است که این هر دو جا بعقیده و عمل و تعلق ندارد و در صحاح دیگر
نیز همین قدر و بهمین صفت روایت مروان وارد است و عکرمه که جبله خاص ابن عباس و شاگرد
رشید ایشان است روایت بسیار در کتب اهل سنت دارد و بعضی ناواقفان تهمت نصب و خروج
بروی کرده اند لکن از انصاف بسیار بعید است الی آخر المزخرفات اقول شیخ نجدی علیه علیه
درین کید خود جمع المتنافیین نموده داد بلاهت و جهالت داده و بدیهی است که اولا از روایت خوارج

و حروریه در صحاح خود انکار بحت ساخته گفته که این طعن خود افترای بحت و بهتان محض است
و بعد از آن اقرار بآن ساخته میگوید آری در بخاری روایت از مروان آمده است الخ
و آنچه گفته که امامیه میگویند که بخاری در صحیح خود از ابن ملجم روایت آورده افترای این مفتری است
سبحانک هذا بهتان عظیم و آنچه گفته که آری در بخاری روایت از مروان آمده با وجودیکه
او نیز از جمله نواصب بود ولیکن مدار روایت بخاری بر امام زین العابدین است و سند او منتهی
بایشان الی آخر الهذیانات کذب و تحکم بحت و بیجائی این کور بی ایمان که آب در چشم خود
نمیباشد چه روایات بسیار تنها از مروان در صحاح سنیه سیما صحیح بخاری که اصح الکتب بعد
کتاب الباری بعقیده ایشان است موجود است کما سیتضح علیک و در آن روایات
مدار روایت بخاری بر امام زین العابدین علیه السلام نیست آری مدار کار این بادکار
مسیلمه کذاب بر کذب و غدر و ضلال میباشد این کیاد کذاب را لازم بود که جمله مرویات
مروان را که در صحاح سنیه موجود است ملاحظه میکرد و بعد از آن صفحه کاغذ را شل و ال خود سیاه
میکرد و اظهار جهالت خود بحصر روایات مروان بر دو جا در آن کتاب نمی نمود و لکن من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور و آنچه گفته و نیز بخاری تنها از مروان هیچ جا روایت
نکرده مسور بن مخرمه یا دیگر را همراه آورده مصداق یک نشد دو شد میباشد چه مسور بن مخرمه
هم از قراسنیان ناصبی است کما یتضح من کلام ابن حجر فی فتح الباری شرح صحیح البخاری
علی ما نقل عنه بالجمله در کتب احادیث ایشان سیما در بخاری روایات بسیار از خوارج و توثیق

وتعدیل آنها و هم روایات از مروان تنها موجود است کما ستتلوها علیک فانتظر و آنچه گفته
که مرویات مروان در بخاری باین صفت هم پیش از دو جا نیست نیز کذب فضیح و غدر فضیح
این اشد الغادرین است باریست و فحش کذایی این تصاریس ی الاذناب را اینچنین کذب
و غدر چه لایق بود و ما در اینجا چند حدیث از بخاری می نگاریم تا کذب و غدر و خیانت و کید دیگر
شیخ نجدی ثابت شود و بر همگنان ظاهر گردد که مدار بخاری در مرویات مروان بر امام زین العابدین
علیه السلام نیست و هم از مروان تنها نیز روایات در آن کتاب موجود است و هم مرویات مروان
زیاده بر دو جا هم در ان صحیح که فی الحقیقة سقیم است یافته میشود و فی صحیح البخاری فی باب
القراءة فی المغرب من کتاب الصلوة حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکه
عن عروة بن الزبیر عن مروان ابن الحکم قال قال لی زید بن ثابت ما لک تقرأ فی
المغرب بقصار المفصل وقد سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ بطول الطولیین
وایضا فیه فی باب مناقب الزبیر بن العوام حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا
علی بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابیه قال اخبرنی مروان ابن الحکم قال اصاب عثمان
بن عفان رعاف شدید سنة الرعاف حتی حبسه عن الحج واوصی فدخل علیه رجل
من قریش فقال استخلف قال وقالوه قال نعم قال ومن فسکت فدخل علیه رجل آخر
احسبه الحارث فقال استخلف فقال عثمان وقالوا فقال نعم قال ومن هو قال فسکت
قال فلعلهم قالوا الزبیر قال نعم قال اما والذی نفسی بیده انه لخیرهم ما علمت

وان کان

وان کان لاحبهم الی رسول الله وایضا فیه فی کتاب الجهاد فی باب قول الله عز و
جل لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله
باموالهم وانفسهم الآیة حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن
سعد الزهری قال حدثنی صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن سهل بن سعد
الساعدی انه قال رایت مروان بن الحکم جالسا فی المسجد فاقبلت حتی جلست الی
جنبه فاخبرنا ان زید بن ثابت اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم املی علیه
لا یستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون فی سبیل الله قال فجاءه ابن ام
مکتوم وهو یملها علی فقال یا رسول الله لو استطیع الجهاد لجاهدت وکان
رجلا اعمی فانزل الله عز وجل علی رسوله وفخذه علی فخذی فثقلت علی حتی خفت
ان ترض فخذی ثم سری عنه فانزل الله غیر اولی الضرر وایضا فیه فی باب ما
یجوز من الشعر والرجز والحداء وما یکره عنه حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن ان مروان بن الحکم اخبره ان
عبد الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث اخبره ان ابی بن کعب اخبره ان رسول الله
صلی الله علیه قال ان من الشعر حکمة ببین کذب و غدر و خیانت این مقتفی آثار کاذبین غادرین
خائنین باید دید که آن امین بر بلیین ای اضلال عوام در این کید خود انکار توثیق و تعدیل
خوارج در روایت احادیث از آنها در کتب حدیث خود نموده دعوی کرده بلی انکه مدار روایت

بخاری در روایات مروانیه بامام زین العابدین است دوم آنکه بخاری تنها از مروان صحیح جا روایت
نکرده مسور بن مخرمه یا دیگری را همراه آورده سیوم آنکه مرویات مروان در بخاری باین صفت هم بیش از
دو جا نیست و حال آنکه در احادیثی که مذکور شده مدار روایت مروان بر امام زین العابدین است
و نه دیگری همراه مروان و هم مرویات مروان زیاده بر دو جا است بالجمله آن ضال و مضل در سه دعوی
خود کاذب برآمد لعنة الله علی الکاذبین و حقیقت حال اینست که آن کوچک ابدال شیطان
بزعم باطل خود میدانست که کیست که تفحص و تصفح بخاری خواهد کرد و تکذیبش خواهد نمود بنا بر آن
هر چه خواست خلاف واقع نگاشت و باعث اضلال عوام گردید الا لعنة الله علی الظالمین
الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة هم کافرون
و آنچه گفته که عکرمه که جلیه خاص ابن عباس و شاگرد رشید ایشان است روایت بسیار در کتب
اهل سنت دارد و بعضی ناواقفان تهمت نصب و خروج بروی کرده اند لکن از انصاف بسیار بعید است
الی آخر الخرافات دال بر جهالت او بکتب نحله خودش میباشد شهرستانی در ملل و نحل تصریح کرده
که عکرمه راس و رئیس خوارج بوده و ابن خلکان در وفیات الاعیان و صاحب طبقات تابعین علی
ما نقل عنهم و دیگران در کتب خود تصریح نصب و خروج او نموده اند پس تهمت کنندگان و از انصاف دور
افتادگان همان پیشوایان سنیان میباشند نه دیگران ورای آن از جلیه و شاگرد بودن چه میگشاید
آیا نمیدانند که ابن ملجم جلیه خاص جناب امیر علیه السلام بوده و ابوبکر و عمر بزعم اهل نحله اش مصاحبان
خاص و شاگردان با اختصاص جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله بودند و کردند آنچه کردند و جهت صحبت و تلمذ در جلیه

کردن

بودن هیچ بکار نمیآید شعر بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان بن فلان چیزی نیست
المختصر مروان و مسور بن مخرمه و عکرمه و عمران بن خطان رواة صحاح سنیان میباشند همه باقرار سنیان
ناصبی هستند بلکه عمران بن خطان رئیس خوارج و مداح ابن ملجم ملعون است پس شیخ نجدی ملعون
کالانکار روایت خوارج و حروریه نموده کید و کذب اوست و ما کید الکافرین الا فی ضلال
قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفة المشرقة کید نود و سیوم آنکه طائفه از علمای شیعه مثل ابن مطهر
حلی و تابعان او بر اهل سنت طعن کنند که ایشان مجسمه و مجبره اند و این طعن محض افترا و صرف بهتان است
الی ان قال و تمسک بگفته شهرستانی کردن که او جمعی از اهل سنت مجسمه نوشته اند درین باب روا نیست
زیرا که تجسیم آن گروه اگرچه مردود جمهور اهل سنت است اما از حق و واقع چندان دور نیست الی
ان قال و همچنین مذهب اهل سنت جبر متوسط است که عین حق است اقول این کور نجدی طرفه حکایات
اول طعن امامیه را بمجسمه و مجبره بودن سنیان محض افترا است و صرف بهتان گفته و چون دروغ گو را
حافظه نباشد بعد چند سطر اقرار تجسیم و تجبیر نموده گفته که شهرستانی جمعی از اهل سنت مجسمه نوشته
و گفتنش آنکه تمسک بگفته شهرستانی روا نیست روا نیست چه سنی نبودن قولش و بالخصوص
و سست بودنش در مواضع دیگر محکم ثبت است و طرفه حکایت است که تمسک بگفته شیخ نجدی روا
باشد و تمسک بگفته شهرستانی روا نباشد ان هذا لشیء عجاب و نیز گفته که مذهب اهل سنت جبر متوسط
است که عین حق است اولا انکار صحت از جبر نمودن و بالآخر بان تمسک و قائل شدن و طرفه بر آن آنکه
جبرا عین حق گفتن جمع بین النقیضین کردن است و آن نیست الا تهافت و خرافات پس غدر و کذب و جنایت و

این تلبیس کاذبین خائنین را باید دید که شهرستانی که از صنادید سنیه است جمعی از ایشان را
مجسمه نوشته و این خائن کیاد طعن امامیه را سنیان از زبان بکمال وقاحت خود افترا گفته ان الله
لا یهدی کید الخائنین قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفة المشرفه کید صد و سیوم آنکه
طعن کنند بر اهل سنت که ایشان بر پوست سگ نماز را جایز داشته اند جواب این طعن آنکه رای
نزد حنفیه نماز بر پوست مدبوغ کلب که رطوبت آن باستعمال ادویه و مصالح بالکلیه رفته باشد
جایز است بنا بر حدیث که متفق علیه فریقین است دباغ الجلد طهوره و نیز فرموده ایما اهاب دبغ
فقد طهر اقول کذب صریح این کذاب مفتری را باید دید که حدیث دباغ الجلد طهوره و ایما اهاب
دبغ فقد طهر را باطلاقهما متفق علیه فریقین برای اضلال عوام نوشته حالانکه نزد اهل حق از جمله
موضوعات و مفتریات سنیه است و غالبا متفق علیه جمله سنیان هم نیست ان الله لا یهدی
من هو مسرف کذاب قال الشیخ النجدی علیه ما علیه فی تحفة المشرقه کید صد و پنجم آنکه طعن کنند بر
اهل سنت که ایشان سرود و غنا را تجویز کرده اند حالانکه در نکوهش آن احادیث و آثار بیشمار وارد
و این طعن محض افترا است الی ان قال و آنچه بزرگان اهل سنت شنیده اند آواز خوب قوالان با مضمون
موافق از کسیکه خوف فتنه از و نباشد بوده است نه از امرد خوش شکل و نه از زن اجنبی که دیدنش
باعث شهوت شود و اکثر سماع ایشان از جنس ذکر جنت و نار و تشویق طاعات یا ذکر هجر و وصل که
قریب الانطباق است بر حالات محبین در غلوی محبت بود و این قسم غنا را حرام گفتن مخالف شرع
بلکه مخالف مذهب حنفی ایشان نیز هست الی آخره من الترهات والاباطیل اقول جدا عبادت

بتباهی و روسیاهی که بیانش بجوهمل و کلامش چنان متهافت باشد که صدرش مناقض و یکذب عجزش
و عجزش مبطل صدرش بود و اغبیای طلبه هم ازین چنین تهافت تحاشی دارند چه جای فضلای تحریر
که این کور ظاهر و باطن مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا گ
جرا مقصد عی تصنیف و تالیف شده وجود نابود این چنین کتاب سقیم متناقض المضامین بقالب تحریر ریخته
ضحکه صبیان و اضحوکه نسوان گردید و نمیدانم که اخراب این مسخ تلبیس شقیق ابلیس چگونه ادعای
تبحر و همه دانی او با علم و استعداد و کذائی دارد اولا این کیاد خبیث درین کید خود تجویز سنیان
سرود و غنا را افترا گفته و ثانیا اقرار شنیدن بزرگان اهل سنت آنرا نموده همانا کلام این کودن
کوزشتر است و دیگر هفوات که در این کلام و عبارات او واقع است بر اهل بصیرت مخفی نیست و چون
غرض ما در اینجا صرف اثبات تهافت و تناقض کلامش و اشتمال آن بر کذب و غدر و افترا و تحکم و
اجتماع النقیضین بود و تعرض بآن نموده شد تا حال جهل و تجاهل و کیادی او معلوم همگنان گردد و
این ده کید آن کیاد مایه فساد و نابر تنبیه غافلان از تحفه مسروقه اش در اینجا بطور انموذج نقل کرده
شد اگر چه تمام کتاب آن شقی غبی کوچک ابدال شیطان غوی مملو از افترا و کذب و بهتان و خیانت
و مکاید و مضامین سست و براهین نادرست و موهون است ان کید الشیطان کان ضعیفا و صدق
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت میباشد طالبان راه هدایت را همین قدر کافیست و منهمکان
بادیه ضلالات را از کتاب غیر وافی العاقل یکفیه الاشاره والجاهل لا یغنیه کتاب و لا عبارة و چون
از ذکر بعضی مکاید شیخ نجدی علیه ما علیه فارغ شدیم شبدیز قلم جودت توام را باز بمیدان کلام

اسکاف مروود جولان سید ہیم و میکوئیم قولہ مجتہد متوقف مناظرہ با آن جا بکجزام میدان و سیع مباحث
کلام آہ اقول حال جابکجزامی آن حزور کل بمیدان کلام در کلام سابق مبین کردیدہ کہ مبکام حنان
فارسان مضمار مناظرہ از اہل حق و سد دستور بلید طبع نارسائی آن سہ نوزدہ بادیہ پیکارہ ولد اد
عنان می تابد و مہر بطاس می ندارد و بجز اینکہ کتب معتمدہ نحلہ خود را غیر معتبر دانستہ علمای خود را غلطی
کو بدرہ بجائی نمی برد و مفری برای خود نمی بیند و ظاہر العبد یہ این سوفسطائی عندیہ جا بک خرامی
بمیدان کلام عبارت از ہمین است قولہ تذلیل و تفضیح جناب شان آہ اقول افسانہ کوئی این کذب
خارج از حساب است و علی سبیل التنزل اگر در حقیقت ہجو شدہ باشد در آن چہ عیب و شنار کہ دیدن
سلف صالح تذلیل ملحدین میباشد کما فی تفضیلہ قال المعتوہ منقل المستوہ و از اینجا حسن سیرت و لطف
سریرت صاحب مقامات رفیعہ مولف تحفہ اثنا عشریہ پی باید برد کہ با وصف علم توجہ مرزا محمد کشمیری
منقص و لامل تحفہ اثنا عشریہ و استماع بعضی از مضامین نالایق کہ نام بردہ در نزہہ خود بنا بر خبث باطنی
درج کردہ ایصال نوعی ما از مضرتہا بنا رالیہ کہ بعضی از خدام او قصد نمودہ بود نداد و اذیت بکسی
بلادن کتب تفسیر و حدیث و اسماء الرجال و تواریخ نہ خود بخل ورزیدہ و نہ کسی را از تلامذہ و مستفیدان
خود بآن امر نمودہ و نہ از حضور او در مجلس وعظ و استفادہ کارہ شدہ شعر شنیدم کہ مردان راہ خدا
دل دشمنان ہم نکردند تنگ ترا کی میسر شود این مقام کہ با این امت خلاف است و جنگ
قولہ از اینجا حسن سیرت و لطف سریرت صاحب مقامات رفیعہ مولف تحفہ اثنا عشریہ پی باید برد
الی آخرہ اقول توصیف و ستایش عبد العزیز دہلوی مولد اعمی لسنا کہ مصداق من کان فی ہذہ

اعمی فہو فی الآخرۃ اعمی و اضل سبیلا و مبتلا بدا عضال جرب و مراق و مالیخولیا بود
بحسن سیرت و لطف سریرت تکذیب قول مخبر صادق الولد سر لابیہ کردن است خبث
طینت بد سرشش کجستہ قرساق شاہ ولی اللہ سرخیل فساق کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام را
خلیفہ نبی نمیدانم کما ینبغی و ہم خبث طینت و غلظت و فظاظت عجیبہ مرکجہ نمی نیست لیس شیخ بخز
خبیث الولادہ کہ منجملہ اولاد این پلید آن میباشد حسن سیرت و لطف سریرت از کجا یافتہ قصیدہ
مرزا رفیع مغفور و مبرور در ذم و طرد پدر آن مقہور قابل دیدہ است ماد را اینجا قطعہ دو شعری از ان برای
ضیافت طبع محبان مینویسیم مرزای مبرور مقولہ آن خبیث مقہور را موزون نمودہ میفرماید قطعہ ریختہ
مین وہ ہون ابنی وہ فخریہ ہیچ کہتا ہی یہ رفضی نکرین کو میری قدر دانی کہ جسکی دادا
جا کر بلا مین رفز و غا کیا فوات کا بند ابیت بہ بانی وایضا فی تلک القصیدۃ اونہونکی ای
مریدونکو یہہ وصیت ہی کرہی جو روح میری سیر عالم فانی مونڈا کی لیش کو اوس شخص کے
بنا جو زہی کرو معاویہ کی کور کی کس رانی وا این خبیث بنت خبث کہ لبوی جناب
مرزا محمد علیہ الرحمہ بلا وجہ وجیہ نمودہ اظہار خبث باطنی خود ساختہ و از رحمت الہی کہ قرب محسنین است
بمنازل بافراز نہادہ سواد اوب را بحق آنکہ من کامل کار بند شدہ او را لازم بود کہ تصریح آن مضامین
نزہہ کہ این نالایق بسوء فہم خود آن را نالایق فہمیدہ می نمود تا حاش معلوم شدہ و خبث ظاہر و باطن
عبد العزیز عمری و کرامت نفس مرزای مبرور حالی ہمکنان میکردید و آنچہ ذکر اعارہ کتب نمودہ بتقریر
ثبوت در آن چہ منت و کدام حسن سیرت و لطف سریرت چہ اعارہ و استعارہ کتب رائج و معمول

هر کس ناکس است آمدم برانیکه این ثالث بالخیر کاذبین غادرین خائنین خبث طینت خود را چرا ذکر
نمیسازد که بیچاره حسین بخش برادر عینی خود را که مرد مومن بی شر بود و اوقات بسری خود و عیال
خود در این دار المومنین بدلالی کفش فروشی بمشهد مورثی خود و بیادداری کی از کار فیض آثار جناب
مستطاب مجتهد العصر دام ظله برای او مقرر بود میمود بغدر و فریب از غادرین کاذبین یاد گرفته
است از این دار المومنین او را در هوای طلبیده لشکرش پیش آمد و قطع نموده از طرف کفاف
انجبان او را تنگ کرده که آن بیچاره را نه پای رفتن مانده و نه راه ماندن تا آنکه آن مرد غریب
در غربت و کربت مظلومانه راهی جنان شد بیت شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان هم نکردند تنگ
ترا کی میسر شود این مقام که با این است خلاف است و جنگ قائلی المتنوه مقلد المستوه و اگر بخاطر
کسی خطور کند که از عبارت منقوله کتاب ضربت حیدریه تحسین اعتراضات سابقه رشیدیه
که در بنارس تحریر نموده بودند نسبت بکتاب شوکت عمریه که بزعم مستفتی از حلیه متانت
ادله و ضبط و ربط تقریر معرا و عاطل است فهمیده میشود و از آن لازم نمی آید که آن اشکال
و اعتراضات در نفس الامر وقعی و اعتباری داشته باشند گوئیم قطع نظر از اینکه تقریر شما
در باب توجیه خصومت و عصبیت مجتهد متوفی که موجب درخواست تذلیل رشید المتکلمین
از مولوی عبد القادر خان گردیده بود مفید نتواند شد کما لا یخفی علی اولی النهی سیما
من ظالعها بشهادة فاضل المعی آیة شان مولوی حسنعلیخان که در مدح و ثنایش حضرت
مستفتی در بعضی از مولفات خویش مبالغه را باقصی الغایات رسانیده اند قابل سماعت و عنو

بزن

نیست زیرا که آن بزرگوار در جواب ایضاح لطافة المقال که متعلق بالمرام است در توصیف رساله
رد شیعه منسوبه که بکمال ضبط و ربط و متانت مرقوم فرموده اند این را علمای موافق و مخالف
اعتراف میکنند انتهی بقدر ما لا بد منه و پر ظاهر است که اعتراف اهل بصیرت و انصاف بمتانت
کتاب شوکت عمریه فی حد ذاته است نه بمعنی اضافی است و اقرار العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء لانفسهم و بالجمله چون اعتراضات سابقه رشیدیه باطلها بوقوف
ضربت حیدریه از کتاب شوکت عمریه که باعتراف مجیب ایضاح ممدوح جمهور نظاره کیان دشوار
پسند از اهل خلاف و وفاق است بهتر باشند انصاف کنند که انضباط و متانتش در چه مرتبه
خواهد بود و الحمد لله که عصبیت و عجز و خصومت مجتهد متوفی و سخاوت اعدا را نامقبول که
خلاصه اش اختیار سکوت بجهت عدم لیاقت مخاطب است نزد همگنان و متانت تحریر
سابق و لاحق رشید المتکلمین بزبان دشمنان ثابت شد و لنعم ما قیل شعر بیدی مناقبهم
لهم اعداءهم و الفضل ما شهدت به الاعداء اقول کلام مبرفرجام این رشت انجام
تماما از اول تا آخر مهمل و سراسر باطل حاشش و نقص فقراتش خالی میکرد قوله اگر بخاطر
کسی خطور کند اه اقول تعطل و تعری خارستان شوکت عمریه از حلیه متانت ادله و ضبط و ربط
تقریر امر واقعی و نفس الامری است عیان را چه بیان کما صرحناه سابقا فتذکر قوله تقریر شما
در باب توجیه خصومت اه اقول اعاده ذکر تذلیل رشید المتکلمین معلوم نیست که برای
چیست و سابقا گذشته که بر تقدیر تسلیم اگر تادیب آن بی دین مرکوز خاطر علمای دین

شده باشد عین مصلحت و سلوک طریقه مرضیه سلف صالح بود و در آن مقام شکوه و شکایت جهت

قوله بشهادت فاضل المعی الشان آه اقول هرگاه حال بی ربطی و ضعف تالیف و سستی

مضامین خارستان شوکت عمریه باین حد باشد که مولفش کتب معتمده اهل نحله خود را

مثل هدایه وغیره غلط و اجله علمای خود را خاطی و صحاح خود را سقام گفته پس توصیف فاضل

المعی مولوی حسینعلی خان صاحب آنرا بکمال ضبط و ربط و متانت بر تقدیر ثبوت از باب

تهکم و استهزا خواهد بود کما فی قوله تعالی ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ و ظاهر است

که چون فاضل موصوف را وقوف باعتراف علمای موافق و مخالف بکلهم و اجمعهم متعسر بلکه متعذر

است پس شهادت باعتراف جمله آنها مشکل است فاذن لیس هذا الا علی سبیل

التهکم فتدبر و چگونه تحریر رشید الملحدین ممدوح جمهور مخلاف و وفاق میتواند شد

که او اجله علمای خود را خاطی و کتب معتمده خود را غیر معتبر گفته مصداق ضربون

بیوتهم بایدیهم و مورد مثل مشهور از ان سوراخ آنده و از ین سو مانده گشته باز

مگر اینکه گفته شود که چون رشید الملحدین کلمه حق تخطیه اسلاف خود و عدم اعتداد کتب

نحله خود بزبان قلم ادا نموده بمفاد و کفی الله المومنین القتال ممدوح مومنین شد

و تحریرش دلپذیر اهل حق گردید لکن درینصورت ممدوح نصاب و الاذناب نمیتواند

شد قوله بالجمله اعتراضات سابقه رشیدیه باظهار مولف ضربت حیدریه آه اقول حال

اعتراف فاضل محیب با فضاح بمدوحیت خارستان شوکت عمریه معلوم همگنان گردید

که از باب

که از باب تهکم و استهزا است و سخافت و بی ربطی کلام رشید الاغبیا که او اجله علمای خود را

خاطی و کتب معتمده مذهب خود را غیر معتبر گفته بر نظاره کیان شوارب پسند حالی شد و از

عبارت کتاب مستطاب ضربت حیدریه تحسین اعتراضات سابقه رشیدیه که اوهن من

نسج العنکبوت خواهد بود فی الحقیقه و در نفس الامر فهمیده نمیشود چنانکه این سی الفهم فهمیده

بلکه آن تحسین اضافی میباشد کما هو ظاهر لا سترة فیه این بی تمیز که در اضافی و حقیقی

تمیز نمیتواند کرد اگر فهم و تمیز را از جائی استعاره کند حقیقت حال را بداند و بفهمد قوله

الحمد لله آه اقول الحمد لله که کذب و غدر این کذاب اشد العاندین و سخافت تحریر سابق

و لاحق رشید الملحدین و عدم و فغیت او از و اب مناظره و نیز عدم لیاقت او بتخاطب

جناب علیین مآب مجتهد مغفور طاب ثراه ثابت و ظاهر و بر همگنان منجلی و باهر گردید قوله

المعتوه متعلم المستوه باقی ماند جواب عبارت مجتهد که زید موافق مسلک خود زبان

طعن کشاده پس بدانکه مستفتی در کلام خود از ان سبب قید مذکور زیاده کرده تا خود را

از حد و تعزیر شرعی وا رهاند و جواز سب و شتم مذکور را بجناب صحابه کبار ثابت کرده اند

و خلاصه تقریرش انکه هرگاه زید مذهب اثنا عشری دارد و اظهار معتقد خود در مناظره

ناگزیر است پس زید و رسبت فرار و نقول با مثال استهجنه بصحابه کبار جرمی و اثمی ندارد و مستحق

تعزیر چرا باشد اقول آنچه گفته که اظهار معتقد خود در مناظره ناگزیر است کلامیست مهمل که

محصلی ندارد و نه معلوم که این مهمل انمقدمه مهمله را از کجا استنباط نموده و مناظر را وجوب

اظهار معتقد خود در مناظره کجا صحیح است اصل اصیل در مناظره همین است که مناظر بنای کلام
خود بر مسلمات و معتقدات خصم نماید نه اینکه معتقد خود را الزوما وجوبا ظاهر سازد بجرم آنکه این
سوقی و قبح را با استعداد کذائی کدام ضرورة داعی تالیف و تصنیف کردید بمفاد شعر مشهور
کلاغی تک کبک را گوش کرد تک خویشتن هم فراموش کرد کفش فروشی را حق فراموش
کرد و ورای آن کج فهم مذکور بجهل و یا تجاهل خلاصه تقریر جناب مستفتی را خلط و خبط نموده
و ناقص و ناتمام نگاشته تا باشد که آب بر روی کارش آید ورنه ظاهر است که خلاصه تقریر
جناب مستفتی دام ظله این است که زید اثنا عشری بعد ثبوت جرم تولی عن الزحف و فرار
منهی عنه از خلفای جور باتفاق علمای فریقین زبان بطعن آنها حسب مسلک خود کشوده
و عمر سنی بجوابش بلا ثبوت جرم مذکور از جناب امیر علیه الصلوة والسلام باتفاق فریقین
که خلاف مذهب سنن بر جناب امیر علیه الصلوة والسلام زبان طعن دراز کرده آیا نزدیک
سنیان خارج از دائره تسنن شد یا نه و بتقدیر خروج مستحق تعزیر کردید یا نه و در صورت
استحقاق لایق کدام تعزیر است بینوا توجروا و حاصلش آنکه زید اثنا عشری که باظهار امر
واقعی طعن بر خلفای جور نموده موافق مذهب خود کاربند شده و عمر سنی که باختلاف امری
غیر واقعی و مخالف مسلک خود بر امام و خلیفه چهارم خود لعن ساخته بر خلاف مذهب خود کار بسته
و این خود ظاهر است که کسیکه موافق مسلک خود سر و کلام سازد مواخذ نیست بخلاف
کسیکه بر خلاف مذهب خود طرح کلام اندازد که او بهر حال ماخوذ و مجرم خواهد بود قال المعتوه

مقلد است و هو قلبه علیه حینئذ ضروب من الکلام و صنوف من الملام اول آنکه تمامی بلاد
با وصف شیوع مذهب تشیع در اطراف و اکناف مطابق تصریح فاضل اخباری مولوی
حسینعلیخان هنوز دار الهدنه و المصالحه است و محوضت و سرایت عقاید امامیه و تنزه آن
از الوات معتقدات فاسده و تخیلات کاسده و ظهور آن کما هو حقها بی ظهور صاحب الزمان
که تصریح بنام نامی ایشان نزد معین ولای اهلبیت علیهم السلام کفر محض خواهد بود نخواهد
بود بلکه مطابق ارشاد صدوق طائفه و دیگر معتمدین و کاملین امامیه تقیه و پرده داری تا
ظهور خلافت امام مهدی علیه السلام واجب و لازم است و لب کشادن بتعریضات
صحابه خلاف آن چه جای سب و دشنام مبغضین معتقد آن ایشان و عبارته فی رسالته الاعتقادیة
هکذا اعتقادنا فی التقیة انها واجبة من ترکها کان بمنزلة من ترک الصلوة الی
ان نقل عن بعض الائمة علیهم السلام لا یجوز رفعها الی ان یخرج القائم و من
ترکها قبل خروجها فقد خرج عن دین الله و دین الامامیة و خالف الله و رسوله
و الائمة علیهم السلام انتهی بلفظه اقول خلط و خبط این مخبط و نقص فقرات ظهر
ظاهر میشود ان شاء الله تعالی قوله اول آنکه تمامی بلاد الخ اقول مردم اندر حیرت فهم درست
اولا این مبتدی بلید بیان سازد که مرادش از تمامی بلاد در اینجا چیست اگر مرادش از آن تمامی
بلاد ربع مسکون علی الاطلاق است با این حال کان و فی ای وقت بایمعنی که جمله بلاد ربع
مسکون علی الاطلاق است تا قیام قایم آل محمد علیه السلام دار الهدنه است اگر چه در تحت

تسلط شیعیان باشد ومزاحمی ومعارضی از سنیان ودیگر کفره در آنجا یافته نشود پس نحو دیدهی
البطلان است ومضحکه نسوان چه بلاد ایران ودیگر بلاد که در تحت حکومت سلاطین صفویه بوده
وزیر حکومت سلاطین قاجاریه هستند وهمچنین هر بلادی که در آن شیعیان مسلط باشند
ومزاحمی از مخالف مذهب در آن نباشد همه آن دار الایمان بوده وهستند نه دار الهدنه واگر
مرادش آنست که بلاد جزیره عرب علی الاطلاق بای حال کان وفی ای وقت
تا قیام قائم آل محمد علیه السلام دار الهدنه است با قطع نظر از آنکه اینمعنی مفید آن اسوة الاغبیا جنت
آنهم بین البطلان است زیرا که مخفی نیست که حال بلاد مختلف میباشد باختلاف ازمان و
تداول ایدی حکام وسلاطین ولنعم ما قیل بیت دگرگون شود احوال عالم بیک عشت بیک لحظه یکدم
آیا نمی بیند که مکه معظمه زادالله شرفها قبل از بعثت نبی آخر الزمان علیه وآله صلوات الله الملک
المنان دار الشرک بود ودر ابتدای اسلام قبل از هجرت دار الهدنه که ابوبکر علیه ما علیه چون خواند
خطبه در مسجد بضرب کفش عتبه بن ربیعه خسته ومجروح وبینی او با رخسارش برابر ومفطوح شد
کما فی ازالة الخفاء ومعارج النبوة وغیرهما وهنگام ترقی دولت اسلام که بدست
حق پرست مسلمانان مفتوح گردید دار الایمان شد واز حوادث زمان آن بلید پلید بعبدیت
که از تمامی بلاد اسلام مهبط تجلیه خود مراد گرفته باشد وانخیال خام او کم از جنون وسرسام نیست
مصرع دماغ بیهوده پخت وخیال باطل بست آیا نمی بیند که این دار المومنین حرسها الله
عن شر الاشرار الناس ومردة الشیاطین بفضل رب قدیر وحمایت سلاطین وحکام صاحب

رای وتدبیر که بفضله تعالی خلفا عن سلف مومنین ومعین المومنین وشیعیان امیر المومنین
علیه السلام میباشند اغاثهم الله تعالی وادامهم دار الایمان است نه دار الهدنه ودلیل بر
ارشاد وهدایت حضرات مجتهدین دام ظلهم وزادهم الله شرفا وفضلا حدیقه مذهب حق اثنا
عشری ودوحه مشرب جعفری سرسبز وشاداب وبوستان عقاید حقه امامیه از خس وخار
معتقدات فاسده وتخیلات کاسده صاف بوده با آب وتاب است الحمد لله علی نعمائه الشاملة
وآلائه الکاملة وعلی هذا القیاس اکثر قری وامصار اقلیم هند دار الایمان میباشند وانشاء الله
آری ظهور وشیوع عقاید حقه کما هو حقها بحیثیتی که اثری ونشانی از عقاید باطله واز باب
آن بر روی زمین نخواهد ماند هنگام ظهور موفور السرور جناب صاحب الامر علیه السلام صورت ظهور
وجلوه شهود خواهد گرفت اللهم عجل فرجه وبرای تکذیب آن اسوة الکاذبین وتصدیق اینکه
این دار المومنین دار الایمان است نه دار الهدنه احتیاج بتجشم استدلال وبرهان نیست عیان را
چه بیان لکن چون آن متردد سوق سوفسطائیت نحو انکار بدیهیات میباشد لهذا بطور تنبیه گفته
میشود که برای اثبات مطلوب ما کافیست فرار آن متعلقان دین وخواجه تاشش آن از این
ازین دار الایمان بسوی ای الجنس یمیل الی الجنس پناه گرفتن شان بظل حمایت نصاری
ومخالفین اگر این دار الایمان است بدانست آن سفیه بر تمویه دار الهدنه بود گریختن از اینجا یعنی
چه یارب مگر آنکه برشت مولیان او بار تولی او بار را باعث فوز وفلاح خود وسبب استنان نیست
آنها دانسته باشند بالجمله تصریح فضل اخباری را دلیل دار الهدنه بودن این دار الایمان دانستن

وتیل غباوت آن اسوق الاغبیا میباشد فهم عبارت علما کار ایشان نیست فلا تغفل ان الله لا یهدی
من هو مسرف کذاب **قوله** که تصریح بنام نامی ایشان نزد مدعین ولای اهلبیت علیهم السلام
کفر محض خواهد بود **اقول** بنا بر تحقیق تصریح بنام نامی جناب صاحب الامر علیه السلام در زمان خوف و حبس
معتضد عباسی منع بود که آن ملعون کسان خود را تجسس و تلاش آنحضرت علیه السلام فرستاده امر
بقتل نموده بودند بعد زوال خوف مذکور صاحب کشف الغمه علیه الرحمه میفرماید والذی اراه
ان المنع من ذلك انما كان في وقت الخوف عليه والطلب له والسؤال عنه فاما
الآن فلا **قوله** بلکه مطابق ارشاد صدوق طائفه و دیگر معتمدین و کاملین امامیه تقیه در هر دو
داری تا ظهور خلافت امام مهدی علیه السلام واجب و لازم آه **اقول** ظاهرا این نابلد بلد تحقیق
بلدیت بفهم عبارت علمای اعلام ندارد و محصل عبارت جناب صدوق علیه الرحمه که این بلید بلید
نقلکرده همین است که تقیه در دار التقیه بشرط وجود شرائط و بواعث آن واجب است نه در
دار الایمان که تحت تسلط حکام مؤمنین باشد و مؤمنان غالب و مخالفان مغلوب و منکوب باشند و
بواعث و شروط تقیه مفقود باشد بالجمله در زمانی و مکانی که تسلط مؤمنان باشد تقیه را چه محل و چه
مصرف چه هرگاه جان و مال و عرض مؤمنان از تعرض مخالفان مامون و مصئون باشد تقیه
فعل عبث و امر لغو خواهد بود بلکه در همچو اوقات و ازمان ترک تقیه و اظهار حقیقت حال و شناعت
احوال خلفای جور از خبث ولادت و ظلم و جهل و جبن و غیره اخلاق رذیله شان برای تنبیه و ایقاظ
عوام کالانعام بمفاد الدین النصح ضرور و بنظر اینکه شعبه است از شعب امر بالمعروف و نهی عن المنکر

بقدر امکان

بقدر امکان واجب است پس عبارت رسالهٔ اعتقادیه صدوق علیه الرحمه نفعی بحال خسران مآل
بلید بلید و مقتدایانش نمیرساند فلا تغفل و توهم نشود که عبارت صدوق و حدیث معصوم
مطلق است مقید بدار التقیه نیست پس تقیه مطلق واجب خواهد بود دار الایمان باشد یا دار
التقیه زیرا که این توهم وهم محض است قابل اعتنا نیست چه تقیه مؤمن در دار الایمان
لغو محض و فعل عبث است پس جائز نخواهد بود فضلا عن الوجوب حدیث مذکور اگرچه بظاهر عام
و مطلق است لیکن بنظر مفاد ما من عام الا و قد خص در حقیقت قیود و خصوصیات ملحوظه
در آن ملحوظ است و اطلاق کلام و لحاظ قیود و خصوصیات در انواع محاورات شایع و ذائع است
مثلا او تعالی میفرماید فمن شهد منکم الشهر فلیصمه قطع نظر از قاعدهٔ اصولیه که هرگاه در مقام
شرط و جزا واقع شود عام میگردد و کما فی التحفة لمرتضی قده عام است در مکلف و غیر مکلف پس باید که
اطفال و مراهقین و مجانین و حائض و نفسا بشهود شهر صیام صوم واجب باشد و کیف الامر فی
کذلک یا مثلا او تعالی میفرماید لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه
قطع نظر بعموم لفظ من باید که ادای شهادت بر مؤمنین که بحضور آنها مؤمنی کافری مرتدی را قتل
کرده باشد پیش حاکم نصرانی که او مؤمن را عوض کافر بقصاص قتل میکند واجب باشد و حال آنکه
ادای چنین شهادت در همچو مواقع که باعث قتل مؤمن بقصاص کافر باشد حرام خواهد بود چه
شریعت مقدسه مماثله قاتل و مقتول در دین معتبر است فی الجلالین و انه یعتبر المماثلة
فی الدین فلا یقتل مسلم و لو عبدا بکافر و لو حرا انتهی محصل آنکه تقیه در دار التقیه بشروطها

واجب است نزد ولا الایمان هذا واو تعقل قال المتوه مقلد المستوه دویم آنکه توجیه سطور از
جناب زید خلاف تصریح والد ماجد مستفتی است زیرا که در ذو الفقار مصنوع غیر مطبوع خود مذکور ساخته‌اند
که سب و دشنام در حق هیچکس از اهل کفر و اسلام روا نیست و هر گاه در حق کسی دشنام دادن
جایز نباشد از اعتقاد زید بعدم عدالت و عدم طیب ولادت جمعی از یاران جناب سید المرسلین
امام الطیبین الطاهرین صلی الله علیه وآله وسلم که بر طهارت نسب شان و مقبولیتش پیش
خاتم پیغمبران و امیر مومنان هفتاد و دلیل از حدیث و قرآن قایم تواند شد چه میگشاید
اقول اولا در توجیه سطور و تصریح مذکور اختلافی و خلافی نیست چه عبارت کتاب مستطاب
ذو الفقار مشهور علی رؤس الاشهار که سب و دشنام در حق هیچکس از اهل کفر و اسلام روا نیست
مانع سب و دشنام مرتدین نیست که آن نزد سنیان هم مجوز است شیخ نجدی دهلوی
علیه ما علیه در تحفه مشروحه خود گفته و سب مرتدین ممنوع منه نیست انتهی و بارتداد منافقان
صحابه فقره لن یزالوا مرتدین منذ فارقتهم که در صحاح سنیه موجود است ناطق میباشد و در اثنای
آن عبارت ذو الفقار حاکیست بآنکه سب و دشنام امری که خلاف واقع باشد و بلا ضرورت
داعیه ملجیه که عادت سوقیه میباشد در حق هیچکس از اهل کفر و اسلام روا نیست نه آنکه اعتقاد
بعدم عدالت و عدم طیب ولادت ظلمه خبیث الولاده جایز نیست کجا سب که مباشر آن
زبان باشد و کجا اعتقاد بعدم طیب ولادت و عدم عدالت که متعلق بقلب است و این هذا
من ذاک و جناب غفران مآب طاب ثراه در مواعظ حسنیه فرموده که ظاهر است که سبی که در

حق هیچکس جایز نیست سبی است که مطابق واقع نباشد یعنی محض ادعا باشد و یا متضمن بعضی از
الفاظ مکروهه باشد اما سبی که مطابق نفس الامر باشد و منسوب بسوی جمله منافقین باشد و متضمن لفظ
قبیح نباشد ظاهر است که در آن باکی نباشد انتهی و بعد چند سطر مسطور باید بالجمله لعنت کردن اگر در
محل خود واقع شود از سب منهی عنه مستثنی است بلا خلاف فی ذلک بین الامامیة انتهی
پس لعن و سب منافقین و مرتدین ممنوع منه نیست و ثانیا چون سب اصنام و من یحذو
حذوهم من ائمة الجور و قادة الضلالة عند الفریقین از اصول طاعات است کما
ستتلو علیک پس بعد امعان نظر معلوم میشود که عدم جواز سب دو گونه است یکی عدم جواز
آن فی حد ذاته و لنفسه دویم عدم جواز آن لغیره بعروض عارض مانع کما نبه الی [illegible] رحمه فعلم
قسم اول بر گفتن خلاف واقع باشد بحق کسیکه مستحق آن نباشد و اسناد امر غیر واقعی است
بسوی کسیکه از آن امر مبراست که این است لنفسه و فی حد ذاته غیر جایز است بحق مسلم باشد
یا کافر و قسم دویم بیان امر قبیح واقعی کردن بحق کسیکه مستحق آن باشد مسلما کان او
کافرا در هنگامی که طوق ضرر بذکر و بیان آن متیقن یا مظنون باشد که این سب فی حد ذاته
جایز و فی نفسه محمود است و لسبب مظنه ضرر بعقب آن تا رفع مانع غیر جایز و هر گاه این را
دانستی پس میدان ای اسکاف سلاله اجلاف که بیان حقیقت حال و اظهار امر واقعی منافقان
سیما خلفای جور از عدم عدالت و عدم طیب ولادت از قسم ثانی است که فی حد ذاته جایز بل
و فی نفسه محمود است و از اصول طاعات است اما در دار الهدنه و دار النفاق بهنگام خوف

ولنفسه

یاتیقن ومظنه لحوق باضرر استلزام تادیه الی المعصیة الراجحه تا رفع موانع غیر محوزه خواهد بود
درانصورت توجیه مسطوراز جانب زید خلاف تصریح والد ماجد مستفتی نیست بلکه موافق
آن میباشد ونیز چون جناب مستفتی دام ظله بوجود باجود خود رونق بخش دارالایمانی میباشند
وخوف ومظنه ضرر وتادیه الی معصیة الراجحه از تعریض بمثل مستهجن چه باک دارند ووضعیت
عدم عدالت خلفای جور ظاهر است که فاقد العلم والمروت بودند وبحدی جاهل بودند که معنی
اباوکلاله نمیدانستند واززنان پرده نشین ملزم میشدند واحراق مصاحف مینمودند
ودرقضیه حماریه ازافادت خرناشخص کم از نهیق حماری نیست وباعلی صوت ندامی کنند برجهالتش
ونیز آنها جبان بودند که تولی عن الزحف نمودند کما اخبرالله تعالی عنه فی کتابه
العزیز ونیز ظالم بودند که برجناب سیده وجناب امیر علیهما السلام ظلم صریح نمودند ورنجانیدند
فقره فوجدت فاطمة وهجرته الخ وفقره فوجدنا فی انفسنا از آن خبر میدهد کما فی
صحاح ستة وازمروت هم بی بهره بودند کما لا یخفی ووضعیت عدم طیب ولادت آنها
بحدیث معصوم اعدائنا حملتهم امهاتهم فی الحیض او من غیر رشد ثابت میباشد ودرخصوص
اثبات وضعیت عدم طیب ولادت منافق ثانی حالات ضحاکه وختمه که در تاریخ طبری وغیره
کتب سیر مرقوم است کافیست واما عبادت بودن سب اعدای دین ومحمود بودن نیز فی
حد ذاته وبودنش از اصول طاعات فقی التفسیر الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی ولا تسبوا
الذین الآیه المسئلة الثانیة لقائل ان یقول ان شتم الاصنام من اصول الطاعات فکیف یحسن من الله تع

ان ینهی عنها والجواب ان هذا الشتم وان کان طاعة الا انه اذا وقع علی وجه یستلزم
وجود منکر عظیم وجب الاحتراز عنه والامر ههنا کذلک لان هذا الشتم کان علی
وجه یستلزم اقدامهم علی شتم الله وشتم رسوله وعلی فتح باب السفاهة وعلی تنفیرهم
عن قبول الدین وادخال الغیظ والغضب فی قلوبهم فلکونه مستلزما لهذه المنکرات
وقع النهی عنه والله اعلم بمراده انتهی وفی البیضاوی وفیه دلیل علی ان الطاعة
اذا ادت الی معصیة راجحة وجب ترکها انتهی وچون سب اعدای دین از اصول طاعات
وعبادات باشد ودرینجا آورونش درین دارایمان صینت عن حدثان الدهر وحوادث
الزمان که او رحسبن تادیه الی المعصیة الراجحه باک است چه باک وتوهم نشود که اسکاف
سلالة الاجلاف وخواجه تاش اوگستاخیها که بجناب امیرالمومنین وسیده نساء عالمین
علیهما السلام نموده صفحه قرطاس را مثل روی خود سیاه نموده اند باعث آن همین تعریض
مستفتی شده زیراکه براحدی مخفی نیست که ملاعنه بجانی خود جهت اخفای حال منافقین
صحابه وخلفای جور از قدیم درهمین کاوکاو میباشند اگر جناب مستفتی تعریض نمیفرمودند
بازهم آن ملاعنه فضوری وگستاخیها میکردند شاهد این مقال حال منافقان صحابه وروات
احادیث سنیان واجله قدمای علمای ایشان است که اینها تا توانسته اند فضوری وآن نکرده اند
راس ورئیس منافقان صحابه غصب حقوق اهلبیت علیهم السلام کردند وبنای ظلم تا روز جزا
گذاشتند واذناب واحزاب شان بسر منابر سب جناب امیر علیه السلام باعلان واجهار نمودند

وبالاخر نوبت بجایی رسید که علمای ایشان جناب امیر را خلیفه بحق میدانند و بادشاه
عرفی میگویند وطره بران آنکه معاویه ملعون را خلیفه بحق میدانند باری بگویند که این اشتقاق را
کدام امر باعث بر گستاخیها بوده عدو الله دهلوی که بمودای بر عکس نهند نام زنگی کافور
شتهر بشاه ولی الله دهلویست بوده خبا ازین مضامین بر داشته در ازالة الخفا میگوید
فی حدیث ابوهریرة الخلافة بالمدینة والملك بالشام لفظ خلافت را که با ملک
قسیم ساختند ببین که از سیاق این مقابله چه چیز زاید و فیه ایضا از انجمله حدیث ابی هریره
الخلافة بالمدینة والملك بالشام ازینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود
و غیر خلفای ثلثه در مدینه اقامت نمودند و فیه ایضا دور خارج جنان واقع شد که خلفای
ثلثه بمدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی بمدینه متوطن نگشت و ایضا فیه بنقل
متواتر که در شرعیات نقل معتمد تر از آن یافته نمیشود به ثبوت پیوسته که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساختند و آنرا بتفصیلی که ما
از آن در شرایع یافته نشود بیان فرموده اند و آنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و شر
و گواهی داده اند که در انوقت خلافت علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید
آید و ایضا فیه اخرج ابو القاسم البغوی عن سعید بن عبد العزیز قال لما توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم قیل لذی قربات الحمیری و کان من اعلم یهود یا ذا
قربات من بعده قال الامین یعنی ابا بکر قیل ثم بعده قال قرن من حدید یعنی عمر

قیل

قیل ثم بعده قال الازهر یعنی عثمان قیل ثم بعده قال ابو صالح المنصور یعنی معاویة
و ایضا فیه فی الریاض عن کعب قال والذی نفسی بیده ان فی کتب الله المنزل محمد
صلی الله علیه وسلم ابو بکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان الامین فالله الله یا معاویة
فی امر هذه الامة انتهی بالجمله طائفه که شیعه از قدیم ترنم بترانه سوداویها و مشغول در
گستاخیها میباشند و میخواهند که درین پرده قانون اخفای حال خلفای جور و ضلال
بنوازند تعریض جناب مستفتی با احدی از علمای فرقه حقه قدیما و حدیثا باعث آن نیست
بلکه در حقیقت گستاخیهای آن شوخ چشمان باعث تعریضات از طرف اهل حق شده و ثالثا
بودای ضابطه منضبطه سیان اختلاف العلماء رحمة الله و بلحاظ تخالف آرای علما و مجتهدین
خودشان که امام مالک مثلا سگ را حلال و طیب میدانند و امام اعظم سیان حرام و نجس
و ابن جوزی که لعن بر یزید جایز میدانند و حجة الاسلام سیان امام غزالی غیر جایز تعرض و طعن
و تعریض با اختلاف توضیح جناب مستفتی با تصریح والد ماجد جناب موصوف بیجا و نارواست و تحقیق
المقام انکه بمقتضای حدیث متفق علیه من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم
یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه کما فی المشکوة وغیرها من صحاح السنیة
که بحکم شارع بتغییر منکرات مبین شده و بهر وارد است بر هر کس واجب و لازم است که حتی
الوسع در آن تقاعد و اهمال بغیر عذر شرعی نورزد چه جاکه شیوع انکر المنکرات و اقبح
القبائح که اعتقاد بحقیقت خلافت خلفای جور و ستم پیشه منفی العدالت خبیث الولادة باید

وسوره طائفیت آیه وافی هدایه یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا
فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی
فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر وحدیث متفق علیه جهزوا جیش
اسامة لعن الله من تخلف عنه درین باب کافیست ودیگر آیات بسیار واحادیث بیشمار
در مذمت ونکوهش آن ملاعنه اشرار موجود است وبعض آیات که پیشینیان وپسینیان تو
بتکلف در مدح آن ملاعنه فرود می آرند چون آن آیات محامل صحیحه دیگر دارند استدلال از آنها بعید
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال وبعض احادیث موضوعه که اسلاف اجلاف تو در مدح
آن مذمومان وضع نموده اند سیما وضع وافترا از ناصیه الفاظ ومعانی آن ظاهرست وچون
این موسوس در اینجا عبارات مجمل نوشته تصریح بآیات واحادیثیکه بزعم باطل خود وآزاد در
مدح مذمومان میداند ننموده ما هم در جواب مجمل اقتصار نمودیم وسعد الدین تفتازانی علیه
ما علیه که در شرح مقاصد تصریح بحال بد مآل اصحاب سه نان نموده بر عدم مقبولیت شان
پیش خاتم پیغمبران وامیر مومنان براهین قاطع ودلایل ساطع حیث قال ان ما وقع
بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور علی السنة
الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان
الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسة والمیل الی اللذات
والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما وکل من لقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء لحسن

پس در این هنگام اظهار وتبیین حال قبیح جبابره ملاعنه که بر عترت رسول الثقلین صلی الله
علیه وآله که جفا و احادیث صحیحه متفق علیها مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق وهوی وانی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی لم یفترقا حتی یردا علی الحوض وعلی
مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار سفینه نوح واحد ثقلین ومتمسک ثقلین
هستند وحق با آنها میگردد بهر جا وهر طرف که گردند جور وظلم کردند وتخلف از سفینه اهلبیت
نمودند وتمسک بکتاب الله وعترت رسول نکردند واز حق که همراه جناب امیر علیه السلام
میباشد رو تافتند واعراض ساختند امام الهمام وافضل العبادت واشتال وبجا آوری فرمان
واجب الاذعان قلیغیره بلسانه میباشد الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون
عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخرة هم کافرون قوله بر طهارت نسب شان
ومقبولیتش پیش خاتم پیغمبران وامیر مومنان هیچ دلیل از حدیث وقرآن قائم نتواند شد
اقول اینجا مثل هندی است آمد که لاکه لکهیره کی یهان یا جهوتهی کی زبان مین
ای کذوب معیوب هیچ دلیل بسیار تا حال احدی از اسلاف اجلاف تو بر عدالت
ولطیب ولادت آن منافقان یک دلیل هم از حدیث وقرآن قایم نکرده ونتوانسته
ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ان الله لا یهدی القوم
الظالمین وبعض آیات واخبار را که بزعم ناقص خود مفید مطلب خود دانسته اند ومیدانی

قوله

ظلمهم باصحاب رسول الله ذکروا لها محامل وتاویلات بما یلیق وذهبوا الی انهم
محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ
والضلالة فی حق کبار الصحابة سیما المهاجرین والانصار والمبشرین منهم
بالثواب فی دار القرار واما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله
علیه وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه علی
الآراء ویکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء وینهد منه
الجبال وینشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من
باشر او رضی او سعی ولعذاب الآخرة اشد وابقی انتهی بدی حال خسران مآل آنجا
سنیان ودیگر لطائف ونکات که عبارت مذکور بر آن منطوی است بر صاحبان
انصاف که بصر بصیرت شان از رمد اعتساف صاف است ظاهر وعیان است
نمیدانم که این وسواس برادر خناس مثل مشهور را که مدعی سست وگواه چست
میباشد چرا کاربند میشوند وگواهی بعدالت جائران ومقبولیت مردودان میدهند
با آنکه آن فاسقان بهوای آنکه وقد یصدق الکذوب خود اقرار بعدم عدالت خود
کرر علی رؤس الاشهاد نموده اند چنانچه اول علی الاعلان گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم وعلی فیکم وان لی شیطانا یعترینی فان استقمت فاطیعونی
وان زغت فقومونی ومتغلب ثانی باواز بلند اعتراف بجهالت وعدم عدالت خود

نموده

نموده گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال وفریضه حماریه خود ناحق است
بجهل آن حمار ناحق بالجمله مثل مشهور پیران نمی پرند مریدان می پرانند واینجا است
آمده لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ان الذین یضلون عن سبیل الله
لهم عذاب شدید قال المعتوه نقل المستوه سیوم آنکه اگر در مناظره برای مکونی
در حق اکابر خصم این تاویل وتوجیه جاری باشد جناب والد ماجدش آنچه در عنوان
صوارم چوبین تشنیعات علامه دهلوی قدس سره العزیز در باره علمای شیعه
نوشته وجمع کرده ودست آویزی برای ملامت وسب وشتم انجناب بهم رسانیده و
بنیاد تیز زبانیهای خود بر آن گذاشته اند همه بر باد میرود زیرا که صاحب تحفه اثنا عشریه
نیز بنا بر مسلک معتقد خود تشنیع وتهجین قدما ومتاخرین متشیعین را مد نظر داشته
پس مورد ملام نباشد واز اینجا نکات مستفتی از علامه مذکور در حضرت حیدریه از هم
می باشد معلوم نیست که جناب مجتهد الزمانی اقوال پدر بزرگوار خود را جز الصق العین نداد
در مخالفت آن همت سمار روئین چه [illegible] است که در مقام تحسر وتمنی باینکلام مترنم
شود یا لیته کان من بناته لیستر فی خدر انه وپسر را نه بابا است که زمین خدمت
بوسیده این شعر را آهنگ کتاب خوانان ایران ادا نماید شعر مردمان گر چه
ناخلف پسرانند * من بچاره ناخلف پدرم * واویب لبیب [illegible] امثال این مقالات
معذرت راقم را در خاتمه اوراق به منیه اقول این اسکاف هندی اگر صوارم چوبین

بجای چوبین سکیفت بر الیش نیاورد ویش بجا بود بالجمله این بیهوده سرا سرود بی وقت
میسر آید جناب ستطاب ستغنی دام ظله العالی بد کوئی را بحق اکابر خصم هنگام مناظره کجا
تجویز فرموده که این سیئ الفهم و کج بحث انبیای کلام نافرجام خود بران میسازد خلاصه
استفتاء و ما سبق مذکور شده و استفتا هم بالفاظه و صدر رساله این مفتری موجود است
ببینید و نشان بدهید که در آن کلام حکم جواز بد کوئی خصم و اکابرش هنگام مناظره
بالخصوص کجا واقع شده لعنة الله علی الکاذبین و چون شیخ نجدی صاحب تحفه
سروقه عیبه علیه بلا سبب ابتدا بسکون نموده مثل سوقیان اجلاف و عاجزان باکرف
خشم بسته و زبان کشاده بحق علمای کرام که مورد مثل علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل شیعیان علی مشرب اولیت و خول بهشت عنبر سرشت می باشند ناسزا و ناروا
نوشته روی قرطاس را مثل نامه اعمال خود سیاه ساخته هرگونه مورد ملام میباشد و
باین اعذار بارده رهائی او از حر نار دشوار و حق اینست که این گروه شقاوت پژوه
که گستاخیها بجناب رب قدیر عظیم سلطانه میسازند که بعدالت او تعالی قائل نیستند
و صدور قبایح از تعذیب محسن و تثویب مسی النسبت بجناب اقدس او تجویز مینمایند
و حاشا جنابه عن ذلک تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و همچنین بی‌ادبیها بجناب انبیای عظام و رسل فخام میکنند که بعصمت آنها قائل نمیباشند و صدور
آثام را بآن نفوس قادسه نسبت میدهند و در این باب کتاب تخطئة الانبیا تصنیف نموده اند

کستاخیها

کستاخیها بحق علمای کرام چه جای مستعجاب و جناب مستطاب آیة الله فی العالمین
رافع الویة الدین مجتهد مغفور طاب ثراه انچه در صوارم که برای فرق فرق
ضالین تیغ هندی است ارقام فرموده اند چون بپایه جواب آن شیخ نجدی میباشد
همه بجا و بر محل **قوله** تشیعین **اقول** استعمال لفظ تشیعین بجای شیعیان دلیل
جهالت آن اجهل است کما مر فی صدر الرسالة **قوله** معلوم نیست که جناب مجتهد الزمانی
اقوال پدر بزرگوار خود را جز الضب العین ندارد آه **اقول** اقوال جناب مجتهد مغفور نصب
العین جناب مجتهد الزمانی است که تناقض و تخالف در اقوال مجتهدین نیست نزد
جناب نظر نمودهای کلوخ انداز را باداش سنگ است اجهل و بوی علیه ما علیه را هدف
سهام ملام ساخته اند مگر معلوم نیست که ابن عمر علیه ما علیه قول کمترین پدران خود را
جز الضب العین ندارد و بر مخالفت آن همت میگمارد که پدر شقی متعه را حرام کرد و
خلف ناخلف و او را حلال گفت فی صحیح الترمذی علی ما نقل عنه عن ابن عمر وقد
سأله رجل من اهل الشام عن متعة النسا فقال هی حلال فقال ان اباک قد نهی
عنها فقال ابن عمر ارأیت ان کان ابی قد نهی عنها وصنعها رسول الله صلی الله علیه
وسلم نترک السنة و نتبع ابی انتهی پس کمترین پدران از آنست که در مقام تحسر و تمنی
باین کلام مترنم شود یا لیته کان من بناته لیتر فی خدل اخواته و خلف ناخلف را
زیبا است که زمین خدمت بوسیده خیل مخنثان را همراه گرفته این شعر را باهنگ جدا خوانا

عرب را واگروه زجر بعیر الصحابه سازد و بیت مردمان گرچه ناخلف پسرانند. من بجاره ناخلف پدرم
وهمچنین بمفهوم میشود که شیخ نجدی صاحب تحفه سروقه علیه ما علیه اقوال پدر بمقید اخوو
جر القصب العین بدارد و بر مخالفت آن همت میگمارد که پدرش ملعون وشقی جناب امیر
المومنین علیه السلام را که مصداق آیه وافی هدایه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومورد احادیث صحیحه متفق
علیهما من کنت مولاه فعلی مولاه وان تؤمروا علیا ولا اریکم فاعلین تجدوه
هادیا مهدیا وعلی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وغیرها
میباشد خلیفه نمیداند و بادشاه عرفی میگوید کما مر فیما مر من ازالة الخفا و شیخ نجدی
علیه ما علیه در تحفه سروقه بحقیت خلافت جناب امیر المومنین اقرار بزبان قلم نموده قال
فی الباب الاول و خلافت حقه خاتم الخلفا امیر المومنین علیه السلام صورت گرفت
و در باب هفتم در عقیده ششم نوشته و اهل سنت گویند که حضرت امیر در وقت بیعت
با او امام بودند قبل آن آری استحقاق امامت از حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشت چنانچه
خلفای ثلثه نیز در این استحقاق شریک او بودند و بعد از امیر حضرت امام حسن امام بود انتهی
و بعد چند سطر گفته و چون بشنوا در دین در جمیع امور باشند ظاهرا و بالمناسب همین است
خلافت حقه که منحصر در پنج شخص مذکور است انتهی موضع الحاجة من کلامه ولا ینتهی
کلامه پس بنا لا یق انسب است که در مقام تحسر و تمنی با این کلام مترنم شود یا لیتک کان من بنات

لیس فی خلد الخوانه و پسر ناخلف را زیبا است که بکمال شوخی با خیل رقاصان و مخنثان که
سرخیل آنها خلیفه مدبران است همراز و همساز شده نی و طنبور گرفته دست بر دست زنان
پای کوبان این شعر را بخواند بیت مردمان گرچه ناخلف پسرانند من بجاره ناخلف پدرم
وما کان دعاؤهم عند البیت الا مکاء او تصدیة قال المعتوه مقلد المستوه چهارم
آنکه نزد اهل حق حرمت متعه ثابت است و کسیکه بعد از تحریم موبد و انتشار آن در آفاق
از عقد متعه بهم رسیده حقیقة ولد الزنا است که نزد جمعی از امامیه عدلیه با وجود کمال ایمان
و اطاعت خدا و رسول مستحق دخول جنت تواند بود کما هو ظاهر لمن طالع کتاب الفصول
و بیشتری از مجتهدین و ثقات امامیه اثنا عشریه قدیما و جدیدا ازین عقد فاسد پیدا شده اند اما بهمه
علمای اهل سنت را باین وصف یاد نمیکنند و اگر اظهار اعتقاد خود کیفما کان در مناظره
نزد مجتهد الزمان روا باشد پس حالیا بسیاری از اکابر ایشان بدلیل مذکور با مثال این
دشنام ها مصداق و مورد خواهند بود و قس علی هذا نظائر کثیرة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی لکن رعایة بعض الامور المهمة لا یرخصنی فی تفصیلها اقول
اولا تعبیر این شقی غوی سنیان را که اهل باطل میباشند با هل حق تعبیر الشیء باسم ضده و تسمیه
زنگی بکافور است کما مر تفصیله فیما مر و ثانیا قول بثبوت حرمت متعه بهت بحت است سبحانک
هذا بهتان عظیم آیه وافی هدایه فما استمتعتم الآیه منسوخ نگردید و هنوز احادیث صحیحه
متفق علیها در باب حلت و صحت متعه و جاری بودنش در عهد حقیقت مهد جناب رسالتماب

وهم تمام عهد ضلالت عهد ابو بکر بده کهره و باره از ایام عمر منکر و منع کردن آن اشر آزاد و قصه عمر بن حریث
وکهر بجهة بخشش از دهان بحبس خود بقول متعتان کانتا مشروعتین علی عهد رسول الله
وانا احرمهما در صحیح مسلم و دیگر صحاح و در تفسیر کبیر و دیگر تفاسیر معتمده سنیان موجود است و
تا حال کتب مذکوره از دست برد محو و سقاط ایشان محفوظ آمده باید دید که مقلدان خادعین
کاذبین خائنین چها خیانت را بکار خواهند برد و مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه
خواهند گردید و باعث اضلال عوام کالانعام و مورد ان الذین یضلون عن سبیل الله
لهم عذاب شدید خواهند شد یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون پس با وصف وجود احادیث صحیحه متفق علیها در صحاح
و تفاسیر معتمده خود حکم بثبوت حرمت متعه اظهار جهالت خود کردن و تیشه بپای خود زدن
و تکذیب صحاح و تفاسیر معتمده خود کردن است بلکه العیاذ بالله منه تکذیب آیه فما استمتعتم الایة
و کلام الله را پس پشت انداختن هم میباشد پس مثل القوم الذین کذبوا بآیات
الله والله لا یهدی القوم الظالمین و تفصیل کل ذلک فی التحفة المختارة والطرفة الجیدة
من شاء فلیرجع الیه بالجمله این عقد که بحکم خدا و رسول مشروع میباشد عقد فاسد گفتن دلیل
فساد عقل اللئام و دین قائل و ملاف ابلافش میباشد اولئک حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون و چون نزد اهل حق در واقع حلت متعه و مشروعیت آن
و منسوخ نشدنش ثابت است و مذهب ابن عباس و عمران بن حصین و هم مذهب مالک امام سنیان

معاهده

معاهده آن است متولد بآن زاده حلال میباشد انچه گفتی که یکی از عقد متعه بهم رسیده حقیقة ولد الزنا است
کوه خزر یده هست ای بیحیا حیا کن و حال ضحاک و ختمه را که نسابان نوشته اند و در تاریخ طبری
و غیره علی ما نقل عنه مرقوم است بیاد آر و نیک بدان که حقیقة ولد الزنا عمر بابون است و لهم سلاطین
سنیان که از اولاد زن مشرقیه متزوجه بمرد مغربی و بالعکس کما فی التفسیر الکبیر و نیز اولاد زنی که
شوهرش از ده سال غائب کرده و آن زن با مرد دیگری نکاح کرده هر سال بچه زاید کما فی فتاوی
کافوری و هم مالک و شافعی یه تو که بعد چند سال از وطی آبای ظاهری خود از ارحام امهات
برآمدند کما قال ابن خلکان و سغدی و غیرهما حقیقة اولاد زنا هستند چه دلاور است دزدی که
بکف چراغ دارد عیوب مقتدایان خود را بگردن دیگران بستن کار همین بتردد و سوق و فاحت
و اضراب او است فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون
و مجتهدین مذهب حق امامیه مصداق و مورد دشنام عدم طیب ولادت نمیتوانند شد بلکه قاذف
ایشان مستحق حد قذف است و آن بزرگوار از اولد الزنا گفتن کار ولد الزنا است فی انها که شیعیان
علی بن ابیطالب میباشند بحکم احادیث متفق علیها مبشر باولیت دخول بهشت عنبر سرشت
هستند کما مر من الصواعق المحرقة لابن الحجر آنها را مستحق دخول جنت ندانستن کار جهنمیان است
قال المتوهم مقلد المستوره تجنب انکه زید در جائی که مثل مستهجن و دشنام مستقبح نوشته و با ذکار
آن در حق صحابه کبار رهبط خسر الدنیا والاخرة گشته هرگز با طیب و عدم طیب ولادت علاوه بر آن
چنانچه بر ناظرین مکاتیب طرفین مخفی نیست پس گفتن انکه دشنام زید مبنی بر معتقد و مسلک او است

تدلیسی بیش نخواهد بود و حاشا که این سب و دشنام از آن قبیل باشد که در این مناظره حاجت بتکلم آن افتد تا توجیه مجتهد ساعی داشته باشد **اقول** تدلیس این ابلیس بی تلبیس کار آمدنی نیست توهین و تحقیر و لعن و طرد اعدای دین باعلاقه و بی علاقه همه مستحسن و باعث اجر و ثواب امتثال فرمان واجب الاذعان اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون میباشد و حقیقت حال اینست که خلفای جور اگر چه بادراک صحبت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله شرف ظاهری یافته بودند مگر بسبب خبث باطنی در ذوالت جبلی از کسب کمین صحابت که موت علی الایمان باشد بی بهره محض بودند و چون صحبت کذائی بکار نمی آید کما فی شان المنافقین خلفای جور را تعبیر بصحابه کبار نمودن اکبر الکبائر میباشد و سابق گذشت که بیان امر واقعی بحکم ضرورت و اعیه قبحی ندارد بلکه از اصول طاعات و نظر بالفاظ عاقلان که براه غفلت و جهل عید از شعی نشناخته منهمک در اطاعت اشقیای اراذل باشند از قبیل امر بالمعروف و نهی عن المنکر میباشد که بقدر امکان واجب است پس آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر را مهبط خسر الدنیا و الآخرة گفتن مهبط خسر الدنیا و الآخرة شدن است و وجود ضرورت داعیه ظاهر است که جائران سکانه برکاه دین و حیا و حمیت غیرت را جواب داده در پی بربادی خانه دان نبوت و رسالت شده دست تعدی و ظلم بر اهلبیت نبوی دراز کردند و از حقوق مربی و ولی نعمت خود چشم پوشی نموده تکرامی اشعار خود ساختند و بعض حقوق اهلبیت رسالت و جور و ظلم بر آنها چشم زاماوای خود نمودند و اکتفا بر آن نکرده بهر گونه که توانستند جناب امیر المومنین و جناب سیدة نساء العالمین و سیدی شباب اهل جنت را

بظلمونه

رنجانیدند و ایذا ها دادند و عوام را بدام فریب خویش آوردند و سواد اعظم سنیان تیره درون هنوز به بقیه غنم بالطاعت آنها شتافته باطل را به پیرایه حق جلوه دادند درین صورت اظهار حق را ضرور افتاد که کشف عورات قبایح آن زندیقان پرداخته حتی الوسع ایقاظ و تنبیه غافلان نمایند و برای اثبات ایذا و اضرار و جور جائران ثلثه بر اهلبیت علیهم السلام غصب فدک و اخذ بیعت بجبر از جناب امیر علیه السلام و اراده سوختن خانه بدایت کاشانه جناب سیدة علیها السلام که اینهمه در صحاح سنیه و کتب سیر ایشان بتفصیل مبین است دلائل ساطعه و براهین قاطعه میباشد و غیظ و غضب و آزرده گی جناب امیر و جناب معصومه علیهما السلام نسبت ابوبکر و عمر و اضراب او محتاج اثبات نیست در صحیح بخاری قول جناب امیر علیه السلام فوجدنا فی انفسنا و هم فقره فوجدت فاطمة علی ابی بکر و هجرته و لم تکلم حتی ماتت موجود است و هم فقره کراهیة لمحضر عمر که در صحیح بخاری و مسلم وغیره در حدیث طولانی موجود است مگر از نفاق و شقاق ثانی با جناب امیر علیه السلام و مکروه داشتن جناب موصوف حضور آن کریه را میباشد و بیضاوی وغیره مفسرین سنیان که زیر آیه و نزعنا ما فی صدورهم من غل می نویسد عن علی رضی الله عنه ارجوا ان اکون انا و عثمان و طلحة و زبیر منهم صریح در وجود غل در سینه پرکینه عثمان بی ایمان و طلحه و زبیر است و انکار این امور را بجز سوفسطائیت بر چه جبر حمل توان کرد اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک **قال** المعتوه بقلد المستوه ششم آنکه محدثین ایشان از امام رضا علیه السلام

آورده اند یا ابن ابی محمود ان مخالفینا وضعوا اخبارا فی فضائلنا وجعلوها اقساما
ثلثة احدها الغلو فینا والثانی التقصیر فی امرنا والثالث التصریح بمثالب اعدائنا
فاذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا ونسبوهم الی القول بربوبیتنا واذا سمعوا التقصیر
اعتقدوه فینا واذا سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم ثلبونا باسمائنا وقد قال الله تعالی
ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و ازین حدیث صراحة
معلوم شد که تصریح بمثالب اعداء ائمه باسمائهم نیز روا نیست زیرا که موجب سب و دشنام بجناب
حضرات ائمه میشود و اگر نیک تامل میرود همین یک حدیث در انقای سوال مستفتی کافی و مجزیست و
فوائد جمه در ضمن آن منطوی و مؤید آنست حدیثیکه فخر الدین نجفی در کتاب منتخب فی جمع المراثی
والخطب از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم انه قال من ضعف عن نصرتنا اهل البیت ولعن فی خلواته
اعدائنا بلغ الله صوته الی جمیع الملائکة الی آخره و در خاتمه این حدیث از امام
عالیمقام مرویست که حضرت امیر علیه السلام اصحاب خود را از سب السنه باز داشته و سر این نهی
و فائده قید خلوت و لعن ظلمه و دشمنان اهلبیت علیهم السلام همان است که حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا در حدیث مذکور مصرح فرموده اند و اگر حدیث اجتناب بسبب کلکشت ایشان
بچمن همیشه بهار صلح کل و راضی بودن موافق و مخالف از ایشان کما یدل علیه ما روی
صلحهم فی حالة تسمیة علیه السلام بالرضا قابل اعتماد باشد اینک در وجه آینده حدیث

تعرض

حضرت صادق علیه السلام که مامور باظهار ما هو الحق بودند و پاس خلفای عباسیه که بتصریح مجلسی در
در لوامع و تذکره مذهب تسنن داشتند می نمودند در حق شیخین رضی الله عنهما مطابق اظهار نور الله
شوشتری و دیگر متکلمین و محدثین ایشان مقرر می نمودند نعما امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة باید دید اقول جواب حدیث اول که درین وجه
غیر وجیه ذکر کرده از جواب وجه دویم توان دریافت که سب اعدای اهلبیت علیهم السلام و
تصریح بمثالب آنها در دار التقیة بشروطها البته غیر مجوز خواهد بود ورنه ظاهر است که بموجب تصریح
صاحب تفسیر کبیر و بیضاوی سب اصنام و من یحذو حذوهم من ائمة الجور و قادة الضلالة
از اصول طاعات است و مخفی مباد حدیث دیگر که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده در آن
خود صریح است در حکم لعن اعدای اهلبیت علیهم السلام که در خلوات باشد و سب و لعن در خلوات را
خود امام علیه السلام ارشاد فرموده من ضعف عن نصرتنا الحدیث این اسوة الاغبیا طرفه بلید است
که تمیزی در نافع و ضار ندارد و باقیماند حدیث ها امامان عادلان الحدیث حاصلش اینکه جناب صادق
خود بزبان ارشاد و بیان خود توجیه آن بیان فرموده اند و در کتاب احقاق الحق قاضی نور الله
مرقده که حدیث مذکور را این موسوس از همان کتاب نقل کرده موجود است کما لا یخفی عجب است
کردیده از رمد اعتساف و تعصب دیده این کور باطن که آب در دیده ندارد و بآن نرسیده ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم بالجمله حدیث
مذکور و دیگر احادیث مماثل آن بر تقدیر ثبوت صدور آن از معدن امامت چون خلاف اصول

مجمع علیها و مخالف قطعیات میباشد لامحاله وارد بموارد تقیه است و حجیت را نشاید ذکر نمودن
احادیث تقیه بمقام احتجاج و استدلال در جنب قطعیات دال بر اجنبیت مستدل نفس مناظره
و بیگانگی او از عقل و فهم میباشد مخفی نیست که لعن بر اعدای دین و تبرا از خلفای بیدین
از سنن مرضیه ائمه هدا علیهم السلام و هم از اصول مجمع علیها است در میان فرقه حقه اثنا عشریه
ایدهم الله تعالی بالطافهم الخفیة والجلیة و منصوص بنصوص قطعیه و احدی از
سلف و خلف دران خلاف و اختلاف نکرده جناب غفران مآب مولانا و مقتدانا جناب
سید دلدار علی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در ذو الفقار شهر علی رؤس الاشرار میفرمایند
که از اصول مقرره امامیه است که هر که با جناب ائمه هدا علیهم السلام عداوت داشته باشد و قرین
عداوت بمیرد او ملعون است و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و نیز از اصول ایشان است که
یکی از ائمه معصومین را کسی که معصوم نداند او ملعون است گو در دنیا بنا بر بعض مصالح حکم اسلام
ظاهری برو جاری شود انتهی و بعد چند سطر میفرمایند که منشا تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه
و طلحه و زبیر و معویه و احزاب آنها مخالفت هر یکی از اصول معتبره مقرره نزد یک شیعه امامیه است
چه باتفاق معلوم است که ایشان و تبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قائل نبودند و نیستند
چنانکه شیعه قائل اند و این نیز ثابت است که ائمه ما علیهم السلام از آنها تبرا فرموده اند
و رعیت خود را حکم نموده اند که تبرا از آنها نمایند و حکم بنفاق اینها کنند انتهی و اگر آن اشقی الاشقیا
و المرتبین را شکی و ریبی در آن مثل شک عمر امام المرتبین در نبوت نبی بحق روز حدیبیه باشد پس خطبه

شقشقیه

شقشقیه علویه را که اجله علمای سنیان مثل ابن اثیر در نهایه و ابن عبد الله در عقد و میدانی
نیشابوری در مجمع الامثال و امام رازی در شرح بلاغت و امام کازرونی در شرح مصابیح علی
ما نقل عنهم و فیروزآبادی در قاموس و صاحب منتخب اللغات و غیرهم فی غیرها اعتراف نموده
اند باینکه خطبه مذکوره کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام است به بینید که مملو از تعریضات
و تشنیعات خلفای جور و منبی بعدم استحقاق آنان بخلافت میباشد و برای سکون نفس حسین
آن خبیث بذکر خطبه مذکوره با ترجمه زیب صفحه قرطاس نموده میشود قال علیه السلام اما
والله لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی آگاه
باشید بخدا که هر آینه بزور و تکلف پوشید فلان یعنی ابو بکر خلافت را با همه حال آنکه بتحقیق او
هر آینه میدانست که مقام من از خلافت همچو مقام قطب آسیا است از آسیا چنانکه مدار آسیا
بر قطب است مدار خلافت بر من است یعنی جناب امیر علیه السلام میفرمایند که ابو بکر با آنکه بتحقیق
او هر آینه میدانست که خلافت حق من است دیده و دانسته آنرا غصب نمود و بجبر و تکلف
متقمص با آن شد تصدیر کلام جناب امیر علیه السلام کلام اعجاز نظام خود را بحرف تنبیه و بعده
یاد کردن قسم باسم ذات واجب تعالی شانه و باز تاکید بلفظ لام و لفظ قد و تعبیر تقمص که دال بر تکلف است
و باز فرمودن انه لیعلم موکد بتاکید ان و لام برای ایقاظ و تنبیه منهمکان بوادی غفلت است
تا از خواب غفلت بیدار شده ادراک نمایند که این تقمص صرف بمقتضای هوای نفسانی و
هوس شیطانی متقمص بود و او متمسکی از آیه و حدیث و از آن رو است ینحدر عنی السیل و لا یرقی

إلي الطير فرود مي آيد ومي پرد از من سيل يعني فيضان جميع علوم از من است وهمه اهل علم
از من مستفيض اند وبلند بسوي من هيچ پرنده وبايوان رفعت من نميتوانند رسيد يعني
احدي بمرتبهٔ شرافت وعلو رتبهٔ من نميرسد يعني سزاوار خلافت ظاهري هم من هستم چنانكه من
قبل الله والرسول خليفه هستم كه در علم وعمل وحسب ونسب كه از لوازم خلافت است از همه بهتر
ميباشم واين فقره گويا كه دليل است براي فقرهٔ ان محلي منها محل القطب من الرحي فسدلت
دونها ثوبا وطويت منها كشحا پس انداختم وفرو هشتم نزديك آن يعني ميان خود وخلافت
حجاب وپرده را ودر نورديدم از آن پهلو را يعني چون فلان بزور وتكلف متقمص شد بخلافت
با آنكه احق بخلافت بودم من بنابر مصلحتي كه بآن عالم هستم از آن اعراض نمودم والتفاتي بسوي او
نكردم فطفقت ارتاي بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم
فيها الكبير ويشيب فيها الصغير ويكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه پس من در باب وقت
فكر كردم كه آيا حمله كنم براي حق خلافت خود باين دست بي يار وبا نهايت تنهائي وبدون
اعوان وانصار ويا آنكه صبر كنم بر تاريكي كه بغايت تاريك است بحيثيتي كه حق انقدر پوشيده شده
كه كسي حقيقهٔ حق را نميشناسد واين ظلمتي است كه منتهاي پيري ميرسد وهوش باخته ميكردد وپير
شده غم والم ودران بزرگ سال وسپيد مو ميكردد ودر آن خورد سال ورنج ميكشد مؤمن در آن
تا آنكه ملاقات كند پروردگار خود را يعني آن رنج كه بآن رنج مبتلا هستم چنان شديد وصعب است
كه كبير شديد هنگام ابتلاي آن هوش باخته وعقل كم كرده ميگردد وصغير با آنكه ادراك آلام ومنافرات

بر اهل بعيد است شدت وصعوبت آن ودر چندان اثر مي كند كه مويش سفيد شود يعني شد اندرنج
مذكور مثل اهوال قيامت است كما قال الله تعالى يوما يجعل الولدان شيبا السماء فرأيت ان الصبر
على هاتا احجى پس دانستم ودريافتم بعد انديشه وتامل كه صبر برين بلا سزاوارتر ولازم است كه انصار و
اعوان قليل اند ومتسلطين اكثر فصبرت وفي العين قذي وفي الحلق شجي پس شكيبائي ورزيدم
باضطرار در حاليكه بچشم من خاشاك ودر گلويم استخوان بند است واين هردو فقره كنايه است
از محنت صبر مصرع صبر تلخ است ولكن بر شيرين دارد يعني صبر اگرچه ناگوارم بود ولكن ملجا بآن
شدم ارى تراثي نهبا مي بينم ميراث خود را منهوب وبغارت رفته حتى مضى الاول لسبيله
فادلى بها الى فلان بعده تا آنكه گذشت خليفهٔ اول براه خود يعني مرد وبمقر خود شتافت
پس انداخت خلافت را بسوي فلان يعني عمر كنايه است از اينكه ابوبكر نص كرد بخلافت عمر بعد از خود
واعجب العجائب اينست كه نزد اصحاب سنيان نص خليفهٔ اول بر خلافت متغلب ثاني در حال
مرض واختلاط صواب وصحيح شد كه بانقياد وي شتافتند ونص پيغمبر خدا الصادق وما ينطق عن
الهوى بر خلافت جناب امير عليه السلام هجر وهذيان بود كه منع قرطاس نمودند وخطاب عتاب
قوموا عني لا ينبغي عندي التنازع يافتند شتان ما يومي على كورها ويوم حيان
اخي جابر وحضرت امير عليه السلام اين شعر انشاد فرمود كه ترجمه اش اينست بسيار فرق است
ميان روزيكه گذشت بر بالان ناقه وميان روزيكه با حيان برادر جابر گذشت شاعري انداما
حيان پادشاه يمامه كه با او باسايش ورفاه ميگذرانيد هرگاه از سوانح روزگار مبتلا بمصائب

کردید اوقات راحت وصحبت حیان بیادش آمد آن زمان این شعر بخواند خلاصه اش آنکه جناب امیر
علیه السلام از جور وظلم منافقان صحابه دلتنگ شده ایام حیات جناب رسالتماب صلی الله علیه
واله را یاد فرمود که در آن ایام احدی را یارای تطاول وتعدی بر آنحضرت علیه السلام نبود وشعر
مذکور را خواند یعنی در ایام حیات آنجناب صلی الله علیه وآله بوجهی میگذرانیدم که کسی را مجال ظلم با من نبود
وحالیا بمصیبت ظلم ظالمان گرفتار شده ایم فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته
اذ عقدها لآخر بعد وفاته پس تعجب میکنم از حال خلیفه اول که در حالیکه در زندگانی خود کلمه
اقیلونی لست بخیرکم بر زبانش میراند چگونه بیک مرتبه عقد خلافت بعد خود برای دیگری بست
وکسی نمیرسد که این گردانیدن با آن گفتار چگونه مطابق شد کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
لشد ما تشطرا ضرعیها را اینه برد وباهم لسان خلافت را سخت ترین وجه گرفتند واز آن شیر
خوردند فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر العثار فیها و
الاعتذار منها پس گردانید فلان یعنی خلیفه اول خلافت را در طبیعتی درشت که خشن است
کلمات او ودشوار است لمس او کنایه است از آنکه درشتی وخشونت او بمنزله جای درخت بود که آنرا
مس نتوانند کرد وبسیار بود که بسر می افتاد در باب امور خلافت ومسائل دینیه ولغزشها میکرد
وبعد از آن معذرتها می نمود ومقصود حضرت علیه السلام بیان ظلم متغلب اول وعدم لیاقت
وخبث طینت متغلب ثانی است یعنی متغلب اول با وصف عدم استحقاق وعلم بعدم استحقاق
خود اولا خود بجبر وتکلف بر خلافت متصرف شد وبالآخر هنگام مردن خود آنرا بلفظ غلیظ القلب

بخود

سخت گو درشت خو تفویض نمود وفقره فصیرها تفسیر وبیان فقره اذ عقدها میباشد ودر این فقره
اشاره است بسوی سبعیت ثانی چنانکه در فقره تا انجا حضنیه که بعد یکدو فقره می آید اشاره بسوی
بهیمیت ثالث بالخیر میباشد وچون این هر دو رذیلت با خلافت نمی سازد اشعار است بعدم
استحقاق هر دو بخلافت نبی بحق که مورد انک لعلی خلق عظیم است صلی الله علیه وآله
فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم پس صاحب آن
طبیعت مثل سوار ناقه سرکش است اگر سوارش مهار آنرا باز درکشد بینی ناقه می شکافد واگر
ارخای عنان کند وسست ونرم گذارد آنرا ببر در افتد پس در هر دو شق آن خالی از مضرت
نیست فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض پس قسم ببقای خدای عز
وجل مبتلا شدند مردم در ایام خلافت متغلب ثانی باتباع شیطان وسرکشی ورنگ برنگ
واعتراض یعنی غیبت وعیب مردم کردن مراد آن است که در عهد ضلالت مهد آن متغلب
سرکش مردم برذائل مذکوره مبتلا واز راه راست هدایت وایمان برگشتند واین چند فقره
تا الحق است بجهل وتغلب وطاقت وغلظت متغلب ثانی ومبتلا بودن مردم بدو خلافت او
برذائل مذکوره وجناب امیر علیه السلام آنرا سوگند بحلف فرموده گفته فصبرت علی طول المدة
وشدة المحنة پس صبر کردم بر درازی مدت خلافت آنها وسختی رنج او چه مدت خلافتش
ده سال وشش ماه بود ومدت خلافت متغلب اول دو سال وسه ماه حتی اذا مضی لسبیله
جعلها فی جماعة زعم انی احدهم تا آنکه گذشت او براه خود یعنی هرگاه که متغلب ثانی [illegible]

بیرون و بعد که اشقی بجهنم رسیدن شد گردانید خلافت را در میان جماعت شوری و گمان کرد اینکه
من یکی از این جماعت هستم و مماثل ایشان هستم و ملخص این قصه آنست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد
اعیان صحابه نزدش آمده استدعای استخلاف کسیکه صلاحیت آن داشته باشد کردند جواب داد
که من دوست ندارم اینکه هیچ زنده و مرده متحمل آن شود قوم گفتند البته کسی را تعیین باید کرد گفت
اگر اطاعت قول من میکنید بگویم گفتند آری پس عمر گفت که صالح برای امر خلافت شش کس اند
سعید بن زید و چون او از اهل بیت من است او را از این کار بیرون میکنم و سعد بن ابی وقاص
و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عثمان اما سعد بسبب عنف و غلظتی که دارد لایق خلافت
نیست و عبدالرحمن قارون این امت است و طلحه متکبر است و زبیر بخیل است و عثمان
دوست میدارد قوم خود را و علی حریص بر خلافت و لهذا صهیب را امر کرد که سه روز با مردم نماز
گذارد و این شش کس را بمدت در خانه باز دارند تا بر یکی از ایشان متفق شوند پس اگر پنج کس بر
مردی اتفاق کنند و یکی انکار کند او را بقتل آرند و مرادش از این سخن قتل جناب امیر علیه السلام بود
که میدانست جناب امیر علیه السلام با ایشان اتفاق نخواهند فرمود و اگر اتفاق سازند سه کس
پس اگر عبدالرحمن در این سه کس باشد مردمان با او باشند و آن سه کس را که عبدالرحمن در آن نیست
قتل سازند پس هنگامی که از نزد عمر بیرون آمدند و برای شوری اجتماع نمودند عبدالرحمن گفت که برای
من و برای سعد یک ثلث این امر است ما خود را خارج کردیم تا مردی را که بهترین شما باشد اختیار
کنیم پس قوم راضی شدند سوای علی علیه السلام که فرمود راضی نمیباشم چون عبدالرحمن از رضای جناب

ام

امیر علیه السلام مایوس شد بسعد رجوع کرد و گفت بیا تا مردی را تعیین کنیم و بیعت باو سازیم تا
مردمان بیعتش سازند سعد گفت اگر عثمان با تو بیعت کند من هم با تو بیعت کنم و اگر عثمان با تو اتفاق نکند
این امر گردانی محبوب تر است نزد من از علی و چون عبدالرحمن از رضای سعد نومید شد با ابوطلحه و
پنجاه کس دیگر از انصار روی بامیرالمومنین علیه السلام آورد و دست مبارک او گرفت و گفت بیعت
کنم تو را بشرط آنکه عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول خدا و سیرت خلیفتین ابوبکر و عمر آنحضرت
فرمود که بیعت کن با من بر آنکه عمل کنم بکتاب خدا و سنت رسول او و اجتهاد نمایم برای خود و
پس دست آنجناب رها کرد و دست عثمان را گرفته با او گفت آنچه با امیرالمومنین علیه السلام گفته بود
عثمان آنرا قبول نمود و سه بار تکرار کرد گفتار مذکور و عثمان هر دفعه قبول نمود پس عبدالرحمن بعثمان
گفت خلافت تراست ای عثمان و با او بیعت کرد پس تمام قوم بیعت کردند و فقره مذکوره
نص است در آنکه جناب امیر علیه السلام کاره بودند از آنکه در زمره ایشان معدود و محسوب شوند فیا لله
وللشوری متی اعترض الریب فیّ مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر
پس ای خدا بتعالی بفریاد من رس و داد من مظلوم بده از اصحاب شوری چگونه پیش آمد ایشان را
در باب استحقاق من با منصب اول از آنها تا آنکه مقرون شدم با چنین مردم خلاصه آنکه فریاد
و استغاثه میکنم از ظلم اصحاب شوری بدرگاه منتقم حقیقی عظم سلطانه که آنها با وصف علم رتبه
من و با وجود نص صریح خلافت و استخلاف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم که در وقتی
آنها در مجمع عام بحکم احکم الحاکمین مرا خلیفه خود گردانیده بود و بنکث استحقاق من بخلاف نمودند

ونص صریح را پس پشت انداختند و نوبت من بدینجا رسانیدند که با هجوم مردم مقرون و در عداوت
ایشان معدوم شدم و این فقره مصرح است بذم شوری و ارباب آن و بطلان خلافت متغلب
ثانی و دال است بر رذالت کسانیکه متغلب ثانی جناب امیر علیه السلام در زمرهٔ آنها داخل کرده
بود لکنی اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا لکن من نزدیک بزمین میشدم در طیران
هرگاه که بزمین نزدیک میشدند آن جماعت و می پریدم هرگاه که آنها می پریدند کنایه از مماشات است
با آن جماعت یعنی بحسب اقتضای مصلحت وقت بهر حال لاعلاج موافقت ایشان کردم که مصلحت وقت
درین بود و این فقره جواب اعتراض کسانی است که میگویند که اگر خلافت خلفای جور حق نبود
جناب امیر علیه السلام چرا در جهاد و نماز و مشوره وغیره با آنها شریک میشدند چون حضرت براه العجاز
مهید است که متعلدین و اذناب خلفای جور در حال و استقبال لب جز باعتراض خواهند گشود خود
بنفس نفیس معترضان عهد خود را باین جواب ساکت و مفحم فرمود و شیعیان خود را باجابه
معترضان زمان مستقبل هدایت نمود فصغی منهم رجل لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن
وهن الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه پس منحرف شد
یکی از آنان که سعد وقاص باشد بسبب کینه داشتن او با من و میل کرد دیگری بسوی عثمان برادر آن
عبدالرحمن بن عوف است که زوجه او خواهر مادری عثمان بود با من و ابادی خود با امور دیگر
که ذکر آن شایان مقام نیست تا اینکه برپا ایستاد ثالث و خلیفه گشت قوم یعنی عثمان در
حالیکه او بلند کنان بود هر دو پهلوی خود را از کبر و نخوت در میان موضع سرگین و موضع چراگاه خود

واین فقره

واین فقره حال و خامت افعال سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان باید
دریافت و حضرت بقول هنوباق حضنیه کنایه فرموده بآنکه عثمان متکبر و مغرور و مصروف و مشغول
تن پروری خود بود و حق مسلمانان را بلا وجه متصرف خود می آورد و صفات بهیمیه و غالب
مثل بهائم بجز ریدن و خوردن کاری نداشت و این فقرات با خلافت نمیسازد وقام
معه بنو امیة یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع و ایستاده شدند همراه
او بنی امیه در حالیکه از شدت حرص بهمه دهان میخوردند مال خدا را مثل خوردن شتران گیاه بهار را
یعنی چنانچه بهائم از فقدان قوه ممیزه هرجا که مرغوب طبع و مستلذ نفس خود می یابند بی تکلف
میچرند و میخورند و بارضا و اکره مالک گیاه کاری ندارند همچنین بنی امیه مال خدا را که حق دیگر
مسلمانان بود بی تکلف میخوردند و خیال خیانت و حرمت آن نمی نمودند کنایه است از آنکه عثمان
بی ایمان که متکبر و شکم پرور بود اولا بی استحقاق بر مسند خلافت متمکن شد و ثانیا بنو امیه را مثل
مروان طرید نبی آخر الزمان علیه و آله صلوات الملک المنان بمنصب وزارت خود برگزید و مال
مسلمانان را خود و خویش بنی امیه خورانید از قبیل تصرفات بیجا در بیت المال و ظلم بر بندگان خدا
و دیگر اعمال ناشایسته الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله وکبت به بطنته
تا اینکه تاب بازو او ریسمان تابیده و گسستن شتاب نمود کردار ناهنجار او و دلیر آورد او را اکثر
اکل و شرب او یعنی تا اینکه او بمرد و این هر سه فقره در بیان کیفیت موت اوست فضیحت کردار
قبیح بود فما راعنی الا والناس کعرف الضبع الی ینثالون علی من کل جانب

حتی لقد وطئ الحسنان وشق عطفای مجتمعین حولی کربیضة الغنم
پس و عجب میناخت مرا هیچ وقتی گر آن وقت که مبادرت کردند و مسارعت نمودند جوق
جوق مردم بسوی من بجهت بیعت گفتار وار میشدند بر من از هر سو تا آنکه صدمه رسید از هجوم آنها
بحسنین علیهما السلام تا آنکه صدمه رسید بر دو پهلوی من و دریده شد بر دو جانب پیراهن
من در حالی که مجتمع بودند ازدحام کردند بر من مثل گله گوسفند فلما نهضت بالامر نکثت طائفة
منهم ومرقت اخری وقسط آخرون پس آن گاه که برخواستم بکار خلافت نقض بیعت کردند
گروهی یعنی عایشه وطلحه وزبیر و احزاب آنها و بیرون رفتند از دین گروهی دیگر یعنی خوارج و نافرمانی
کردند گروهی دیگر صاحب نهایه علی ما نقل عنه در باره نکث نوشته فی حدیث علی امرت
بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین النکث نقض العهد والاسم النکث
بالکسر اراد بهم اصحاب وقعة الجمل لانهم کانوا بایعوه ثم نقضوا بیعته وقاتلوه
واراد بالقاسطین اهل الشام وبالمارقین الخوارج انتهی کانهم لم یسمعوا کلام
الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین گویا که آنها نشنیده اند کلام خدای پاک را که میفرماید که آن خانه
آخرت مخصوص خواهیم کرد آنرا که بآنانکه نمیخواهند سرکشی را در زمین و نه فساد را و انجام نیک مخصوص
است به پرهیزکاران و حضرت علیه السلام استدلال فرموده باین آیه کریمه بر بدی انجام و قطعیت
حلول نار برای مخالفین و محاربین از اصحاب جمل و اهل صفین و اهل نهروان بلی والله لقد

سمعوها

سمعوها ووعوها ولکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها چنین نیست که آیه کریمه را
نشنیده باشند قسم بخدا که برآینه بتحقیق آنها شنیدند و یاد داشتند آن آیه را ولکن آرایش یافت
دنیا و فاسقین خوش آمد دنیا در چشم آنها و خوب بهتر نمود آنها را آرایش و زینت او است که آنها بلا
حجت و برهان آماده بحرب و نکث شدند و دلیلی برای آنها بحرب من بجز این نیست که آنها شیفته و فریفته
بزخارف دنیای دنی شدند و آنرا بر آخرت گزیدند و حضرت علیه السلام بلی والله که لقد
و تاکید ارشاد فرمودند و باز فرمودند ولکنهم حلیت الدنیا انتهی و چنین است که توهمی
نکنند که ناکثین و غیرهم آیه را یاد داشتند لکن برای آیه تاویلی و محملی دیگر داشتند برای دفع این توهم
ارشاد فرمود لکنهم انتهی یعنی برای ناکثین و غیرهم دلیلی یا تاویلی یا محملی بحرب من بجز شیفتگی آنها بزخارف
دنیای دنی نیست اما والذی فلق الحبة وبرء النسمة لولا حضور الحاضر وقیام الحجة
بوجود الناصر وما اخذ الله تعالی علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب
مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکاس اولها ولالفیتم دنیاکم
هذه اهون عندی من عفطة عنز آگاه باشید قسم بصانعی که شکافت دانه را و آفرید انسان را
اگر نبودی حاضر شدن حاضران از برای بیعت و نبودی بر پا شدن حجت خدا بیافتن من معاون
و همچنین اگر نبودی آن عهد و میثاق که گرفته است خداتعالی از علمای که قرار نگیرند و راضی نشوند آنها
بر سیری و پری شکم ظالم و گرسنگی مظلوم برآینه می انداختم رسن خلافت را بر کوهان او و با خلافت
هیچ سروکاری نداشتم و نبودی آن خلافت همچو آن ناقه که صاحب آن رسن بر کوهانش گذارد

وبگذاردوآنراکه هرجاکه خواهد ببرد وهر آیینه میدادم آخر خلافت را آب بهمان کاسه که بآن آب داده
بودم اول آنرا یعنی صبر کردم در آن وقت هم چنانکه سابق صبر کرده بودم و هر آیینه می یافتید شما
این دنیای خود را خوارتر از عطسه بز نزد من مراد آنست که من اختیار خلافت برای حصول دنیای
دنی نکرده ام بلکه برای رضای خالق و انتظام امور خلایق بر وفق قوانین شریعت بنابر
عهد و میثاق که احکم الحاکمین از علما گرفته است کرده ام انتهی الخطبة الشقشقیة العلویة
مع ترجمها پس اسوة الاغبیا این خطبه را ببیند که صریح است در غصب غاصبان تنه خلافت
و میراث او مملوست از تعریضات و تهجینات و تشنیعات آن نابکاران پس با وجود چنین
تنصیصات و تصریحات تشبث سوقی و اسلاف اجلاف او با حادیث وارده بموارد تقیه موذای
الغریق یتشبث بکل حشیش میباشد و اگر آن غریق لجه جهالت و ضلالت زیاده تر از این بخواهد
پس عبارت رسالهٔ شریفهٔ مشهوره بعقاید رضویه که جناب امام رضا علیه السلام بسته عای مامون
نارشید ارقام فرموده اند بر بنید وهی هذه ولا ایمان الا بالبراءة من الجبت والطاغوت
الذین ظلما عترة ال محمد علی حقهم واخذا میراثهم وغصبا خمسهم واخذا فدک من
فاطمة وهما باحراق البیت وغیرا سنة نبیهم صلی الله علیه واله وبالبراءة من
الناکثین و ودو سواع الذین هتکا حجاب رسول الله صلی الله علیه واله ونکثا
بیعة امامهم واخرج المرأة وحاربا امیر المومنین علیه السلام وقتل الشیعة المتقین
وبالبراءة من یعوث ونغثل الذی ضرب الاخیار ونفاهم وشردهم فی البلدان واوی

والطرداء

واللعناء وجعل الاموال دولة بین الاغنیاء واستعمل السفهاء وبالبراءة من یعوق ونسر
معویه وعمرو بن العاص اتباعهم الذین حاربوا امیر المومنین علیه السلام وقتلوا المهاجرین
والانصار واهل الفضل والصلاح وبالبراءة من الحمار الذی حمل الاسفار الی موسی
الاشعری واهل ولایته وبالبراءة من السامری واصحابه الذین ضل سعیهم فی الحیوة
الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بایات ربهم ای بولایة امیر
المومنین ولقائه ای یلقوا الله بغیر ولایته وامامته فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم
القیامة وزنا وهم کلاب النار وبالبراءة من الانصاب والازلام وائمة الضلالة و
قادة الجور کلهم اولهم واخرهم وبالبراءة من الشقی الضلالة المرادی نظیر عاقر الناقة
الذی کان هو اشقی الاولین والاخرین وبالبراءة من یزید بن معاویة واصحابه الذین
قتلوا الحسین بن علی علیهما السلام انتهی موضع الحاجة من کلامه علیه السلام علاوه بر آن
جناب حضرت صادق علیه السلام از جای نماز خود بر تعقیب هر چهار مرد و چهار زن میکردند ابو بکر و عمر
و عثمان و معاویه و عائشه و حفصه و ام الحکم و هند کما فی عین الحیوة و غیرها چون از عبارت خطبه شقشقیه
علویه و رساله اعتقادیه رضویه حال زبونی سیرت و سریرت و وخامت عاقبت خلفای جور
و اذناب آن کالشمس فی نصف النهار روشن گردید و رد و حدیث همانا مانند و دیگر احادیث
مماثل آن و صورت ثبوت آن بموارد تقیه ثابت میباشد پس استدلال با حادیث تقیه در
جنب قطعیات کار عاقل نیست امادای عضال جهل را چه علاج و توجیه حدیث همانا مانند آنکه

که جناب صادق علیه السلام خود بزبان ارشاد بیان فرموده و قاضی نور الله شوستری
نور الله مرقده در احقاق الحق او نقل کرده چنین است روی انه سال رجل من المخالفین
عن الامام الصادق علیه السلام وقال ابن رسول الله ما تقول فی ابی بکر وعمر فقال
علیه السلام هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله
الی یوم القیمة فلما انصرف الناس قال له رجل من خاصته یا ابن رسول الله لقد تعجبت مما
قلت فی حق ابی بکر وعمر فقال نعم هما امامان من اهل النار کما قال الله سبحانه وجعلنا
منهم ائمة یدعون الی النار واما القاسطان فکانوا لجهنم حطبا واما العادلان
فلعدولهما عن الحق کقوله تعم والذین کفروا بربهم یعدلون والمراد من الحق الذی
کانا مستولیین علیه هو امیر المؤمنین حیث اذیاه وغصبا حقه والمراد من موتهما علی الحق
انهما ماتا علی الحق عداوته من غیر ندامة عن ذلک والمراد من رحمة الله رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم فانه کان رحمة للعالمین وسیکون خصما لهما ساخطا علیهما
منتقما منهما یوم الدین انتهی وچگونه تواند شد که ائمه علیهم السلام منع از لعن فرمایند کسانیکه
بنص قران واحادیث رسول الثقلین ملعون باشند قال الله تعالی ان الذین یؤذون
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا فی الکشاف نزلت
فی ناس یؤذون علیا کرم الله وجهه انتهی وقال الله تعالی الا لعنة الله علی القوم الظالمین
وقال رسول الله صلی الله علیه واله جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه قال المعوه

تعلد

تعلد المستوه هم آنکه شیخ ابن بابویه در رساله اعتقادیه خود میگوید قیل للصادق علیه السلام
یا ابن رسول الله انا نری رجلا یعلن بسب اعدائکم ویسمیهم فقال ما له لعنه الله تعرض
بنا وقال الله تعالی ولا تسبوا الذین یدعون الایه وقال الصادق علیه السلام فی تفسیر
هذه الایه لا تسبوا فانهم یسبون علیکم وقال من سب ولی الله فقد سب الله وقال النبی
صلی الله علیه واله من سبک یا علی فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله وازینجا مثل آفتاب نصف
النهار عیان گشت که توجیه مستفتی مخالف ارشاد صادق علیه السلام است چه آنحضرت شیعیان
خود را از سب اعلانیه منع نموده اند زیرا که سب اعلانیه موجب گوفتنی شان در حق ائمه هدا و خاصان الهی
است وحال آنکه بزعم مستفتین ولعن صحابه کرام معتقد آنحضرت بوده کاش درین بفر سیاه بطنها
حقیقت متوجه شوند وبگویند که حاشا وکلا که این فرخرفات معتقدات نفوس قادسات باشد وفیه
المدعی وحدیث امام صادق علیه السلام چنانچه بر نقیض مدعای مستفتی دلالت واضحه دارد همچنین
دلالت میکند که آیت واقی هدایت ولا تسبوا الذین الخ بعینها کلام او سبحانه است صحابه کرام برای
حفظ ناموس اصنام عیاذا بالله تحریفی وتبدیلی در آن بکار نبرده اند بلادت این بلید بلیدی
است که بهر حال تمیز بین النافع والضار که بهایم را هم میسر است ندارد چه از حدیث جناب صادق
علیه السلام که در این وجه غیر وجیه ذکر نموده وطلب خناس ملعون که ملعون نبودن منافقان صحابه
باشد ثابت نیست بلکه ملعونیت آن ملاعنه بهمان حدیث ثابت است زیرا که امام علیه السلام
می بود بایستی که از آن منع میفرمود واذ لیس فلیس آری منع از اعلان سب وتسمیه ملاعین در وقت تقیه

بجهت مصالح مذکوره که لفظ تعرض بنا ازان خبر میدهد البته ازان مستفاد میشود و هذا لا یخفی
نفعا بالجمله از منع اعلان سب در دار التقیه منع ان در دار الایمان لازم نمی آید و رای آن در
استفتا و طالب جواب آن هنگام ضرورت داعیه اعلان منهی عنه کجا با آنکه هنگام ارتفاع موانع
در اعلان هم آنچنی نمی باشد پس استدلال باحادیث مذکوره بر منع و حرمت نیت منافقان
صحابه طرفه استدلال است که مبنی از سوء فهم آن سیئ الفهم یا عذر و خدع آن غادر متعلل غادرین
میباشد یخادعون الله والذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون
قوله و از اینجا مثل آفتاب نصف النهار عیان گشت که توجیه مستفتی مخالف ارشاد صادق
علیه السلام است انتهی **اقول** بحمد الله و حسن توفیقه ظلمت تدلیس و تلبیس آن تیره درون ظاهر
گردید و کذب و غدر این ثالث بالخیر کاذبین غادرین خائنین بر همگنان ظاهر شد کالشمس
فی نصف النهار و متجلی و روشن گشته که توجیه مستفتی موافق ارشاد و هدایت بنیاد جناب صادق
علیه السلام است چه آنحضرت شیعیان خود را امر بلعن و سب اعدای خود فرموده اند و جناب
تقدس مآب بزبان ارشاد بیان خود هم بعد بر نماز لعن بر آنها مقرر فرموده اند آری در دار التقیه منع
از اعلان سب بنا بر مصالح البته وارد است کما مر و این هم از احادیث مذکوره بر عین
مدعای مستفتی دلالت واضحه دارد و لکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور گر نه بیند
بروز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه و تحریف و تبدیل منافقان صحابه در کلام الله سبحانه و
احراق مصاحف امریست ظاهر که از بام افتاده محدثین و مفسرین سنیه هم انکار آن نتوانسته اند

کما سیجی

کما سیجی بتمامه فی محله فانتظر **قال** المعتوه مقلد المستوه و بالجمله هرگاه از زید مخالفت والد
و هم مباینت اکابر علمای مذهبش و هم مناقضت و مباعدت از ارشاد ائمه معصومین بلکه حدیث
شریف جناب سید المرسلین و آیات محکمات قرآن مبین سرزده باشد پس ای معاشر
مومنین هرچه از حدود و تعزیرات شرعی بر زید واقع شود کمتر از آن خواهد بود و لا تأخذکم بهما
رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر و لیشهد عذابهما طائفة من
المومنین این است حال نه نزد کسانی از طائفه امامیه که جدال را با مخالفین خود علی حسب
اختلاف الاحوال جایز یا بهتر میدانند و بنیاد مذهب ایشان این است که ائمه هدی جدال با
مخالفین کرده اند و شیعیان خود را هم اجازت داده اند **اقول** بحمد الله که باتم بیان
و اوضح تبیان مبین گردید و ثابت شد که از زبان قلم ارشاد رقم جناب مستفتی دام ظله
العالی آنچه تعریض و تشنیع بحق منافقان صحابه که اعدای خدا و رسول و ائمه هدی و بحکم آیات
و احادیث مطرود و حدیث مطرود و ملعون سرخیل اشقیا میباشند چکیده همه اش بجا و شایان
اوامر خدا و رسول و اقتفای آثار ائمه هدی است و این خناس و خواجه تاش او وسواس از
رهگذر غوایت و ضلالت که تیز زبانیها و گستاخیها بخدمت جناب امیر علیه السلام و جناب
سیده علیها السلام و دیگر سادات رفیع الدرجات و شیعیان امیر المومنین که بمنزله ذریت
دخول بهشت عنبر سرشت هستند کما مر بیانه نموده وقود نار و شقیق حجاره گشته اند تا اینکه برادر
کوچک خود حضرت شیطان رجیم میباشند اولئک حزب الشیطان الا ان

حزب الشیطان هم الخاسرون پس ای گروه مسلمین بر جدا زحد وو تعزرات شرعی
برین خناس و برادرش وسواس واقع شود کمتر از کمتر خواهد بود و لا تاخذکم بهما رافة فی دین
الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین
قال المعتوه مطلع المستوه اما بر مذهب جمعی دیگر از ایشان که نه حجت بر خصم جایز دارند و نه
جدال با اهل خلاف تجویز کنند اگر چه حق باشد و نه نزد ایشان طریق جدال ائمه با اهل خلاف ثابت شده
بلکه میگویند که ائمه علیهم السلام در احادیث خود از جدال نهی شدید فرموده اند پس حال نزد
نظر مسالک آنها بدتر از حال سابق خواهد بود و از جمله مستندات ایشان حدیثی است که شیخ ابن
بابویه در کتاب التوحید و نفی التشبیه و الجبر وارد کرده و الفاظش اینست ابی رح قال
حدثنا سمعة بن عبد الله قال حدثنا محمد بن عیسی قال قرات کتاب علی بن بلال
الی الرجل علیه السلام انه روی عن آبائک علیهم السلام انهم نهوا عن الکلام فی
الدین فتاول موالیک المتکلمون بانه انما نهی من لا یحسن ان یتکلم فیه فاما من
یحسن ان یتکلم فلم ینهه فهل ذلک کما تاولوا ام لا فکتب علیه السلام المحسن و غیر المحسن لا یتکلم
فیه فان اثمه اکبر من نفعه و تصدیق نقیضه آنچه بالا گفتیم از مطالعه کتاب احتجاج طبرسی
تواند شد عبارته بن نثران الذی دعانی الی تالیف هذا الکتاب عدول جماعة
من الاصحاب عن طریق الحجاج جدا و عن سبیل الجدال و ان کان حقا و قولهم ان
النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الائمة لم یجادلوا قط و لا استعملوه و لا للشیعة

اجاز

اجازوه بل نهوهم عنه و اعابوه فرایت عمل کتاب یحتوی علی ذکر جمل من محاوراتهم فی
الفروع و الاصول مع اهل الخلاف و ذوی الفضول قد جادلوا فیها بالحق من
الکلام و بلغوا غایة کل مرام و انهم انما نهوا عن ذلک الضعفاء و المساکین من اهل
القصور عن بیان الدین دون المبرزین فی الاحتجاج الغالبین لاهل اللجاج فانهم کانوا
ماموریین من قبلهم بمقاومة الخصوم و مداولة الکلوم فعلت بذلک منازلهم
و ارتفعت درجاتهم و انتشرت فضائلهم انتهت عبارته بالفاظه و حال این طبق
نظر بروایت ابن بابویه صدوق امامیه بر دانشمندان اولی الابصار مخفی نخواهد بود و لیس هذا
اول قارورة کسرت فی الاسلام اقول تصنیف و تالیف کار هر کس و ناکس نیست غبی ملبد را باعث
بر ذکر مذهب جمعی دیگر درینجا که بمحل محض است چه شده و با قطع نظر از آن حدیثی که از جمله مستندات
آن جماعت ذکر نموده در آن فقره فان اثمه اکبر من نفعه موجود است و دیده متعصب
دیده آن کور سواد با آن نرسیده یا دیده و دانسته چشم پوشی از آن نموده بحر حال فقره مشعر
اشاره بآیه کریمه و لا تسبوا الذین الایه و حال آن حدیث هم آیل و راجع بسوی مضامین احادیث
سابقه مذکوره میباشد که محسن و غیر محسن که در دار التقیه کلام در دین نکنند که در آنجا اثم آن اکثر از
نفع آن خواهد بود و باعث تعرض ائمه علیهم السلام خواهد شد نه اینکه کلام در دین علی الاطلاق
ممنوع باشد دار التقیه باشد یا دار الایمان و این خود ظاهر است که اگر کلام در دین علی الاطلاق
غیر مجوز باشد بنای دعوة الی الاسلام که اهم المهام است از بیخ بر کنده شود و امر بالمعروف و نهی عن

المنکر که حکم بآن شده و مدوا رو بهت را مضمحل و عاطل کرده و در عبارت احتجاج که بعینها نقل کرده
موجود است فرایت عمل کتاب یحتوی علی ذکر جمل من مخاورات ائمتهم فی الفروع والاصول
مع اهل الخلاف فی دوی الفضول قد جادلوا فیها بالحق من الکلام وبلغوا غایة کل مرام
انتهی که صریح است در اینکه ائمه علیهم السلام با اهل خلاف مجادله بالحق کرده اند پس چگونه تواند بود
که کلام در دین علی الاطلاق غیر مجوز باشد این تیره درونان بسوء فهم خود روی کاغذ را مثل روی
خود سیاه ساخته اند و مصداق لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم
اذان لا یسمعون بها ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا گردیده و نفهمیده
که کلام در دین بسبب علو منازل و ارتفاع مدارج میباشد نه بعث خطر به ولیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام از قدیم مقلدان و مقلدان سینه سینه رهرو بادیه اعتساف بوده اند خصوصیت
آن سوق ضلالت ندارد قال المعتوه مقلد المستوه چون معلوم شد که زید در مذهب خود بهر حال
مستوجب حد و تعزیر است اکنون حال از و علمای اهل حق باید پرسید علامه دهلوی نور الله
ضریحه در جواب بعضی سوالات بعد از انکه از کتب فقهیه نقل کرده که هر گاه رافضی سب خلفای
راشدین کند مستحق قتل بشود و میفرماید قاذف عائشه رضی الله عنها و ساب صحابه رضی الله عنهم
مرتد است او را پیش قاضی برده بشهود اثبات قذف و سب نموده بقتل باید رسانید بحکم
حدیث صحیح من بدل دینه فاقتلوه و اینهم رای آن است که قصاص از قاتل دفع شود و الا چو
شخصی بگوش خود این کلام شنیع را بشنود تکلم بکشد عند الله ماخوذ نمی شود اما عند القاضی اگر شهود

مترددم

نجم

معتبر ندارد مستوجب قصاص خواهد گشت و همین است حکم خوارج و نواصب که اگر قذف و سب نمایند
انتهی بلفظ المقدس و هر گاه مستفتی خود اظهار کرده که زید مثل شیعیان که در واقع دشنام
متکلم شده و اینهم نوشته که مسلک زید عدم طیب ولادت و عدالت صحابه است یعنی قائل
نیست پس مطابق روایات فقهیه قابل قتل باشد زیرا که حالیا حاجت باقامت شهود و ثبات
باقی نمانده و بحمد الله تعالی که دشمن بپای خود آمده بگور بخلاف عمر که او باعتقاد خود در حق
امیر المومنین رضی الله عنه مثل شیعیان مصرح نشده و مثل مشهور است که ایلچی را زوال نیست اقول
جمله اقوال این شتر بی مهار مثل گوز شتر است بیهوده میبر آید و کفر بجا از دهان نحسش میریزد
فهلا انا اتوجه الی کسر فقراته و ابطال هفواته قوله چون معلوم شد که زید در مذهب خود
بهر حال مستوجب حد و تعزیر است اقول چون ظلم و عدوان خلفای جور و سوء عاقبت و
بدی انجام انها عنه و لعن نمودن خدا و رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام آنها را اجمعین و امر نمودن خدا
و حضرات معصومین شیعیان را بلعن آن نابکاران از آیه و انی بداء و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس
و حدیث نبوی جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و حدیث ان ناسا من اصحابی
یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقال انهم لن یزالوا مرتدین منذ فارقتهم
الحدیث کما فی صحاح السنیه و خطبه شقشقیه علویه و رساله اعتقادیه رضویه باشد ثبوت تابت
پس جناب مستفتی دام ظله و هر کسیکه ملاعین که انه و اضراب و احزاب آنها را هدف سهام لعن و ملامت ساخت

وخواهد ساخت عامل بکتاب و سنت و ماجور باجور لا تحصی و مثاب بثواب بی انتها میباشد و خواهد بود
واین جاهل و اذنابش که کجروی را شعار و دثار خود ساخته پیروی و اقتدای شیطان رجیم
میسازند و دشمنان خدا و رسول را دوست میدارند خارج از دایره ایمان بهر حال شده
و تعزیر و نکال را سزاوار میباشد. لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون
من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم قوله
اکنون حال او نزد علمای اهل حق باید دید اقول در سابق تفصیل بر وجه تمامتر تبیین شده که
تعبیر سنیان بحق تعبیر الشی باسم ضده میباشد فتذکر قوله علامه دهلوی آه اقول تعبیر جاهل دهلوی
بعلامه دهلوی هم از قبیل تسمیه زنگی بکافور است و وساوس او بوساوس برادر کوچکش حضرت ابلیس
مانا است و یاد کردنش بخطاب شیخ نجدی سزا فعلیه ما علیه و تفسیر جهالت و بیان پاره از مکائد آن
کباد ملعون در سابق گذشته فانظر ثمه و لا تکن من الغافلین قوله قاذف عایشه و ساب
صحابه مرتد است او را پیش قاضی برده بشهود اثبات قذف و سب بر و نموده بقتل باید رسانید
بحکم حدیث صحیح من بدل دینه فاقتلوه اقول اولا بر سر مراد شیخ نجدی علیه ما علیه از
مرتد در اینجا چیست اگر مراد کافر گرفته پس دلیل او منطبق بر مدعی نیست و استدلال او بحدیث
من بدل دینه که بحق مرتد که اخص از کافر و قسمی از او میباشد وارد است صحیح نخواهد بود و اگر جاهل
مذکور از مرتد مرتد اصطلاحی مراد گرفته پس قاذف عایشه ملعونه و ساب منافقان صحابه ملاعنه را که
مفطور بر تشیع باشند آن جاهل مذکور مرتد اصطلاحی نمیتوان گفت و هیچگونه اطلاق ارتداد در اینجا نمی آید

چرا ارتداد

چرا ارتداد که عبارت است از کفر طاری علی الایمان و الکفر بعد الایمان و الرجوع عن الایمان من انحا
نحو من الانحاء آنجا ثابت نمیشود نه از روی لغت و نه از روی عرف و هم تبدیل دین و مذهب نیز
از ایشان بوقوع نیامده پس کلام مهمل مهمل است با این نادانی ادعای همه دانی و تسمی او بعلامه
عجیب است و غریب و حقیقة الحال اینست که بر ساب مرتدین صحابه که مصداق لن یزالوا مرتدین
میباشند و بر قاذف عایشه مرتد که خروج بر امام زمان نموده باعث خون ریزی لکوک مومنان
مسلمانان و سبب فساد فی الاسلام و باعث سوء عصابه اسلام گردیده هیچگونه اطلاق دو وجود مرتد نمیتوان نمود
و سب شخص که بقصد خوشنودی خدا و رسول و اهلبیت باشد با قطع نظر از آنکه فی نفسه باعث اجر
جزیل است بموداي انما الاعمال بالنیات موجب کمال ایمان میباشد نه سبب کفر و ارتداد
آری مصداق حدیث من بدل دینه فاقتلوه سنیانی که سب شخص نمایند بر غمش متولی شد
و ثانیا این قول مثل بول او در ثبوت جهالت او بند مت عوف و کتب نحله خودش بس است چه
کتب معتمده سنیان مصرح است که سب و شتم جناب رسالتمآب که بقصد ایذای آنحضرت صلی الله علیه
و آله باشد کفر است و ما لا کذلک فلا کذلک و همچنین سب و تعیض صحابه بحیثیت صحبت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله کفر است اما سب و بغض آنها بسبب امر آخر پس کفر نیست فی الصواعق المحرقة
لابن الحجر و الضابطة ان کل شتم قصد به اذی النبی صلی الله علیه و سلم کما وقع
من عبد الله بن ابی کفر و ما لا فلا کما وقع من مسطح فی قصة الافک و ایضا فیه فبغض
الصحابة کلهم و بغض بعضهم من حیث الصحبة لا شک انه کفر و اما سب بعضهم او بغض بعضهم

لامر اخر فلیس بکفر حتی الشیخین انتهی موضع الحاجة من کلامه پس بموجب تصریح اکابر سنیان
قذف و سب عایشه منافقه و منافقان صحابه علیهم علیهم من حبث النفاق و الظلم که بقصد ایذای پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بحیثیت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست کفر نباشد اجهل دهلوی که بخلاف
ضابطه منضبطه اکابر خود متفوه شده بکفر بجا ارده آن محبین نجبه فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
بالجمله موالیان اهلبیت علیهم السلام که سب و نقص ملاعنه مذکوره که بحکم نفاق و ارتداد اوانده و اعادی جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و اهلبیت اطهار او میباشند چون بجهت رضا و خوشنودی آنحضرت
صلی الله علیه و آله پس بلاشک اولیای خدا و رسول و اهلبیت و ماجور و مثاب و مصداق الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون هستند و اجهل دهلوی که برخلاف فتوای اکابر خود متصدی
فتوی نویسی شده از دین اسلاف خود برگشته مورد و من یرتدد منکم عن دینه فقد حبط
عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین و اخراث اذنابش مصداق الا ان حزب الشیطان
هم الخاسرون گشتند و در مذهب خود بهر حال مستوجب حد و تعزیر شدند **قوله** و هرگاه مستفتی
خود اظهار کرده که زید بتبل مستهجن که در واقع دشنام است متکلم شده و نیز نوشته که مسلک
زید عدم طیب ولادت و عدالت صحابه است یعنی ناقل محض نیست پس مطابق روایات فقهیه
قابل قتل باشد آه **اقول** در قول سابق ایم تفصیل گذشت که جناب مستفتی بتکلم تبل مستهجن
بحق مولیان ادبار حب مسلک سنیان و تصریح اکابرایان که سب الصحابة و بغضهم لا مر
آخر لیس بکفر حتی الشیخین غیر مواخذ و موافق مذهب خود بلکه در واقع ماجور و مثاب بن قول الکن

یعنی نماید و بیدا رنده بقصد ایذای
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

شقی که مستفتی مطابق روایات فقهیه قابل قتل باشد مغلطه و بی اصل و افترا و کذب بحت و دلیل
جهل او بمذهب خودش میباشد پس او و اخراب و کبور او بهما بجناب امیر و جناب سیده علیهما السلام
مرتد شدند قابل قتل باشند قاتلهم الله انی یؤفکون و چون نیک تامل کرده شود واضح گردد
که این اشقی الاشقیا از منطوق وجوب توقیر العلماء ورثة الانبیاء و علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل چشم پوشیده در صدد تجویز قتل علما و سادات که ورثه انبیا و مثل انبیا میباشند
و در بی هدم اساس دین مثل اس اس الدین امام ششم خود میباشد و هو منه لیس عجب چه اسلاف
اجلاف او پاره جگر خیر البشر را که بهترین ورثه انبیا بود بلاوجه شرعی و عرفی شهید نموده جهنم را ماوی و
مآب خود ساختند فلعنة الله علیه و علی اسلافه **قوله** بخلاف عمر که او باعتقاد خود در حق امیر المؤمنین
رضی الله عنه بتبل مستهجن مصرح نشده و مثل مشهور است که الحجی را زوال نیست **اقول** بیهوده گیرها
این بیهوده بافی ندارد و این فقرات او نیز غیر محصل المعنی است عمر ملعون اگر باعتقاد خود بتبل مستهجن
مصرح نشده بیان سازد که باعتقاد کدام ناکس مصرح شده غالبا باعتقاد شیطان رجیم که در جسم عمر
حاجت و خیمه حلول دارد تصریح آن نموده باشد فلعنة الله علی الحال و المحل و اینهم بگوید که الحجی
الحجی کیست و کدام کس او را ابدا البواز فرستاده و اعتقاد فرقه امامیه حق که از غیر فرار است الله الغالب
علیه السلام بر موافق و منافق مخفی نیست **قال** المعتوه مقلد المستفتی من بعد مقتحم است که مستفتی
در نفی وصف عدالت و طیب ولادت معاذ الله بعضی اصحاب کبار که بنا بر زعم باطل او اعدای اهلبیت
اطهار علیهم السلام بوده اند رعایت معتقدات و مرویات مذهب خودش نموده یعنی سلب این دو وصف

من حیث المجموع مخصوص بجماعتی از صحابه است لکن نفی صفت عدالت و وثوق بانفراده کس عموم حقیقی
وسیع است که حضرت سلمان فارسی و امثال ایشان را که از سانحه ارتداد سالم بوده اند نیز فراگرفته اما
سلمان پس از آنکه ملا محمد تقی مجلسی در رساله فارسیه که تا بابید اهل تصوف و تزییف اقوال و اعتقادات
ملا طاهر قمی صوفی کش نوشته و پدر بزرگوار مستفتی در کتاب شهاب ثاقب اقرار بست آن مجلسی نکو
کرده آنجناب را با دیگر بزرگان از اصحاب اسرار ائمه علیهم السلام نزد علمای ظاهر خود که از چاشنی تصوف
بی بهره اند مجروح مینویسد و میگوید بلکه همه متفق اند که این طریقه اهلبیت رسول خدا است صلی
الله علیه و آله و سلم ولکن چون راهی است بغایت صعوبت همه کس را باین راه تکلیف ننموده اند
و جمعی که خواص و حواریین ایشان بوده اند باین راه ارشاد فرموده اند بلکه همه را تکلیف فرموده اند
چنانچه بر بصیر مخفی نیست ولکن بعضی تحمل این مشقتها نموده و بسعادت ابدی فایز گشتند مثل
رشید هجری و کمیل بن زیاد نخعی و سلمان و ابوذر و جابر جعفی و غیر ایشان اصحاب اسرار ائمه هدی
که علمای ظاهر از جهت عدم ادراک احوال ایشان حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند
چنانچه بر متتبع مخفی نیست و فی هذه العبارة نبأة لمن استبشر و عبرة لمن اعتبر و دفع
لمطاعن آخر اما حال بعضی دیگر از اصول موضوعه مستفتی پس از آنکه صدوق طائفه شیخ ابن
بابویه قمی در علل الشرائع باسناد خودش از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند
قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة سماک بن خرشة انتهی

مختصر

مختصرا پس بنا بر زعم عموم مجتهد کما لا یخفی علی ناظری مکاتبیه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای
اثنا عشریه از مقبولین شمرده شده اند مصداق فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس
المصیر یا طالع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از مذهبی که حال اهل این
خاتم پیغمبران در آن مذهب چنین باشند کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح
و ستایش ستوده باشد حضرات مشتغین آنها را مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و
یک دو کس را که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اثبات بهم رسانیده
باشند و در حق شان چنین روایات و قیل و قال در اشتهار باشند خوشا بحال متشبثین ائمه علیهم السلام
که با وجود اعتقاد بجسمیت و اجوف و صمد بودن او تعالی تمویهات واهیه و تأویلات رکیکه که صماخ فطن
لبیب آنرا بر نمی تابد بر یکی از ایشان معدود نزاران مدح و ستایش باشد و از مرتبه جلیله آنها هیچ
نکاهد و از اینجا طعن و تشنیع جناب فضیلت انتساب مولوی حسین علیخان در جواب ایضاح
مطابق احادیث معصومین کما سیجیء فی الخاتمة ان شاء الله تعالی برجای خود رسیده و بر متتبع خود قرار
میگیرد و محض انتقام است که اهلسنت مرتبه صحابیت را اشرف تریاق سموم معاصی میدانند که بکثرت
صحبت آدمی را خباثت سالها بس مع الایمان ماحی جمیع سیئات است اگرچه صد ساله باشد در هیچ یک عمل
قبیح تفسیق و تکفیر صحابه نباید کرد و اگر مثل آن از احادیث بفعل آید البته مستحق ذم و عقاب میشوند
انتهی و بعد اغماض نظر از بحث در امور مذکوره و لاف و گزاف ایشان در نقل مذهب سنیان و
قطع نظر از آنکه مطابق روایات عجیبه امامیه نفس التشیع ماحی جمیع سیئات و ثواب متعه که محض حظ

نفس و شهوت رانی است از کجا تا کجا رسیده که در یک دو ساعت جمیع منازل شهادت و اثبات
و وصایت و ختم نبوت برای متمتع طی میشود و از بدیت ولای اهلبیت علیهم السلام بقلوب بعین
نحو ترین وجوه از ان ثابت میکرده و کثرت ولادت بلا که بدولت متعه ظاهر می انجامد و قیمت
ظاهر که شیعه این اعتقاد را انتساب نه به متبعین ایشان دارند که تصریح کفر و شرک ایشان
از ائمه علیهم السلام در عمده کتب معتمده مثل مصنفات و مرویات محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابن
بابویه قمی و امثال اینها جا بجا ثابت است بلکه بر تقدیر که این امور برای چندی از اشخاص زیاده
مرتبه کمال و اخلاص شان از همه زیاده تر است کما مرت الیه الاشارة فی الرسالة
السابقة بخلاف اهل سنت که بیان محامل صحیحه و تاویلات سدیده ایشان در باب اصحاب سید المرسلین
است که مع الایمان کما نقل الفاضل المذکور رفتند بر صحبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که
بالاتفاق از جمیع امم بهتر و افضل تر است فائز شده اند و باظهار اکابر امامیه اگر یک امر برای مومنین
دال بر طهارت و نزاهت باشد و منافی بر خلاف آن دال اترجیح باید داد و هر گاه علوم امت
چنین متعهد است باشد اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که قران مجید بصدق و صلاح ایشان
ناطق است و بلا شبهه از خواص امت اند و منافی اموال ایشان دال بر اخلاص و ایمان است و
یکی از ان بر تقدیر تسلیم دلالت بر فسق ایشان میکند چرا محروم از تاویل خواهند بود و این
تاویل هم تا بهمانجا است که ان صحابی از دائره ایمان و اعتقاد توحید و نبوت خارج نباشد و
در اعمال و افعال و فهم معانی قران و حدیث باهش نلغزند در حق کسانیکه توحید باری تعالی که اصل

الاصول



الاصول است خفی است بر هم زنند و او را جسم خالی و صمد اعتقاد کنند نعوذ بالله من ذلک و از ینجا
دریافت شد که سر رشتی ملاحده و مشرکین که فقط برای طلب دنیا و جلب منافع در پرده اتباع
ائمه علیهم السلام مختفی شده بودند و غیر از اضلال و تلبیس مردم کاری نداشتند و فیض صحبت کذائی
ائمه علیهم السلام را که بلا شبهه از درجه صحبت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم کمتر بوده تریاق سموم
معاصی بلکه تریاق سموم کفر و شرک صریح دانستن مخصوص بحضرات نفوس قدسیه امامیه است لیس
لغیرهم نصیب فی ذلک هو الحرز المتین نمیدانم که مجتهدین و محدثین امامیه با جدی
عز و جل چرا افتاده که اعدا اعادی دلایه پیشوائی خود بر چیده و اساس اصول و فروع خود را بروایات
مفتریات آنها گذاشته اند کما لا یخفی علی المتتبعین الماهرین اقول هرزه درائی این هرزه
درا سر بآسمان کشید چون این تطویل لاطائل او بنجر جمیع و خرج زبانی راجع بامری دیگر نیست
حالش در نقض فقرتیش واضح میگردد که جهت قوله من بعد محتجب نماند که مستغنی در نفی وصف
عدالت و طیب ولادت معاذ از بعضی صحابه کبار اقول حال جهل و ظلم را اهلبیت نبوت و حال جبن و
تولی عن الزحف کو نکی منافقان صحابه که اظهر من الشمس و ابین من الامس میباشد قابل خفا و حقفا
نیست کتب حدیث و تفسیر و تواریخ سنیان از ان مملو است پس بجو ناکسان از تعبیر الصحابه کبار کردن
اگر کبار نباشند بلکه اگر نیکتر هم روند تعبیر مذکور عشر مدید جرات یهود و نصاری میکرد و چه ریحوت
آنها میتوانند گفت که هر گاه حال صحابه کبار رسول مختار بر انهمنوال باشد حال اسلام و دیگر مسلمانان
چه خواهد بود قوله که بنا بر زعم باطل او اعدای اهلبیت اطهار علیهم السلام بوده اند اقول اهم

واقعی را از عموم باطل گفتن کار این جماعت غصب فدک و غصب خلافت و اخذ بیعت بجبر و اراده
سوختن خانه هدایت کاشانه جناب سیده و انداختن در بر ان معصومه و تشاجر ابو بکر ملعون
با جناب بتول در قرص الرسول و فرمودن جناب موصوفه والله لادعون الله علیک و
تکلم نکردن جناب سیده علیها السلام با آن عدو خدا و رسول بعد از این مدت العمر و وصیت
کردن بانکه ابو بکر و عمر بجنازه آن معصومه حاضر نشوند با انکه خواندن نماز جنازه وظیفه خلیفه وقت
بود و کل ذلک فی الصحاح السنیة و تفاسیرهم و تواریخهم آیا امر عموم باطل است یا امر
واقعی و صاحبان انصاف خدا را حاضر و ناظر دانسته بگویند که منشا این امور محبت است یا عداوت
پس این باطل کوش بزعم باطل خود که امر واقعی را از عموم باطل گفته جهل یا تجاهل است ذلک
هو الخسران المبین **قوله** اما سلمان پس از انکه ملا محمد تقی مجلسی در رساله فارسیه خود داه **اقول**
این مخبط که خلط مبحث بطمع مغالطه اهل ایقان و نصب دام تزویر برای صید ضعفای اهل ایمان
میسازد تا باشند که آب رفته بجایش باز آید طرفه بلیدی است که با انکه خود ملای مذکور را موید
اهل تصوف و مزیف اقوال علمای امامیه مینویسد و امامیه را صوفی کش میگوید باز بمواجهه فرقه
حقه امامیه بنای استدلال خود بر کلام ملای مذکور که هنگام میل الی التصوف گفته میسازد و
نفهمیده نمی فهمد که این استدلال خارج از طریقه استدلال است آیا نمی بیند که اگر کسی بقول و فعل
عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب که قبل از اسلام لسانی ظاهری بتان را سجده میکرد و خمر و میتة ما اهل به
لغیر الله علی الاعلان میخورد در اسلام و اهل اسلام را ناشر میگفت استدلال بحقیت شرک و کفر و بجود

اهتمام

اهتمام و علت تحریم میته قایم سازد نزد ارباب عقل و فهم استدلال مستدل مذکور بجا و بر محل خواهد بود
یا بیجا و بی محل و خارج از طریقه استدلال بالجمله اقوال ملای مذکور هنگام میل شان الی التصوف
استناد را نشاید و مستدل آن معدود در عداد مجانین میباشد و الطف آنکه از عبارت مذکوره علما
ظاهر از جهت عدم ادراک احوال ایشان حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند بر تقدیر تسلیم تسکین
بسوی ملای مذکور با قطع نظر از انکه عبارت مذکوره مجمل است مجروحیت حضرت سلمان رضی الله عنه
در واقع و نفس الامر لازم نمی آید فضلا عن عدم العدالت والوثوق ابن کیاد و اخوانش مصداق
یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم مورد واتبعناهم فی هذه
الدنیا لعنة و یوم القیامة هم من المقبوحین میباشند **قوله** پس بنا بر زعم عموم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتیبه خیلی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثناعشریه از مقبولین شمرده شده
مصداق فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر باطماع زخارف دنیا
و تارک مثوبات عقبی بوده باشند **اقول** این ترددسوق جهالت با هیچ مبلغ علم تاکید داشتن باز در
تالیف چه ضرور بود که تا حال از مسلک و شوارع مناظره با بلد محض است و الا او را لازم بود که موجود
بودن مقبولین صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آن وقت و من بعد قرارشان یا کرده فارین
بر مبنیه مقبول ثابت مینمود و بعده زبان طعن نسبت با آن مقبولان خدا و رسول میکشود و در خط
القضا و از کجا که مقبولین صحابه در آنوقت موجود بودند و همراه فارین فرار نمودند محتمل است که
بکدام غار رفته در آن غزوات همرکاب سعادت انتساب نباشند و یا اگر شریک سفر باشند جناب

رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنها را قبل از فرار شیوخ ثلثه و اذناب شان فی کاری امور فرموده
بجائی فرستاده باشند و احتمالات دیگر هم هست و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
پس محض بمجرد حکم بفرار مقبولین ثلثه کردن کار این شیطان است فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین و ثانیا علی تقدیر فرض المحال که فرار ابوبکر و شقیق زیاده
کوهی ثالث با لخبر ایشان نقل که فرار ایشان لاعنه گناه کبیره و سبب انهزام مسلمین و موجب قتل جمع
عظیم اکابر مؤمنین گردیده و که فرار دیگر نجارکان که بنا جاری و برا موتیان ادبار گرفتند
هر گاه ثلثه ذوی الاذناب باریش و فرش کذائی که نزد سنیان اشجع و اعلم و اورع و افضل
ناس میباشند فرار من الزحف و تولی ادبار نموده دیگر نجارکان که نزد سنیان متصف
باین صفات نمیباشند و با تباع آنمولیان ادبار فرار نموده باشند در که ایام تمارس بمودای حدیث
صحیح من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها وزر و بال فرار دیگر نجارکان
هم را اعناق ثلثه ذوی الاذناب میباشد و هر واحد از ثلثه مصداق فقد باء بغضب من الله
و مأویه جهنم و هم طامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی میباشند نه دیگری و نیز شوت
قیاس این سنیان تقلا اول من قاس و اینجا قیاس مع الفارق میباشد فخر رازی در تفسیر کبیر
تصریح نموده که فرار صحابه کبار کبیره و سبب انهزام مسلمین بوده حیث قال اعلم ان هذا الذنب
لا شک انه کبیرة لانهم خالفوا صریح نص رسول الله صلی الله علیه و سلم و صارت
تلک المخالفة سببا لانهزام المسلمین و قتل جمع عظیم من اکابرهم و معلوم ان کل ذلک

دیگر

من باب الکبائر و ایضا ظاهر قوله تعالی و من یولهم یومئذ دبره یدل علی کونه کبیرة
انتهی موضع الحاجة من کلامه و فرار شیوخ ثلثه سنیان از زحف و تولی ادبار آنها
از غایت اشتهار محتاج بیان نیست لکن برای کون نفس سامع ذکر روایت مناسب نمود
فی ازالة الخفاء علی ما نقل عنه عن عایشه قال ابو بکر لما جال الناس عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم احد کنت اول من جاء من بعد فاذا انا
برجل اعتنقنی من خلفی یرید رسول الله اخرجه الحاکم انتهی و در کنز العمال
علی ما نقل عنه که عایشه گفت هر گاه ابوبکر روز احد را یاد میکرد میگریست انتهی و فی التفسیر
الکبیر ان من المنهزمین عمر و منهم ایضا عثمان هرب هو مع رجلین انتهی و عمر و اصف
اتصاف بکذب و غدر و خیانت بغا و الکذ و قد تصدیق خود اقرار بفرار خود نموده فی الدر
المنثور للسیوطی حکایة عن عمر علی ما نقل عنه قال لما کان یوم احد هزمت
ففررت حین صعدت الجبل و لقد رأیتنی انزو کانی اروبة انتهی فی القاموس
الاروية بالضم والکسر انثی الوعول و فی الصراح اروبة بالضم و التشدید بز کوهی
ماده انتهی مخفی نماند که بملاحظه عبارت در منثور که مشعر اقرار عمر بفرار خود و ش میباشد لطیفه
بخاطر گذشت که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگرداند و ذکرش باعث اهتزاز طبع احباب
و موجب خاطر اولی الالباب خواهد بود و آن اینکه چون حضرت خلیفه ثانی بون اسم جبل نخستان
زبون تا ثبت فطری و تحت جبلی داشتند تشبیه خود بماده بز کوهی فرموده کانی اروبة

گفتند و کافی و علی از زبان شریفش بر نیاید چنانچه حال حضرت هارون مشابهت بحال پسر هارون ثانی که
که منظور تربیت بود پدرش بشورای وصوابدید ندمای خود بش او را امر بتعلم و درس گرفتن
شاهنامه که مشتمل بر حکایات جنگ و جدل و مردانگی است ساخت تا باشد که بخواندن کتاب مذکور و
مداومت حکایات جنگ و جدل و مردانگی از ثبات بهره گیرد هر گاه آن بدبخت از تعلم و خواندنش فراغت
یافت بخدمت ملک معروض شد که شاهزاده تمام شاهنامه را خوانده و یاد گرفته ملک او را
پیش خود طلبید پرسید که شاهنامه را خواندی عرض کرد بلی ملک گفت پاره از آن بخوان
آن بدبخت ازلی که ثبات جبلی داشت این شعر را بخواند • منیژه منم دخت افراسیاب • برهنه ندیده تنم آفتاب
با بجمله خلیفه هارون یادگار آن مخنث دون هستند که ذات شریف هم در وقت سیاه خود
بجز کلمه کافی او و تیز زبانش را آشنا نکرده و لنعم ما قیل شعر آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه • و میتواند شد که خلیفه هارون از تعبیر خود بماده بز اشاره بعدد قرار
خود از ضعف نموده باشند یعنی عمر که مخنث و بیزد مثل ماده بز کوهی است پای ثبات و قرار
در معرکه مردان کار از کجا آرد زنان و مخنثان را با جنگ چه کار کار عمر از بس تولی و ادبار است
کار زار با کفار عمر را در فرار از ضعف معذور دارید و شماتت بآن برد کنید و علی کل حال آن مخنث
خبیث را از ضرب و زره مردان دین شیعیان امیر المومنین مفری نخواهد بود و بهر حال طوق
لعنت بگردنش و کردن تا بحشر خواهد بود اولئک حزب الشیطان الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون و از اینجا ثابت شد که سر پستی منافقان و مولیان ادبار که

محض برای طلب دنیا و جلب منافع که آیه تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة بآن
مبنی است در پرده صحبت و صحابت پیغمبر آخر الزمان محقق شده بودند و بجز فرار و تولی و ادبار
و اضلال مردم کاری نداشتند و صحبت و صحابت کذائی را که آغازش نفاق و انجامش ارتداد است
تریاق سموم معاصی بلکه تریاق سموم نفاق و ارتداد دانستن مخصوص نفوس خبیثه سنیه است
لیس لغیرهم نصیب فی ذلک ذلک هو الخسران المبین نمیدانم که فرقه ضاله سنیان
با خدای عز و جل چه افتاده که اعدا اعادی او را به پیشوائی خود برچیده و اساس اصول و فروع خود را
بر اقوال و افعال آنها گذاشته‌اند کما لا یخفی علی الماهرین قوله نعوذ بالله از مذهبی که حال
حوارئین خاتم پیغمبران در آن مذهب چنین باشد آه اقول هرزه درائی این شیطان هرزه
در از حد گذشت که فارین و کاذبین و غاوین و خائنین و مارقین و قاسطین را حوارئین
خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله می نامد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم غالبا این اجهل
از معانی الفاظ مبتدا و اسم خبر خبری ندارد و فی القاموس الحواری الناصر او ناصر الانبیاء و فی الصراح
الحواری یاری دهنده و فی المنتخب حواری بالفتح و تشدید یا یاری دهنده و فی المهذب
حواری یاری دهنده پس اگر اعانت و یاری دادن پیغمبر همین است که پیغمبر خدا را بهنگام اشتعال
نائره کار زار در میان اعدای بیشمار گذاشته پشت باعدا دهند و تولی و ادبار نمایند و جانهای
تلخ خود را از جان شیرین پیغمبر خدا عزیز دارند و خود راه فرار پیمایند و پیغمبر را که تنها با اعدا بسیار
البته مولیان ادبار را حوارئین گفتن می سزد ورنه که خنزیر بدهن در دهن گو نعوذ بالله از مذهبی که

و آن مذهب چنین ناکسان را که حقتعالی در محکمات خود تحقیق نشان فرموده باشد و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر و جناب صادق الصادقین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله تحقیق نشان فرموده باشند ان ناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحابی اصیحابی فیقال انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث کما فی المشکوة و غیرها من صحاح کتب سنة و انها بودای جهز واجیش اسامة لعن الله من تخلف عنه ملعون ابدی تخلف از آن جیش شده باشند حواری خاتم الانبیا قرار دهند لعنة الله علی الکاذبین قوله کسانی را که حقتعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام ستوده باشد اقول ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون ای بیحیایان و از خدا نترس حقتعالی در محکمات کتاب مجید خود فراریان و اذناب آنها را کجا ستایش کرده و بکدام ستوده آیا آیه محکم و من یولهم یومئذ دبره الآیه و آیه وافی هدایه ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و نیز آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و نیز آیه ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون و فاسقون مدح فراریان است و حق اینست که سوفسطائیت را علاجی نیست و قحت راه رمانی بالجملة فراریان و کاذبین و غادرین و خائنین که ائمه تو باشند ممدوح حقتعالی نباشند و کسانیکه ممدوح او تعالی هستند شیعه اثنا عشریه آنها را

مرتد نمی شمارند بلکه کسانی را که خود خدا آنها را مرتد شمار کرده اند شیعه نیز باتباع خدا و رسول آنها را مرتد میشمارند فقره لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم صریح است در اینکه خدا و رسول آنها را مرتد میشمارند و بعضی آیات را که اهل نحلات بتکلف در مدح منافقان صحابه قرار میدهند چون آن آیات محامل صحیحه دیگر دارد و استدلال ثنایی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گاهی قوله حضرات متشیعین اقول این خفی نیست بلبید از معنی شیعه و تشیع واقف نیست استعمال کی تقاضای مکر ساخته اظهار جهالت خود میکند کما مر مفصلا قوله خوشا بحال متشیعین ائمه علیهم السلام اقول بدا بحال مفترین و کذابین که منتسبان ائمه علیهم السلام را که امامیه اثنا عشریه باشند مجسمه قرار میدهند حال آنکه دامان اعتقاد ایشان از وصمت لوث تعظیم اکبر است تا آنکه رؤیت او سبحانه که مستلزم تجسیم است روا ندارند و حاشا و کلا که امامیه اثنا عشریه ایدهم الله تعالی بالطافه الخفیة والجلیة بجسمیت خدای یگانه اعتقاد داشته باشند سبحانک هذا بهتان عظیم آیا مفتری کذاب نمی داند که اهتمام در تنزیه خالق جل و علا از مشابهت او بمخلوقات و دیگر نقائص بمبالغه تمام میفرمایند ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در ترجمه الصلوة که برای طفلان بهندی نوشته میفرمایند می باید که خداوند خود را منزه داند از آنکه شبیه مخلوقی از مخلوقات باشد پس اکثر مجسمه اند از صوفیه تجسیم منتسبین ائمه علیهم السلام نمودن دروغ و افترا دادن است و نمیدانم که آن بیحیا از عیوب خانگی خود چرا چشم می پوشد آیا نشنیده اند که اکثر محدثین و مفسرین نحله با طایفه مجسمه بوده اند علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه مینویسد اکثر المجسمة هم الظاهریون المطیعون بظواهر

الکتاب فی السنة واکثرهم المحدثون انتهی پس عیوب خانگی خود بگردن دیگران بستن طرفه
حکایت است اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت ولنعم ما قیل چه دلاور است دزدی که
بکف چراغ دارد قوله وازینجا طعن و تشنیع جناب فضیلت انتساب مولوی حسین علیخان آمد اقول
با قطع نظر از آنکه عبارات این کج مج بیان که کنه مغز از هوای بطلیش قاصر است ملخصش اینست که
طعن جناب مولوی حسین علیخان بر سنیان باینکه اینها مرتبه صحابیت را مثل تریاق سموم معاصی میدانند
که صحبت یکساعت با جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله مع الایمان ماحی جمیع سیات است
اگرچه صد ساله باشد و بر هیچیک عمل ناقبیح تفسیق و تکفیر صحابه جایز نیست و ارتکاب مثل آن
از آحاد است باعث ذم و عقاب است بیجا است زیرا که باعتقاد امامیه هم بعض اصحاب ائمه علیهم السلام
باوجود اعتقاد جسمیت و اجوف و صمد بودن او تعالی مورد مدح و ستایش میباشند و از مرتبه
جلیله آنها هیچ نمی کاهد پس جواب این معارضه آنست که اولا تعریض بعض روایات داله بر فساد
اعتقاد بعض اصحاب ائمه علیهم السلام که قبل از شرف صحبت و صحابیت بآن معتقد بوده
باشند بیجا است که مقتدایان فرقه حقه امامیه ائمه علیهم السلام هستند نه اصحاب ائمه علیهم السلام
تا فساد عقیده آنها بر تقدیر تسلیم مضرتی بفرقه حقه بزعم او رساند بخلاف سنیان که مقتدایان
شان همان منافقان صحابه هستند و ثانیا اگر بالفرض بعض اصحاب ائمه علیهم السلام قبل از
صحبت و صحابیت مایل بعقیده فاسده بوده باشند بوده باشند لکن هرگاه بشرف صحبت
و صحابیت مشرف شدند اعتقادات فاسد آنها مبدل باعتقاد صحیح و ایمان آنها کامل گردید نه آنها

بعض

بعض صحابیت مورد هزاران تحسین و مدح شدند مثل منافقان صحابه جناب سالتمآب صلی الله
علیه وآله که بر نفاق و ارتداد مردند و مورد لعن و طعن گردیدند چنانکه فقره لا تدری ما احدثوا
بعدک دلالت بران دارد و ثالثا از عقیده فاسده امام خود حنبل و پیر دستگیر خود جیلانی و فرقه کرامیه
چرا چشم پوشیده زبان بیاوه گوئی گشاده و آن ناکسان همه بجسمیت خدا اعتقاد دارند
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا فی التفسیر الکبیر المسئلة التاسعة اطلق
اکثر الکرامیة لفظ الجسم علی الله قالوا ولا نرید کونه مولفا من الاعضاء وانما
نرید به کونه موجودا قائما بالنفس غنیا عن المحل واما مشائخ الفرق فقد اطبقوا
علینا بانکار هذا الاسم ولنا مع الکرامیة مقامان المقام الاول فلا نسلم انهم
ارادوا بکونه جسما بمعنی غیر الطول والعرض والعمق وکیف لا یقولون ذلک وانهم
یقولون انه تعالی فوق العرش ولا یقولون انه فی الصغر مثل الجوهر الفرد والجزء الذی
لا یتجزی بل یقولون انه اعظم من العرش وکلما کان کذلک کانت ذاته ممتدة
من احد جانبی العرش الی الجانب الاخر وکان طویلا عریضا عمیقا فکان جسما بمعنی
کونه طویلا عریضا عمیقا فثبت ان قولهم انما اردنا بکونه جسما بمعنی غیر هذا
المعنی کذب محض وتزویر صرف انتهی و در جامع الاصول نقلا عن صحیحی البخاری والمسلم
علی ما نقل عنه بروایت ابوسعید خدری حدیث طولانی مذکور است حاصلش آنکه جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله فرمودند که روز قیامت هرگاه مشرکین و یهود و نصاری بحکم خدا داخل جهنم

خواهند کرد و بعد باقی خواهند ماند موحدین که غیر خدا را پرستش نکرده اند پس تعالی پیش موحدین خواهد آمد
و صورت خود را خواهد نمود و خواهد گفت من خدای شما هستم پس مسلمین خواهند گفت که پناه می بریم
بخدا از تو ما بجای خود کسی دیگر نمی سازیم حقتعالی خواهد فرمود که آیا پیش شما آیتی هست
که بآن خدا را بشناسید خواهند گفت بلی آن برهنه کردن خدا ساق خود را باشد پس خدا تعالی ساق
خود را میکشاید چون آنها می بینند همه بسجده می افتند و چون سر را بر می دارند خدا را بهمان صورت
اولی می بینند و اقرار بخدائی او میکنند و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی هست علی ما نقل در وقت
گفتن دوزخ که خدا تعالی قدم خود را در دوزخ خواهد نهاد و نیز در مشکوة هست علی ما نقل عنه
قال رسول الله صلی الله علیه و آله رأیت ربی عز و جل فی احسن صورة قال فیم یختصم
الملاء الاعلی قلت انت اعلم فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی الحدیث
و در غنیة الطالبین دستگیر سنیان مذکور است آنچه محصلش اینست که اهلسنت اعتقاد میکنند که [illegible]
حقتعالی روز قیامت می نشاند پیغمبر خود را با خود بر عرش انتهی پس ای سنیان خدا نشناس لائق
تعریض و قابل لعن و طرد حنبل امام سنیان و دستگیر ایشان هستند نه اصحاب ائمه علیهم السلام
که بفیض صحبت و صحابت مهتدی شدند و محض مقام اینست که سنیان مرتبه صحابیت را اگر
تریاق سموم معاصی میدانند کر آنرا تریاق سموم ارتداد و نفاق نمیتوانند چراکه ارتداد و نفاق هادم
اساس صحابیت که رکن رکین آن موت علی الایمان است میباشند پس سموم سموم ارتداد و
نفاق و تولی عن الزحف را تریاقی کو و هر چند صحابیت حکم تریاق داشته باشد آیا تریاق فاروق

دم بلم

و هر و بایش نمی تواند شد و آنچه سنیان میگویند که بر هیچیک عمل قبیح تفسیق و تکفیر صحابه نباید کرد و
و اگر مثل این از احادیث نقل آید البته مستحق ذم و عقاب میشوند ظاهرا با دعای حفظ قران
آیه یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین
باید آنها نیست عایشه و حفصه علیهما ما علیهما بعمل یک فاحشه مستحق عذاب دو فاحشه باشند و تفسیق
پدران شان بعمل قبیح نموده شود ان هذا الشیء عجاب و اعجب العجاب اینکه بجا رکان
عوام بفسق و کفر مستحق ذم و کفر شوند و منافقان صحابه بنفاق و ارتداد و تولی او بار از زحف و
تخلف از جیش اسامه و ظلم بر عترت رسول مستحق ذم و عقاب نگردند و فاسق و کافر نشوند گویا جزای
اعمال مخلوق خدا باختیار سنیان است و خالق مطلق بدون آن دخلی نیست ورنه ظاهر است که بکدام
دو هواندار و وضع الشیء فی غیر موضعه و اعراض از داد و هی مظلومان با وصف نظم آنان
از خدای عادل متصور نمیشود ان الله لیس بظلام للعبید قوله مطابق روایات صحیحه امامیه نفس
تشیع ماحی جمیع سیئات است اقول تشیع که عبارت است از اعتقاد باصول خمسه و عمل بفروع سته
موافق ارشاد معصومین علیهم السلام بلا شبهه ماحی جمیع سیئات میباشد پس در ماحی بودن تشیع
کذائی جمله سیئات را کدام تعجب است بلکه مقام تعجب اینست که سنیان ادعای محو سیئات منافقان
و مرتدان و ظالمان عترت رسول و موالیان ادبار میسازند با آنکه آن مرتدان در حیات پیغمبر آخر الزمان
علیه و آله صلوات الله الملک المنان نفاق را کار بند شده اجتناب اینکه و تنها هنگام گرمی میدان در
میان اعدای لا تحصی گذاشته تولی عن الزحف که منهی عنه و کبیره میباشد نموده جهنم را ماوی و مآب خود

سانفتند و هنگام طلب قرطاس و اراده وصیت آنحضرت را که مصداق وما ینطق عن الهوی بود نسبت
بهجر و هذیان نموده رنجانیدند و بخطاب بر عتاب قوموا عنی تشریف یافتند و بعد رحلت آنجناب
ارتداد را شعار و دثار خود کرده دست از متابعت و تمسک ثقلین برداشته غصب حقوق اهلبیت
و احراق مصاحف کردند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
وما کانوا مهتدین **قوله** و ثواب متعه که محض حظ نفس و شهوت رانی است از کجا تا بکجا رسیده
آه **اقول** متعه محض حظ نفس نیست بلکه حظ نفس بطور مشروع بامتثال و اتباع حکم الهی است از آن محض
حظ نفس گفتن نفسانیت محض است بلکه راجع است باعتراض و طعن بجناب کبریا نعوذ بالله منه که او
تعالی محض حظ نفس را که مذموم و قبیح است مشروع فرموده و امر بآن در کتاب مجید خود فرموده فطالما
این بیدین در اینخصوص اقتفای آثار عمر بلکه ترقی بران بهتر می نماید که آن زیاده غی یا یقی
بپیغمبر و اعتراض بر محبوب خالق جن و بشر مینمود این مقتفی آثارش تا بلقی خدا و اعتراض بر خالق
ارض و سما مینماید که چرا محض حظ نفس را مشروع نموده فلعنة الله علی المقتفی والمقتفی
آیا نمیداند که در شریعت مقدسه رهبانیت ممنوع است و حظ نفس که خلاف شرع نباشد مجوز و
مامور به ورنه نکاح هم که حظ نفس و شهوت رانی است و فرقی در آن و در متعه بجز دوام
در آن و انقطاع در این نیست باید که بر مشروعیت آنهم طعن سازند در ارباب انصاف و یا کا
سبیل فی و اعتساف مخفی نیست که احکام شرعیه امور تعبدیه است در آن قیل و قال
چه دخل مگر آنکه این شقی اتباع و تأسی شیطان رجیم را شعار خود ساخته اعتراض بر خدای تعالی

ارنی

می نماید اگر کسی موافق قول موسوس ملعون بگوید که ثواب نکاح محض حظ نفس و شهوت رانی است از کجا
تا بکجا رسیده که یک نماز ناکح برابر هفتاد نماز عزب است بجوابش چه خواهد گفت بالجمله استبعاد
این موسوس دور از عقل و فهم در ثواب متعه ناشی از جهل یا تجاهل اوست باحادیث مذهب خود نیز
شاید ندیده و رندانه چشم پوشیده باحادیث ترغیب و ترهیب که شایع و ذایع بین الفریقین و مسطور
در کتب جانبین است نرسیده که ترانه اینچنین مزخرفات واهیه میسراید فی المشکوة عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر
وفیه ایضا عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین
یلتقیان فیتصافحان الا غفر لهما قبل ان یتفرقا رواه احمد والترمذی وابن ماجه
و در غنیه جیلانی در حق صائم عشره رجب بگوید دهو ممن یزاحم ابراهیم خلیل الله فی قبته
بن خاص و اتباعش بدیده بصیرت اگر داشته باشند ببینند که ثواب تزویج با حرائر که محض حظ نفس
و شهوت رانی است از کجا تا بکجا رسیده که متزوج بطرفة العین از گناهان کبیره و صغیره پاک و پاکیزه
و طاهر و مطهر میشود و با خدای تعالی ملاقات میکند در حالیکه از گناهان گذشته و آینده طاهر و مطهر خواهد
بود و اندرین صورت سنیان را لازم است که بالمره ترک صوم و صلوة و دیگر عبادات و اعمال خیر
نموده مدت العمر در شراب خواری و زناکاری سیما با مادران و خواهران و دختران خود بسر برده
قریب بموت نکاح با حره بکنند تا خدای تعالی را طاهر و مطهر ملاقات نمایند این نعوذ از ثواب متعه چه کم است تا
آن ثواب مصافحه را که سودن دست مسلمان است به بینند که از کجا بکجا رسید که مصافح در کم از چشم زدن

مغفور میشود بر آن نفوس سالیه سیاه را که قادر بر تزویج نباشند و تمام عمر فرزند خود را سفاح ود یکر د منهیات
خدا صرف نموده باشند کافیست که قریب بمرگ بلکه هنگام احتضار تکیه دم واپسین با مسلمانی مصافحه
نمایند و مغفور شوند و ثواب صوم ده روز رجب هم چه کم است که با آن مزاحمت حضرت ابراهیم خلیل الله
علی نبینا و آله و علیه السلام که از پیغمبران اولوالعزم هستند در قبه آنحضرت حاصل میکرد دلیس تشنیع
در متعه و استبعاد در ثواب آن با وصف موجود بودن این اخبار مذکوره در کتب معتبره کار عاقل
نیست یا رب مگر اینکه در پرده نشستن منظور خاطرش برهم شدن امر شریعت مقدسه و تشنیع بر اهل
اسلام باشد و حقیقت حال اینست که مرکوز خاطر خسران مآثر خلیفه ثانی بود پسر بابا لغ شیبان
زبون کج تانث و تخنث فطری و سرشت و آثار از رجال و او غذا ایش بود همین بود که بهر حیله که تواند
رجال را بطرف خود راغب سازد گاهی منع نکاح در پرده منع مغالات مهر نمود و از زنی ملزم شد
وگاهی تحریم متعه مشروعه بقول خود کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله و انا احرمهما
واعاقب علیهما کرده که بجد از دهان نجس خود ریخت و چون متعه نسبت بنکاح قلیل المونة و سهل
التیسر بود منع آن بشدت و غلظت نموده تخویف بضرب حد و رجم کرد مردم از ترس آن
خدا نترس حلال خدا را بر خود حرام ساختند چون نوبت بدینجا رسید که حلال خدا بخوف زاده حرام
حرام شد ائمه علیهم السلام حسب ترغیب مومنان بر احیای سنت پیغمبر آخر الزمان که کافری مرده ولی
امتان آن شده و مد نموده بود خواستند و بیان حسن آن و حث بر آن در رنگ احادیث
ترغیب که شایع و ذایع است فرمودند و خلاصه همچو احادیث آل و راجع بسوی کثرت و عظیم ثواب

ونهی نیست کرده همچو صورت که کدام لفظ شیطان رجیم بهستهء امر مشروعی را محض تشهی نفس خسیس خود
باین شد و مد حرام سازد که العیاذ بالله در جحیم کند و اذناب اخلافش حکم آن شیطان رجیم را تلقی
بالقبول نموده اعراض از حکم الهی نماید اگر کسی لعنت بران شیطان رجیم نموده احیای آن امر مشروع
سازد لا محاله مستحق ثواب عظیم خواهد بود و بالجمله بعد امعان نظر بر احدی مستتر نماند که این موسوس را
بتاسی مقتدایان سکانه و اضراب شان برهم زدنی شریعت مقدسه و درهمی احکام دین و اسلام
منظور است که اعتراض بر امور مشروعه میسازد و در احکام شرعیه قیل و قال را چه مصرف لکن
بجا مانند که بمودای الکل فرعون موسی علمای اهل حق را نیز اسلاف اخلاف این موسوس ملزم و
مجوج ساخته اند پس این کون خر بمفاد مثل مشهور که کس ضخ حفنه و جه بدار در کدام قطار و
قول مثل بول او مانند ضرطات بعیری در کدام حساب و شمار سه چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آن کو پف زند ریشش بسوزد الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله
و یبغونها عوجا و هم بالآخرة هم کافرون **قوله** و کثرت ولادت ملائکه بدولت متعه بظهور می
انجامد **اقول** ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و در قول
سابق گذشت که این حدیث منجمله احادیث ترغیب که شایع و ذایع و در کتب فریقین بطرق شتی
وافی از آن موجود است میباشد پس تعرض و تعریض بر آن تیشه بر پای خود زدن است و
ظاهرا حسب بعض روایات سنیان هم کثرت ولادت ملائکه بدولت وضو بظهور می انجامد
اگر بدولت غسل متعه مشروعه هم کثرت ولادت ملائکه بظهور رسد کدام مقام استبعاد است

قوله در قیت ظاهر که شیعه این اعتقاد در انتساب ائمه و منتسبین ایشان دارند که تصریح بکفر
ایشان آه اقول لعنة الله علی الکاذبین تصریح بکفر و شرک منتسبین ائمه علیهم السلام کجا ثابت
است و احادیث تقیه احتجاج را نشاید قوله کما مرت الیه الاشارة فی الرسالة السابقة اقول
فانظر جوابها فی جوابها قوله بخلاف اهل سنت که بیان محامل صحیحه و تاویلات سدیده ایشان در
باب اصحاب سید المرسلین است آه اقول حال نفاق و ارتداد خلفای جور و اذناب شان در سابق
بتفصیل هر چه تمامتر مبین شده رکن صحابیت که موت بر ایمان باشد در آنها ثابت نیست پس محامل و
تاویلات در باب آنها که بر کفر و نفاق و ارتداد مردند نفعی بحال منافقین مرتدین و ماولین نمی‌بخشد
قوله و باظهار اکابر امامیه اگر یک امر برای مومنی دال بر طهارت و نزاهت باشد آه اقول عجاب
این غبی دیدنی است خود می‌نویسد که باظهار اکابر امامیه اگر یک امر برای مومنی دال بر طهارت
و نزاهت باشد و منقصت برخلاف آن اول را ترجیح باید داد و باز این قول احتجاج بر طهارت
و نزاهت منافقین و مرتدین میسازد و عجب نامعقول است انقدر نمی‌فهمد که کجا مومن و کجا منافق
و مرتد بر حال مومن قیاس مع الفارق است گنجایش تاویل در حق مومن میباشد نه در حق منافق
و مرتد که اینها بالمره محروم از تاویل خواهند بود و قرآن مجید بصدق و صلاح منافقان صحابه
کجا ناطق است اگر بدنهاد است غبی شقی کریمه و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم وبئس المصیر ناطق
بصدق و صلاح منافقان صحابه است چشم ما روشن نمود و عینین جهنم توبخان غبی شقی و

منافقان

منافقان صحابه میباشند آنها بلاشبه بدتر از عوام امت بلکه بدتر از کافران امت میباشند و هیچ امری از
امور آنها دال بر اخلاص و ایمان نیست اگر بوئی از ایمان و اخلاص میداشتند جناب سالتماب
صلی الله علیه و آله و سلم در میدان کارزار میان اعادی بیشمار یکه و تنها گذاشته فرار و تولی عن
الزحف نمی‌نمودند و جانهای ناپاک خود را از جان پاک آنحضرت (روحی و روح کل مومن فداه)
عزیز نمیداشتند و نسبت هجر و هذیان العیاذ بالله منه بسرور انس و جان صلی الله علیه و آله نمی‌نمودند
و انکار و اغضاب جناب سیده علیها السلام که باعث اغضاب خدا بود ای یا فاطمة ان الله
یغضب بغضبک و یرضی برضاک کما فی الصواعق المحرقة لابن الحجر میباشد و غصب
خلافت و فدک و قصد احراق خانه فیض کاشانه نمیکردند پس بر آنکه گفته شود که نزد غبی شقی
ایمان و اخلاص عبارت از نفاق و ارتداد و تولی و فرار عن الزحف و غیره امور مذکوره میباشد
بالجمله کسانی را که متسربل بسرابیل قطران نفاق و ارتداد باشند از مومنین و صلحای صحابه خواندن
است و انستن مختص نفوس خبیثه سینه است لیس لغیرهم نصیب فی ذلک هو الخسران المبین
قوله و اعمال و افعال و فهم معانی قرآن و حدیث ایشان بلغزد اقول لغزش های منافقان صحابه
و اعمال و افعال بجائی رسید که فرار و تولی عن الزحف کردند و فهم معانی قران و حدیث
از ندانستن معنی اب و کلاله و از منع مغالات مهر و ملزم شدن از زنی و از حکم سقوط نماز بفاقد الماء
و از قضیه حماریه که دال بر حماریت خر شخص است ظاهر است فاعتبروا یا اولی الالباب
قال المتعصب مقلد المستوره قواعد عمر که نظائر اظهار تشنن میکند آه بدان ارشدک الله تعالی

که مراد مستفتی از عمر نفس نفیس مولوی مذکور است کما عرفته سابقا من بعد باید دانست که مقتضای
لفظ ظاهر بنابر قاعده الافادة خیر من الاعادة اینست که مولوی در باطن خود معتقد مثالب
ومعائب حضرت امیر بوده والا انت فرار با آنجناب و تصریح بمثل مستهجن در حق آن عالی جناب
که بر مذهب شیعه منطبق میشود و نه بر مسلک اهل سنت چگونه از وی سر زد پس تسنن او محض لسانی
میباشد واین افاده تازه بر نقیض مدعای مخاطب دلالت دارد زیرا که او ذات خود را از تعزیرات
شرعی بجهت سوء اعتقاد بجناب اصحاب کبار وا رهانیده بود کما مر و هرگاه عمر معتقد بدی حضرت
مرتضی علی کرم الله وجهه در اظهار تسنن بزعم او مخالف نفس الامر باشد که نزد اهل سنت در تعزیر
وقتل شریک یزید اثنا عشری کرد و لکن نزد مجتهد زمان می باید که مستحق شمائل تعزیر وقتل
نباشد چه او موافق مسلک و معتقد خود کلمات سخیف و قبیح در حق حضرت امیر بزبان قلم جاری
کرده و در مناظره اظهار معتقد خود ناگزیر است فیدل هذا القید علی نقیض مطلوبهم من
حیث لا یشعرون با اینهمه مخالف تحقیق و تدقیق کلام والد ماجد ایشان است زیرا که در تصانیف
خود انکار علمای اهل سنت را بنواصب تعبیر میفرمایند و مع قطع النظر عن ذلک در ذوالفقار مصنوع
بالخصوص استدلال مینمایند بر اینکه تسنن با محبت جناب امیر ممتنع الاجتماع است و حدیث وجوب
محبت اهل بیت را که صاحب تحفه قدس سره العزیز ذکر کرده بر نفاق حمل میکنند و مدعای خود را
تبعا للاسلاف المفترین بعبارت قاضی ابن خلکان مدلل میگردانند و میگویند که قاضی مذکور در انبای
احوال علی بن جهم القرشی نوشته که او در باب بغض علی بن ابی طالب و انحراف از وی معذور

بوده

بوده لان محبته علی لا یجتمع مع التسنن انتهی وحال انطباق این نقل بر اصل مطابقه او از وما
بر ناظر کتاب ابن خلکان اعنی وفیات الاعیان مانند آفتاب درخشان است که بی اختیار خامه
آیه مباهله بر زبانش جاری میشود و انچه والا مستفتی در تدارک این افترا بعد از خرابی بصره کوشیده
و در حاشیه منهیه آن مقام نشتر که بکها نموده اند بلاریب حیرت افزای ناظرین خیرخواه او از قبیل عذر
بدتر از گناه است و کمتر از آن حکایت نیست که ظریفان گفته اند که ساده لوحی بملاقات شخصی رفت
چون نوبت بطلب قهوه و فنجان رسید عطر در کشتی بر آورده مانند آبش نوشید و از تلخی
شده سخنانه باز کرد دیگر روز دیگر که بدرش آید آن شخص شکایت آغاز کرد که ایشان شما هنوز حقیقت عطر
نه دریافته فرمود که او بی تمیز محض است چه داند که عطر را نان خورند یا بدون آن چون
ضیق مقام از تفصیل معذرت جناب مجتهد منوفی آبی است بر مطالعه جواب ذوالفقار که انشاء الله
تعالی بعد طبع بخدمت ارسال خواهد یافت موقوف داشته شد والله ولی التوفیق و بیده
ازمة التحقیق **قوله** پس بعد باید دانست که مقتضای لفظ ظاهر بنابر قاعده الافادة خیر
من الاعادة آه **اقول** وقاحت این گونه خوار سفره خفیفه بون از حد گذشت انچه بنویسید
که مقتضای لفظ ظاهر اینست که عمر در باطن خود معتقد مثالب حضرت امیر بوده پس تسنن او محض
لسانی باشد و این افاده تازه بر نقیض مدعای مخاطب دلالت دارد الی آخر المزخرفات کلامیست
مهمل و مبنی بر عدم فهم مرام جناب مستفتی علام ادام الله ما دامت اللیالی والایام و حق اینست
که فهمیدن عبارا انکار بر کار ادانی و اهمال غر منیست پس ای جهول ظلوم کوش بن باطل منویس منهج و شنیع

که مضمون استفتا و مقصود حضرت مستفتی کما لا یخفی علی المحصلین این است که حضرت مستفتی از سنیان استفسار
میفرمایند و استفتا از آنها مینمایند که عمر که نظّار اظهار میکنند در مقام جواب فرا رسیده شده کلمات سخیف
و فتیح نسبت بجناب کرار غیر فرار با خلاق امری که نزد ذو یقین بی اصل است نوشته آیا عمر مذکور که
خود را سنی وا مینماید بسبب تعریض و تشنیع مرقومه نزد سنیان که اظهار محبت و ولای جناب
امیر علیه السلام بزبان میسازند و نظّار بر زبان آرند هجو کلمات بحق آنجناب سوانید ازند کو
در باطن از نفاق تخم انداز دایره تسنن کذائی خارج شد یا نه و سنیان او را و اهل زمره خود میدانند
یا خارج از آن و در صورت خروج مستحق کدام تعزیر و حد نزد سنیان شد پس معلوم نمیشود که این
افاده تازه چگونه دال بر تفتیش مدعی شد چه در سبق گذشته که مناظر را اظهار معتقد خود در
مناظره ضرور نیست بلکه بنای مناظره بر مسلمات خصم میباشد و در اینصورت که جناب مجتهد الزمان از سنیان سؤال
زمان فتوی حسب مذهب شان بحق عمر ملعون می پرسند عدم استحقاق عمر ملعون بحد و تعزیر
شرعی نزد مجتهد الزمان از کجا مستنبط شد ع مردم اندر حسرت فهم درست عمر ملعون خواه سنی باشد
وخواه اظهار تسنن او مخالف نفس الامر باشد او در هر حال بسبب این سوء ادب بجناب کرار غیر فرار
نزد مجتهد الزمان ادام الله ظله مدت الایام و الاوان مستحق تعزیر و قتل است بلکه نزد سنیان
نیز کما اشار الیه ذلک الموسوس فی زبده اثنا عشری حسب مسلک خود معتقد بجناب و بر مسلک
سنیان هم از حد و تعزیر بری است کما مر حاوا انچه گفتم که سنیان اظهار محبت جناب امیر و اهلبیت
علیهم السلام بزبان و اضمار عداوت بقلب و جنان مؤدای یقولون بافواههم ما لیس

فی قلوبهم میکنند برای اثبات آن تا بی و اقتفای آنها بکاذبین و خائنین و غادرین که اظهار محبت
اهلبیت و اضمار عداوت آن محبوبان رب العزة سجیه غیر مرضیه شان بوده و کتب احادیث و تفاسیر
و تواریخ سنیان از آن خبر میدهد کافیست کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
و چون اظهار اظهار محبت اهلبیت علیهم السلام سنیان بی ایمان میسازند احکام اسلام بر آنها جاری
میشود قوله با اینهمه مخالف تحقیق و تدقیق کلام والد ماجد ایشان است آه اقول در قول سابق
تبیین شده که سنیان با اقتفای کاذبین و غادرین و خائنین اظهار محبت اهلبیت و جناب امیر علیهم
السلام بزبان و اضمار عداوت بقلب و جنان میسازند پس بعض علما نظر باظهار محبت آنها را سنی و بعض
علما نظر باضمار عداوت آنها را ناصبی نامند و للناس فیما یعشقون مذاهب در اینصورت عند
التحقیق در تحقیق جناب مستفتی دام ظله و تدقیق جناب غفران مآب طاب ثراه هیچگونه مخالفت نیست
ادعای مخالفت دلیل سوء فهم این سیئ الفهم میباشد قوله و مع قطع النظر عن ذلک آه اقول
جناب غفران مآب طاب ثراه انچه در ذو الفقار تحریر نموده اند که محبت جناب امیر علیه السلام با
تسنن ممتنع الاجتماع است کلامیست صحیح و معقول که مطابق عقل است چه ظاهر است که بمؤدای
الضدان لا یجتمعان محبت حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام با محبت نمرود
و محبت جناب موسی با محبت فرعون و محبت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله با محبت
ابوجهل ملعون و محبت جناب امیر و جناب سیده علیهما السلام با محبت ابوبکر و عمر ممتنع الاجتماع
و اما عداوت کاذبین و غادرین و خائنین با جناب امیر و جناب سیده علیهما السلام پس ظاهر است

از ایام افتاده فهجرته ولم تتکلم حتی ماتت ودفنها زوجها علی لیلا ونفوه والله لا ندعو
الله علیك ونفوکراهة لبعض عمی ودر صحیح بخاری که نزد سنیان مقدم بر دیگر کتب بعد از
کلام باری است ودیگر صحاح ایشان موجود است من شاء فلینظر فیها قوله وحال انطباق
این نقل بر اصل آیه اقول شتر رکیکهای این شتر بی مهار دیدنی است که در اینجا اجمال الجمال
غرب بکار برده کلام را بخلاف آمیخت وکجر فی انها از وبانش رسخت بالجمله اگر در بعض نسخ وفیات
الاعیان عبارت مذکوره بالفرض یافته شود از آن نبودن آن عبارت در اصل کتاب قاضی لازم
نمی آید چه هرگاه اسلاف اجلاف سنیان بی دین تا بحدی بوده اند از مشرکین حذف واسقاط و
تحریف وتبدیل در کلام الهی وصحیح بخاری نمودند کیست که دست آنها از حذف واسقاط وتحریف و
تبدیل در دیگر کتب بگیرد واما حذف واسقاط وتحریف وتغییر در کلام الله ففی الاتقان فی وجه
ترك البسملة من سورة براءة وعن مالك رضی الله تعالی عنه ان اولها لما سقط سقط
معه البسملة فقد ثبت انها کانت تعدل البقرة لطولها انتهی وایضا فیه وفی
مصحف ابن مسعود مائة واثنتا عشرة لانه لم یکتب المعوذتین وفی مصحف ابی ست
عشرة لانه کتب فی آخره سورتی الحفد والخلع اخرج ابو عبید عن ابن سیرین قال کتب ابی بن
کعب فی مصحفه فاتحة الکتاب والمعوذتین واللهم انا نستعینك واللهم ایاك نعبد
وترکهن ابن مسعود وکتب عثمان منهن فاتحة الکتاب والمعوذتین واخرج الطبرانی
فی الدعاء من طریق عباد بن یعقوب الاسدی عن یحیی بن یعلی الاسلمی عن ابن لهیعة

عن ابی هبیرة عن عبد الله بن زریر الغافقی قال قال لی عبد الملك بن مروان لقد
علمت ما حملك علی حب ابی تراب الا انك اعرابی جاف فقلت والله لقد جمعت
القرآن من قبل ان یجتمع ابواك ولقد علمنی منه علی بن ابی طالب سورتین علمهما ایاه
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علمتهما انت ولا ابوك اللهم انا نستعینك ونستغفرك
ونثنی علیك ولا نکفرك ونخلع ونترك من یفجرك اللهم ایاك نعبد ولك نصلی ونسجد
والیك نسعی ونحفد نرجو رحمتك ونخشی عذابك ان عذابك بالکفار ملحق انتهی
وایضا فیه وقال ابن الضریس حدثنا احمد بن جمیل المروزی عن عبد الله بن المبارك
انبانا الاجلح عن عبد الله بن عبد الرحمن عن ابیه قال فی مصحف ابن عباس
قراءة ابی وابی موسی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینك ونستغفرك و
نثنی علیك الخیر ولا نکفرك ونخلع ونترك من یفجرك وفیه اللهم ایاك نعبد ولك
نصلی ونسجد والیك نسعی ونحفد نخشی عذابك ونرجو رحمتك ان عذابك بالکفار
ملحق انتهی وفی تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن ابی بن کعب ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ان الله امرنی ان اقرا علیك القرآن فقرا علیه لم یکن الذین کفروا وقرا
فیها ان الدین عند الله الحنیفیة المسلمة لا الیهودیة ولا النصرانیة ولا المجوسیة
ومن یعمل خیرا فلن یکفره وقرا علیه لو ان لابن آدم وادیا من مال لابتغی الیه ثانیا ولو
ان له ثانیا لابتغی الیه ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب

اخرجه الترمذی وصححه ودر اتقان از زر بن حبیش روایت کرده که گفت عن ابی بن کعب کاین
تعد سورة الاحزاب قلت اثنین وسبعین آیة قال انها تعدل سورة البقرة وانا
کنا نقرأ فیها آیة الرجم قلت وما آیة الرجم قال الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما
البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم وحاکم در مستدرک علی ما نقل عنه این را روایت کرده
وگفته این حدیث صحیح الاسناد وصاحب تفسیر مدارک نیز علی ما نقل عنه این حدیث را آورده ونیز در
اتقان از عائشه روایت کرده کانت سورة الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم
مائتی آیة فلما کتب عثمان المصاحف لم نقدر منها الا علی ما هو الان وجلال الدین سیوطی
در تفسیر در منثور علی ما نقل عنه روایت کرده اخرج ابو عبید وابن الضریس وابن الانباری فی
المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن کله ما یدریه ما کله قد
ذهب منه قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظهر منه وفی فتح الباری علی ما نقل عنه
حدیث ابی بن کعب کانت الاحزاب بقدر البقرة وحدیث حذیفة ما تقرؤن ربعها یعنی
براءة کلها احادیث صحیحة ونیز حاکم علی ما نقل عنه در مستدرک روایت کرده از ابو مسلمه قال
سمعت ابا نضرة یقول قرأت علی ابن عباس فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فقال ابن
عباس والله لأنزلها الله کذلک وبعده گفته هذا حدیث صحیح الاسناد وحافظ ابن مردویه
علی ما نقل عنه از ابن مسعود روایت کرده وکفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب ونیز اینکی
از بسیاری ومشتی نمونه از خرواری از حذف واسقاط که در کلام الله نموده اند وعلی هذا القیاس

ودر صحیح بخاری نوشته ودر تفسیر آیه نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یأتیها فی
نوشته مجرور لفظ فی را محذوف ساخته اند ودر روایت موضوعه الا ان آل ابی لیسوا
بی باولیاء مضاف الیه ابی را ساقط کرده اند **قوله** برمطالعه جواب ذوالفقار الخ **اقول** جواب
ذوالفقار را تا حال جراد صندوق مقفل گذاشته ظاهرا وجودش کانیاب اغوال در وادیه الغول
بیابان ضلالت میباشد اگر خواهد رسید جوابش نیز انشاء الله المستعان از نظر فقیر خواهد
قال المعتوه تعلیقت وه قوله نظر کناره کشتی الی آخره اقول اگر مراد از ان انکار اصل بعثت
طوعا کانت او کرها فهو بیّن فی ما روی فی الوافی عن الباقر فی انه جیء به مکرها
فبایع واگر کنایه از اجبار واکراه است فهو بمراحل من العقل وار باب چه درصورت کثرت اعوان
وانصار کما هو مفاد بعض الاخبار جهاد سیفی وسنانی در ایمدت ودر ازمنه حکم آیات قرانی برخود
والا هجرت از منحتمات امور بوده لقوله عز وجل الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا
فیها فاولئک مأویهم جهنم وساءت مصیرا قال محمد بن المرتضی صاحب الوافی فی
تفسیره المسمی بالصافی وفی الایة دلالة علی وجوب الهجرة من موضع لا یتمکن الرجل
فیه من اقامة دینه وعن النبی صلی الله علیه وآله وسلم من فر بدینه من ارض الی ارض و
ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة وکان رفیق ابراهیم علیه السلام ومحمد صلی الله علیه
علیه وآله وسلم وهکذا فی تفسیر التنزیل فی الکتب الفقهیة ایضا اعرضت عن ذکرها مخافة
ملال الناظرین وتنفر السامعین وچون نقد این بره وام از اجماعیات واتفاقیات طرفین است

پس همان آتش در کاشانه بینی که هر گاه جناب سیده از مجامع اصحابی که در میان آن بدبینی نظیر خود
نداشتند کوه خبر رسید بان مفتری باد که جناب خاتون جنت با وجود صحت و سلامت
حضرت امیر المومنین تهمت نامتهم ساختند و تازیانه ها زدند و محسن شش ماهه را بضرب در
بر شکم مبارکش سقط کردند و خانه هدایت اشیانه را آتش سوختند کما فی تذکرة الائمه و
امثالها من الکتب المعتمدة برگردیده در خانه شریف که خالی از اغیار بود قرار گرفتند با آن
وسعت اخلاق عمیم که موازن اخلاق مخاطب کریمه و انک لعلی خلق عظیم تواند بود
انچه از خطابهای خشن و کلمات مستهجن نسبت بجناب امیر المومنین ارشاد فرمود و غیر از مجلسی صاحب
حق الیقین و من نحوه و حذوه من المجتهدین کیست که تفصیل و استیعاب آن لب تواند گشود
که مانند جنین بحسم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته خود را ذلیل کردی که کسان
میدرند و می برند تو از جای خود حرکت نمیکنی محل اعتماد من مرد یا در من شکست شد شکایت
من بسوی پدر منست و مخاصمت من بسوی پروردگار من است انتهی مختصرا و اگر اختفای امیر
المومنین مانند جنین و کرنمیش مثل خائنین و تن بذلت و خواری دادن و از اعانت و محافظت
جناب سیده که با مو با آن بودند دل در ندیدن بوی از جواز و نیت با تمام حجت مزعومی از
آنجناب صدور می یافت جناب معصومه اینهمه غیظ و غضب نمیفرمودند فان اهل البیت
ابصر بما فی البیت و مخفی نماند که اینهمه جوش و خروش بعد از آن بوده که بدار الحکومت
و تذلیل مهاجرین و انصار دقیقه نامرعی نگذاشتند کما اعترف به المجلسی بتطویلات

لاطائل

لاطائل و تقریرات بیحاصل و کرما دن اشتد ت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما
کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید خواهد بود طالب تفصیل مقام بکتاب صاعقه حسامیه
علی صدور الملة الاسلامیه رجوع کرده قدرت الهی را تماشا کند که بکمال آسانی تار و پود خانه الحمد
مجلسی اصفهانی را که بتمام شد و مدتا فته و بافته بوده ببرکات حفظ قران مجید زیر و زبر کرده شد
من بعد گذارش مینماید که با وصف شریک و دخیل بودن جناب امیر در مهمات خلافت بجدی که
روبروی بعض سائلین از حسن انتظام خلافت خلفای پیشین و بی انتظامی آن در وقت امیر
المومنین تدبیرات و مشورهای خود را از اسباب انتظام ریاست خودها آنها قرار داده اند و دعوات
سائلین را در هنگام خلافت خود بر خلاف آن و فرستادن حسن مجتبی در بعضی غزوات نطاق
استبداد های فاروق اعظم چنانچه صاحب تذکره از اهل سیر و تواریخ نقل میکنند که حضرت امیر
امام حسن را در حرب یزدجرد شهریار باصفهان همراه لشکر سعد نمود و اقامت حسنین در عثمان
ذی النورین بکمال شهید به تواریخ الفریقین در زمانیکه بلوا بانیان نفاق عبد الله بن
سبا و تعلیم و تلقین او در مدینه طیبه گرد آمده بودند کما فی مجمع البحرین عقل سلیم کی باور تواند کرد
که بیعت آنجناب در عهود ثلثه باکراه و اجبار بوده و اگر تقیه و مداهنه مدة العمر مبین است باری
ارشاد شود که اخلاص و اعتقاد معهود اهل صفا و عالم دنیا بچه طور میباشد و زیاده از این
تحیر می انداز که قول سوفیان و بازاریان هرگاه موکد بقسم باشد در باب اعتبار می نهند و تمام آن
غلاظ الصدق الصادقین حضرت امیر المومنین و قسمهای شرعی آنجناب را در مسجد نبوی بر نکته

بشیخین غباری و عداوتی در دل شان نیست کما فی بحار الانوار وغیره من تصانیف الصدوق
مخالف نفس الامر میدانند و با اینهمه تذلیل و تفضیح اهلبیت رسالت باده‌های ارادت و ولای این النفوس
قدسیه بکمال شوخ چشمی و وقاحت کردن میکشند و طیلسان عداوت اهلبیت را بدوش آن حمقی که سعیه
مخلصین امیر المؤمنین اند می اندازند عجب که دود دل خلق جمع می‌شود که ابر گردد و سیلاب دیده
بارانش خداوندا زبان درازی مفتریان روباه سیرت را در باره شیر خدا و ناموس اکبر او
کوتاه کن و دندان تمامی عرب و عجم را بر ایشان سفید و چهره‌های سرخ و زرد اینها را مطابق کانما
اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما سیاه کردان ربنا اطمس علی اموالهم
واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم **اقول** بیعت اجباری
شکر گمیت این خناس ملعون حدیثیکه از کافی نقل کرده صریح است در آنکه بیعت کذائی که
اسلاف اجلاف آن دون بون نیز تصریح و تنصیص باکراه و اجبار آن نموده اند کما ستقف
فی القول الاتی لایق استنادی نمی باشد و ذکر اینچنین بیعت فائده عائد بحال خسران مآل او
و خلفای او شدنی نیست **قوله** واگر گفته باز اکراه و اجبار است فهو بمراحل من العقل و اربابه آه
اقول اگر بدر است این که عقل اکراه و اجبار بمراحل از عقل و ارباب عقل است پس اکابر علمای تو
لایعقل محض میباشند که روایات اکراه و اجبار را در کتب خود نوشته اند در صحیح بخاری که بزعم
اسلاف اجلاف تو مقدم بر دیگر صحاح و تالی کلام باری است حدیثی طویل الذیل مذکور است که صریح است
در اکراه و اجبار و عدم رضای جناب امیر علیه السلام به بیعت خلفای اول و بعض فقرات آن اینست

فوجدت

فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت وعاشت بعد النبی
صلی الله علیه وآله وسلم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یؤذن
بها ابا بکر وصلی علیها وکان لعلی من الناس وجه حیات فاطمة فلما توفیت استنکر
علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته ولم یکن بایع تلک الاشهر فارسل
الی ابی بکر ان ائتنا ولا یاتنا احد معک کراهة لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل
علیهم وحدک فقال ابو بکر ما عسیتهم ان یفعلوا بی والله لآتینهم فدخل علیهم ابو بکر
فتشهد علی فقال انا قد عرفنا فضلک وما اعطاک الله ولم ننفس علیک خیرا ساقه
الله الیک ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نری لقرابتنا من رسول الله صلی الله
علیه وسلم نصیبا حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده
لقرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الی ان اصل من قرابتی واما الذی شجر
بینی وبینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الخیر ولم اترک امرا رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصنعه فیها الا صنعته فقال علی لابی بکر موعدک العشیة للبیعة
فلما صلی ابو بکر الظهر رقی علی المنبر فتشهد وذکر شان علی وتخلفه عن البیعة وعذره
بالذی اعتذر الیه ثم استغفر وتشهد علی فعظم حق ابی بکر وحدث انه لم یحمله علی الذی
صنع نفاسة علی ابی بکر ولا انکارا للذی فضله الله به ولکنا کنا نری لنا فی هذا الامر
نصیبا فاستبد علینا فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون وقالوا اصبت وکان المسلمون

الی علی قریباً حین راجع الامر المعروف انتهی و مسلم که صحیحش نیز نزد سنیان مسلم الثبوت است
هم حدیثی طولانی بهمین الفاظ و بهمین مضامین در صحیح خود نوشته که صریح است در عدم رضا و طوع
جناب امیر المومنین علیه السلام به بیعت خلیفه اول و دال است بر اکراه و اجبار صاحبان انصاف و تارکان
سبیل غی و اعتساف لفظ استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و لفظ لکنک استبددت
علینا بالامر و لفظ کنا نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله که در صحیح مسلم است و کنا نری لنا نصیبا
که در صحیح بخاری است و لفظ ابی بکر فوجدنا فی انفسنا را ببینید و نیز ابن اثیر که از اعیان علمای سنیان است
در نهایه نوشته علی ما نقل عنه فی حدیث علی لنا حق ان نعطه نأخذه و ان نمنعه
نرکب اعجاز الابل و ان طال السری لن کوب علی اعجاز الابل شاق ای ان منعنا حقنا رکبنا
مرکب المشقة صابرین علیها و ان طال الامد و قیل ضرب اعجاز الابل مثلا لتأخره عن
حقه الذی کان یراه له و تقدم غیره علیه و انه یصبر علی ذلک و ان طال امده ای ان
قدمنا للامامة تقدمنا و ان اخرنا صبرنا علی الاثرة و ان طالت الایام و در جامع الاصول
نوشته علی ما نقل عنه و کان لعلی وجه من الناس حیاة فاطمة فلما توفیت انصرفت
وجوه الناس عن علی و مکثت فاطمة بعد رسول الله ستة اشهر ثم توفیت فقال
رجل للزهری فلم یبایعه علی ستة اشهر فقال لا و الله و لا احد من بنی هاشم حتی
بایعه علی فلما رای علی انصراف الناس عنه ضرع الی مصالحة ابی بکر انتهی لفظ لنا
حق ان نعطه نأخذه آه و لفظ ضرع الی مصالحة ابی بکر منادی است با علی صوت بر اکراه و اجبار

وجوه

دیگر آن

و سعد الدین تفتازانی در شرح خود میگوید فی ارسال ابی بکر و عمر ابا عبیدة بن الجراح الی علی
رسالة لطیفة رواها الثقات باسناد صحیحة تشتمل علی کلام کثیر من الجانبین و قلیل غلظة
من عمر رضی الله عنه و علی ان علیا رضی الله عنه جاء الیهما و دخل فیما دخلت فیه الجماعة
و قال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساءنی و سرکم انتهی کلام صادق نظام سائی و سرکم نص
صریح است در اکراه و اجبار و جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که گویند چون مهاجرین
و انصار و اهل مدینه گروه گروه شرف بیعت آنحضرت دریافتند امیر المومنین روز جمعه بر منبر رسول بر آمد
و خطبه در غایت بلاغت و فصاحت انشاد فرمود و گویند اول آن خطبه این بود الحمد لله علی ما
قد جع الحق الی مکانه و نیز محدث مذکور در کتاب مذکور نوشته جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون
از مهم بیعت فراغت حاصل شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجر و اعیان انصار مجمعی
ساخته کس فرستاده و علی مرتضی را بآن مجلس طلبید و وی اجابت فرموده در آن مجمع حاضر شد و در محلی
لایق او نشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق رضی الله عنه فرمود موجب آنکه میخواهیم
چنانچه سائر اصحاب با ابو بکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی علی رضی الله عنه گفت که من همان سخن که شما
بر انصار حجت ساخته این منصب گرفتید بر شما حجت میگردانم سزاست بگویند که بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله اقرب کیست عمر گفت تا آنکه دست ما ایم تا بیعت نکنی علی گفت اول این سخن مرا جواب باصواب بگوید
بعد از آن امر بیعت جو شد ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت
قرب بآن سید انام علیه الصلوة و السلام سزاوار خلافت و حکومتی و لکن چون صحابه کرام بر ابو بکر اجماع اتفاق

نموده مناسب اینست مناسب است که تو نیز قدم در دایره وفاق در آری علی گفت ای ابو عبیده تو
امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت راستی است در گفتار و کردار موهبتی که حق سبحانه
وتعالی بخاندان نبوت کرامت کرده در بند آن مباشید که بجای دیگر نقل کنند مهبط قرآن ووحی و مورد
امر ونهی و منبع فضل و علم که و معدن بحق و حلم ایم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را اولیم
بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن این دعویه که تو امروز ظاهر میکنی پیش از این اگر معلوم مردم
شدی هر آینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون دید که کلمات
علی جمله مستحکم و استوار و هر یکی از انها مقابله صد کلمه بلکه صد هزار کلمه مسکت است از راه رفق و مدارا
آمد و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا در این امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از
جهت من تخلف خواهی کرد هرگز آنرا قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز
با ایشان اتفاق نمائی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که در این امر
تامل و تفکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخواست و متوجه خانه خویش گشت انتهی
و دلالت این عبارت نیز بر این سخن فیه ظاهر است و معاویه علیه ما علیه که برای سنیان امام بحق و عادل
و منجمله صحابه عدول است هم برای سنیان در کتب سماویه منصوص است کما فی الصواعق
المحرقة لابن الحجر و ازالة الخفاء و غیرهما در نامهای خود و تفضیل اکراه و اجبار نموده بعض
فقرات نامه آن شقی ملعون که همراه ابی مسلم خولانی فرستاده اینست فکان افضلهم فی
الاسلام الخليفة من بعده ثم خليفة خليفته من بعده ثم الخليفة الثالث المظلوم عثمان

فکلهم

فكلهم حسدت وعلى كلهم بغيت عرفنا ذلك في نظرك الشزر وقولك الهجر وتنفسك الصعداء
وابطائك عن الخلفاء تقاد الى كلهم منهم كما يقاد الجمل المخشوش حتى تبايع وانت كاره الى آخره
كما في كتاب الصفين لنصر بن مزاحم و بعض فقرات بعض نامه آن شقی ملعون اینست لقد
حسدت ابا بكر والتويت عليه ورمت افساد امره وقعدت في بيتك عنه واستغويت
عصابة من الناس حتى تاخروا عن بيعته ثم كرهت خلافة عمر وحسدته واستطلت
مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتى انك حاولت قتل ولده لانه قتل
قاتل ابيه ثم لم تكن اشد حسدا منك لابن عمك عثمان نشرت مقابحه وطويت محاسنه
وطعنت في فقهه ثم في دينه ثم في سيرته ثم في عقله واغريت به السفهاء من اصحابك
وشيعتك حتى قتلوه بمحضر منك لا تدفع عنه بلسان ولا يد وما من هؤلاء الا من بغيت
عليه وتلكات في بيعته حتى حملت اليه قهرا تساق بحزائم الاقتسار كما يساق الفحل
المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة الخ وجلال الدين سيوطي در جمع الجوامع على ما
نقل عنه و سند عمر بن الخطاب از ابن ابی شيبه روايت كرده عن اسلم انه حين بويع لابي بكر
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير وغيرهما يدخلون على بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم فيتشاورون ويرجعون في امرهم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتى
دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله والله ما من احد احب الي من ابيك وما من
احد احب الينا بعد ابيك منك وايم الله ما ذلك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان

آمرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر جاؤها فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف
بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت وایم الله لیمضین بما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا
رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا عنها ولم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر انتهی و واقدی
وطبری و صاحب غرر و صاحب عقد علی ما نقل عنهم نیز تصریح باکراه و اجبار در بردن عمر ناری
حطب و آتش را بر دولت سرای جناب سیدة النساء بضعه محبوبه باری که مهبط وحی بوده و ملائکه بی اذن در
آنجا قدم نمی نهادند نموده اند و قصد احراق بیت جناب سیده علیها السلام که عمر حمال الحطب فی جیدها
حبل من مسد برای اخذ بیعت نموده بود خانه انکار منکران اکراه و اجبار را می سوزانند و طرفه
آنکه شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه برداشتن هیزم و آتش را بر تخویف محض حمل نموده بل این لیناس
می پرسم که تخویف اگر اکراه و اجبار نیست چه چیز است بالجمله این مدعی علم طلاعی که کتب نخوانده برادر
تا کتب احادیث چه رسد تو بر اوج فلک چه دانی که چیست چون ندانی که در سرای تو کیست لهاذا
بر اثبات عقیده غوی این جسم غیر اعلام نحله اش که روایات اکراه و اجبار نوشته اند از عقل بر اصل بوده اند
و ارباب عقل نموده اند خبر احنف شنیدی که اسلاف خود را از عقل و ارباب عقل بر اصل دور دانند
و مصداق نحن بنو تمیم باید بهم کرده فاعتبروا یا اولی الابصار ولنعم ما قیل
دشمن دانا که پی جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود قوله چه در صورت کثرت اعوان و انصار کما
هو مفاد بعض الاخبار جهاد سیفی و سنانی در آن مدت دراز بحکم آیات قرآنی بر ضرور و الا هجرت از
متحتمات امور بوده لقوله عز و جل اه اقول محصل کلام نافرجام آن بد انجام اینست که بیعت جناب

امیر علیه السلام با جبابره ثلثه بطوع و رغبت بوده نه باکراه و اجبار زیرا که باکراه و اجبار اگر میبود جناب امیر
علیه السلام لا محاله در صورت کثرت اعوان و انصار جهاد سیفی و سنانی در مدت دراز میفرمودند
و در صورت قلت یا اعواز اعوان هجرت از مدینه میکردند و چون آنجناب جهاد بر جبابره ثلثه
کردند و نه هجرت از مدینه پس ثابت شد که بیعت آنجناب بطوع و رغبت بوده و این مغلطه بحت
و سفسطه محض است چه از فقدان جهاد و هجرت که بسبب مصالح بود کما سنذکر بعد انشاء الله
انتفاء اکراه و اجبار لازم نمی آید و در قول سابق هم بتفصیل گذشته تصریح خلیفه جم نشان که
عادل و امام صحیح مخصوص الخلافه در کتب معاویه نزد ایشان است اکراه و اجبار بیعت ثابت است
آیا فقره تقاد الی کل منهم کما یقاد الفحل المخشوش حتی تبایع و انت کاره و فقره یحمی جملت
قهرا تساق بین ایدی الانفار کما یساق الفحل المخشوش که در نامهای آن بادیه سک موجود است
بخاطر این سگ نه و بهاد شغال نیست و علی هذا القیاس عبارات صحیح بخاری و صحیح مسلم و ابن اثیر
و فخر الدین تفتازانی و جمال الدین محدث و غیرهم اعلام نحلات و دیگر صنادید فرقه است
که باره از آن گذشته هم دلائل ساطعه اکراه میباشد انکار آن انکار آفتاب نیمروز صادق است
و لکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور باقیماند اینکه جناب امیر علیه السلام جهاد سیفی و
سنانی یا هجرت چرا نفرمودند پس سبب ترک جهاد قلت اعوان و انصار و کثرت مخالفین است
و احتمال کثرت اعوان و انصار احتمالیست دور از کار ساقط از پایه اعتنا و اعتبار احدی از معتمدین
آنرا روایت نکرده و کسی با آن قائل نشده و اینهمه حیله سازی و روباه بازی این کیاد مفتری میباشد بلکه

ابن ابی الحدید سنی معتزلی هم موافق روایت امامیه علی ما نقل عنه نوشته که جناب امیر علیه السلام منبر نموده
اگر و اینوقت چهل کس یاوری من میبودند جهاد میکردم پس کثرت اعوان و انصار کجا بود و جهاد
سیفی و سنانی چگونه در اینحال ضرور بود آیا نمی بینی که در صورت قلت اعوان خروج بر سلطان جابر
موافق مذهب سنیان هم صورت جواز فضلا عن اللزوم و التحتم فی التحقیق علی ما نقل
عنه حکی عن مالک بن انس انه سئل عن قوم ارادوا ان یخرجوا علی سلطانهم لجوره
هل یسعهم ذلک اجاب لکانوا اثنی عشر الفا وکلمتهم واحدة وسعهم ذلک وان کانوا
اقل لا یسعهم ذلک انتهی و فی ازالة الخفاء در احادیث بسیار فرموده که چون من کذا و کذا
ظاهر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمایید اول غیر مستحق خلافت چون مسلط شود
واجب است طاعت او فیما وافق الشرع لا فیما خالفه و دوم خروج کرده نشود بروی و قتال نموده نشود
با وی مگر آنکه کفر صریح از وی ظاهر گردد و بمضمون متواتر المعنی است و این کون خبر مصداق مثل
الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا دیده و دانسته مورد یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون میباشد واما سبب هجرت نکردن
جناب امیر علیه السلام پس اولا ظاهر است که مدینه طیبه در عهد ضلالت مهد خلفای جور اگرچه بنا بر اشتمال
آن سیه کاران دار النفاق بود لکن بظاهر حکم دار الحرب و ارض الکفر نداشت که هجرت از آنجا از متحتمات امور
باشد و ثانیا بر تقدیر فرض وجوب هجرت ممکن نبود وجه آنجناب علیه السلام میدانستند که جابجا منابر فتن
سنگ راه خواهند شد آیا نشناسی نمیدانی که کوفیان بیوفا سد راه جناب امام حسین علیه السلام شدند

و آنحضرت علیه السلام هرچند خواستند که بجبال و صحاری بروند نگذاشتند و ثالثا چون جناب
امیر المومنین علیه السلام که در حقیقت حافظ شریعت مقدسه و وصی نبی برحق و خلیفه مطلق بودند
کو خلفای جور بظاهر آنجناب را از ان بی دخل نموده بودند میدانستند که اگر هجرت خواهیم نمود هیچ
دین دین متین از دست متغلبان بی دین بالکلیه برکنده و مستاصل خواهد شد و رخنها و بدعت در شرع
مقدسه بشومی آن سیه کاران زیاده تر خواهد افتاد و ابطال حق و احقاق باطل و اتلاف حقوق مومنان
بهیچگونه مضمر طبیعت خبث طویت خلفای جور بوده بلا مانعی و مزاحمی حسب خواهشهای نفسانی آنها
بر روی کار خواهد آمد و امر شریعت بالمره برهم خواهد شد ناچار نظر بمصالح مذکوره تحمل مشاق تقیه وغیره
نموده صبر بر آزار آنها و دست کشی از حقوق خود گوارا نموده در پی حفظ ناموس شریعت میبودند
و دفعه بندی اکثر مفاسدی که در دین مبین از دست آن مفسدین بیدین واقع میشد حتی بالوسع
میفرمودند چنانچه لولا علی لهلک عمر شاهد عدل این معنی است و بشرکت و دخل جناب امیر المومنین
علیه السلام در مهمات خلافت و فرستادن جناب امیر امام حسن علیهما السلام را طابق استدعای عمر
در بعض حروب خود این خناس اقرار نموده است و کتب سیر فریقین مملو است از آنکه شخصی سایلان
سائلین مسائل غامضه را که خود از حل آن عاجز بودند بخدمت آنجناب علیه السلام میفرستادند و بعد
مشهور است بانکه نسب و حسب با جود جناب امیر المومنین علیه السلام جبر و نقصا بانکه بشومی خلفای جور در
دین واقع میشد میکردید پس درینصورت هجرت هم از متحتمات امور نبوده بلکه صورت جواز هم نمیداشت
این کجا و از کجا جهاد سیفی و سنانی یا هجرت را از متحتمات دانسته حکم قطعی بآن نموده پس مصداق

ان كيد الشيطان كان ضعيفا كيادى او بكار ش نيامده و انچه اين سوقيون باتباعى شيخ
نجدى معون براه مغلط پاره از آيه كلام الهى انداخته و پاره از ان با پاره عبارت تفسير صافى
كه علاقه از هيچ ندارد و درا اينجا فى محل شوراوبها بجناب نفس رسول مقبول صلى الله عليه و آله نوشته
اظهار نفاق باطنى خود نموده فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين براى
انكشاف حقيقت حال تمام آيه را با عبارت تفسير جلالين مى نگاريم و آن اينست ان الذين
توفيهم الملائكة ظالمى انفسهم بالمقام مع الكفار و ترك الهجرة قالوا لهم موبخين فيم كنتم
اى فى اى شىء كنتم من امر دينكم قالوا لهم معتذرين كنا مستضعفين عاجزين عن اقامة
الدين فى الارض ارض مكة قالوا لهم توبيخا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا
فيها من ارض الكفر الى بلد آخر كما فعل غيركم قال تعالى فاولئك ماويهم جهنم وساءت
مصيرا انتهى و قريب باين است در تفسير صافى پس مقام غور است كه كجا ترك هجرت جناب
امير عليه السلام از مدينه طيبه بعهد خلفاى جور كه جناب موصوف در اينجا با قامت دين خود متمكن بودند
و كجا آيه مذكوره معاذ الله من سوء عقائد هذا المنافق المعاند و آنچه موسوس ملعون از تفسير صافى
نقل كرده و فى الاية دلالة على وجوب الهجرة من موضع لا يتمكن الرجل فيه من اقامة دينه
مفيد مدعايش نميتواند شد چه خلفاى جور كه دنيا را بر دين اختيار نموده بودند منهمك در حب رياست
و جاه دنيوى بودند مقصد اصلى شان همان غصب خلافت و فدك بود و بس و تعرض دين اهلبيت
عليهم السلام غرضى و كارى نميداشتند و جناب امير عليه السلام متمكن با قامت دين خود بودند پس هجرت از آن

جناب واجب نبو

جناب واجب نبود **قوله** و چون فقدان اين هر دو امر از اجماعيات و اتفاقيات طرفين است آه
اقول تفوه اين غبى ثمقى بعدم اكراه بيعت با وصف تصريح صناديد سنيان آن مكابره
محض و سوفسطائيت محض است و از فقدان جهاد سيفى و هجرت كه بسبب مصالح مذكوره بوده
فقدان اكراه و اجبار لازم نمى آيد فلا تغفل **قوله** نه بينى كه هر گاه جناب سيده از مجامع اصحاب
در بيابكى و بيدينى نظير خود نداشتند آه **اقول** الحمد لله الذى اجرى على لسان قلمه اهليل
الباطل الحق كه خلفاى جور و اذناب آنها در بيدينى عديم النظير بودند كما يتضح من ظلمهم
على اهلبيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم و غصبهم حقوقهم و من سائر مساوى
اعمالهم علوما فى صحاح الستة و تفاسيرهم و تواريخهم فعليهم لعنة الله و الملائكة
و الناس اجمعين و بعقيده خود با او را شغب اول هم ثابت است كه خير دونبود و او كثير الخلاف بود
فى النهاية على ما نقل عنه فى حديث ابى بكر جاءه اعرابى قال له انت خليفة رسول الله
فقال لا فقال فما انت قال انا الخالفة بعده الخليفة من يقوم مقام الذاهب و يسد مسده
و الهاء فيه للمبالغة و جمعه الخلفاء على معنى التذكير لا على اللفظ فاما
الخالفة فهو الذى لا غنى عنده و لا خير فيه و كذا الخالف و قيل هو كثير الخلاف و هو
من الخلاف فتح بالفتح انتهى و تشريف بردن جناب معصومه مظلومه عليها السلام براى تظلم و مجمع
كسانى كه خود را متلبس بلباس صحابيت وانمى نمودند تا آن ظالمان را روز عدل و داوری
جهالت و ظلمی خود باقی نماند مقام تعريض و اعتراض نيست بلكه محل تعريض و اعتراض نيست بلكه محل

تعریض و اعتراض رفتن آن که جمل ملعونه است بمجمع عام برای خونریزی خلق خدای جهان و برخواستنش
بمقابله امام زمان بقصد شق عصای مسلمانان و اراده افتراق جماعت مومنان و طرفه
بر آن آنکه هنگام رسیدن بر سر چشمه حواب و شنیدن نباح کلاب انجا آن بدتر از سگان با وصف
بخاطر بودن ارشاد انبیا تکونی یا حمیرا از آن حرکت نالایق نادم و پشیمان نشد و متابعت
شیطان رجیم نمود و از اطاعت حکم خدای رحیم و رسول کریم سر باز زد و اتباع او مورد
استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون گردید و مصداق والذین ینقضون عهد الله من
بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک
علیهم اللعنة و لهم سوء الدار شد آیا این سگ تر و برادر شغال حال حنیک حمل محال
نیست با تجاهل میاند و تعریض بیجا نماید **قوله** که جناب خاتون با وجود صحت و سلامت
حضرت امیر المومنین آه **اقول** فضح الله فاک و جعل لنا هنواتک ای ولد الزنا این چه
بی باکیست که رعایت حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بضعه مطهره او نمودی این چنین کلمات سواد بی
بر شنیدنش لرزه بر اندام اهل ایمان می افتد چگونه از دهن نجس تو بر آمده حاشا که کسی از جهال
فریقین هم اسناد آن بسوی ادنی کنیزان آن سیده نسا جنان نموده نباشد فضلا عن الفضلا آ
با تمی منی که با وصف وقوع اجرای افک اصدی از فرقه حقه نسبت عائشه ملعونه که کافره است
و جزو بدن پیغمبر نیست و تعریض بل تصریح بخبث باطن او در سوره تحریم موجود است چنین جرات

نساخته

نساخته امی تیره درون روسیاه و خبث گوردگوشت گر و زبانت لال و دست و پایت شل و بگشت
بر او آتش جهنم و حیات و عقارب شرات غسلین و حمیم جهنم و غذایت زقوم و فرج با دو و
سلط الله علیک کلبا من کلابه آیا نمی دانی که جناب معصومه بحکم آیه تطهیر پاک از هر رجس است
تو ای ولد الزنا بعلت محبت عمر ناپاک تکذیب خدا کردی و سب و شتم جناب سالتماب صلی الله علیه
و آله نمودی و از دائره اسلام خارج و بحیطه ارتداد داخل شدی و بفتوای شیخ نجدی و ذهبی
که تو خود در سبق نقل کرده واجب القتل شدی قاذورات مزابل روی زمین و نجاسات
بیوت الخلای جمله اجنین بر هستت باد و از ینجا بجهت اهل حق که امامیه اثنا عشریه
هستند و بطلان اهل باطل که سنیه باشند می توان فهمید که امامیه با آنکه عائشه منافقه را بسبب
نفاق او دشمن می دارند و او جزو بدن پیغمبر هم نیست با وجود وقوع اجرای افک و تصریح خباثت
او و هم ارش در کلام الهی بقدر صفت قلوبکما با هیچ او و لیکن منجر بگستاخی و هتک عرض جناب سالتماب
صلی الله علیه و آله باشد بر زبان نمی آرند بخلاف سنیان که این منافق سرکرده آنها با وصف
ادعای محبت جناب سیده علیها السلام و بودن جناب معصومه جزو بدن رسول مقبول
و بودن گستاخی آنجناب عین گستاخی جناب سالتماب عقلا و نقلا سب و شتم بی اصل بلا طائل
بر زبان راند و از هتک عرض جناب سالتماب صلی الله علیه و آله پروا نکرد و کوه خزی ازین تا ابد بر
نحس بخت و طرفه تر آنکه با اینهمه سب و شتم و هتک جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و اهل بیت
با دعای اسلام و الحق بودن خود وا نمیدهد و ولای آن نفوس مقدسه بکمال شوخ چشمی و وقاحت

کردن میکشند و طیلسان عداوت اهلبیت را بدوش اهمچی که شیعه مخلصین جناب امیر المومنین علیه السلام
اندی می اندازند عجب که دود دل خلق جمیع می‌شود که ابر کرده و سیلاب دیده بارانش خداوندا
زبان درازی سفرهان روباه سیرت وعوعو مقلدان معاویه سگ صفت را در باره بتول عذرا
زوجه شیر خدا کوتاه کن و دندان تمامی عرب و عجم را بر ایشان سفید و چهرهای سرخ و زرد ایشان را مطابق
کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما سیاه گردان ربنا اطمس علی اموالهم
واشدد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم **قوله** و محسن شش ماهه را
بضرب در بر شکم مبارکش سقط کردند **اقول** در کوزیکی حرام زادگی خلیفه بابون نحکی ست که
آن خبیث الولادة نجبث ظاهر و باطن خود بعداوت جناب سیده علیها السلام که عین
عداوت با رسول کریم است معلن بود و روایت اسقاط را خود سنیان نقل کرده اند صاحب
ملل و نحل از نظام که از علمای سنیه معتزله است نقل نموده فقال ان عمر ضرب بطن فاطمة
رضی الله عنها یوم البیعة حتی اسقطت المحسن فی بطنها وکان یصیح احرقوها بمن
فیها وما کان فی الدار غیر علی وفاطمة والحسن والحسین انتهی پس علمای سنیان
مفتری باشند و کوه خزر بدهان ایشان باشد **قوله** و خانه هدایت آشیانه را آتش زدند
اقول در هدایت آشیانه بودن بیت الشرف جناب سیده و جناب امیر علیهما السلام ریبی نیست
بکر الغیاث و فریاد از دست ظالمان ستم ایجاد که بهبط خدا و رسول و آن مهبط وحی بکردند قصد
احراق آن نمودند و خاک ارتداد و رسوائی بر سر خود بیختند علی ما اعترف به جم غفیر من صنادید

السنیة

السنیة کما من تفصیله فیما مر فریاد ز دست فلک بی بنیاد شهزاده بمحنت و گدازاده بناز
وادر بغایه مظلومی و بیکسی حضرت زهرا پاره جگر پادشاه هردو سرا و لعنت خدا بر ظالمان بدین
و بیحیایت حسن بصره بلال از حبش صهیب از روم زخاک مکه ابو بکر این چه بوالعجبی است **قوله**
بان وسعت اخلاق عمیم که موازن اخلاق مخاطب بکریمه وانک لعلی خلق عظیم تواند بود
اقول اعتراف این ناصبی شقی بوسعت اخلاق سیده آفاق و موازنه اخلاق حمیده جناب معصومه
با اخلاق محموده جناب رسول کریم محبوب ممدوح رب الارباب که فی الحقیقه حق و مطابق واقع
است اعتراف بنکوهش و مذمت خلفای جور و اقرار باخلاق ذمیمه و عادات رذیله آنها میباشد که
من حیث لا یشعر از زبان خامه آن نابکار بر آمده شرح حیثش آنکه صاحبان انصاف و تارکان اعتساف
توانند دریافت که هرگاه جناب معصومه علیها السلام را بآن وسعت اخلاق که موازن اخلاق
مخاطب بکریمه وانک لعلی خلق عظیم میباشد از فراوانی جور و عدوان آن ظالمان
تنگ کار سینه و زنگار آن چنان انضجار بهم رسیده که مدت العمر بتکلم با آنها ننمود و وصیت بعدم حضور
شان بر جنازه خود فرموده از خصوصیت ظلم و طغیان آن بدنیان در اقصی مراتب ظلم و بدنی
خواهد بود و چون اینچنین کریمة الاخلاق از وفور ظلم و عدوان هیچ ظلمه اشرار ترنجیده مدت العمر هجر
از آنها نماید و راضی بحضور شان بر جنازه خود نباشد غیر از فرقه ضاله سنیه ومن هو اعلی خلق عظیم
من الخلایق کیست که بعد ادراک این امور لعن و نفرین بر آن ظلمه بدین نخواهد نمود و بیزاری
جناب مظلومه علیها السلام از آن ظلمه بدین از غایت اشتهار قابل خفا و خفا نیست در صحیح بخاری

و مسلم و ترجمه مشکوة مؤلفه عبد الحق دهلوی و دیگر کتب موجود است که تمام مرا این شاء الله فلینظر فیها قوله
انچه از خطابهای خشن و کلمات مستهجن نسبت بجناب امیر المؤمنین آه اقول حاشا ثم حاشا که مقصود
جناب سیده علیها السلام باین خطابهای خشن غلیظ و غضب نسبت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام
بوده باشد بلکه این همه غیظ و غضب لله و فی الله برای اظهار شناعت صنیع ظالمان و اعلان عظمت
ظلم و جرم غاصبان بوده و انچنین امور بهنگام دلتنگی از غصه و غم موافق عرف و عادت شایع و
ذایع است این از خود فراموش با ادعای حفظ قران مجید آیه و لما رجع موسی الی قومه غضبان
اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم و القی الالواح و اخذ برأس
اخیه یجره الیه الآیه را فراموش ساخته باری بگوید که حضرت موسی از پیغمبران اولو العزم اند
کتاب خود را چرا انداخت که بعض الواح آن شکسته شده و اهانت و تذلیل برادر کلان خود که پیغمبر هم بود
چرا نمود که کتاب خدا و هارون پیغمبر گوساله پرستی نکرده بودند و صاف صاف بیان سازد که عتاب حضرت
موسی نسبت بکتاب خدا و هارون پیغمبر بود یا نسبت قوم مستحق لوم و اگر عتاب مذکور نسبت بکتاب خدا
و رسول خدا بود از چه راه و کدام سبب بود آیا موافق عرف و عادت برای اظهار شناعت صنیع قوم
مستحق لوم بوده یا بوجه دیگر بالجمله اگر آن اسوة المتعصبین غشاوه عناد و عصبیت از بصر بصیرت خود
خواهد برداشت خواهد یافت که قول جناب سیده مثل فعل حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
میباشد هر محملی که برای فعل حضرت موسی قرار خواهد یافت برای قول جناب سیده علیها السلام
خواهد بود و این شقی غبی که قول مذکور را بطور تعریض و تعرض آورده بجز من الاتحاد مقام تعریض

و تعرض

و تعرض نیست و اگر دیده و دانسته تجاهل میسازد و من اشر ضرار و دوای نیست فزادهم الله مرضا و لهم
عذاب الیم آیا نمی بیند که اگر در حقیقت مخاطب این خطابهای خشن و کلمات مستهجن العیاذ بالله
منه جناب امیر علیه السلام می بودند لا محاله باعث ملال و رنج جناب امیر علیه السلام میشد و اذیت ابلیس
فلیس و مقام تعجب است که آن خناس خطابهای خشن و کلمات مستهجن عایشه مرتده و حفصه منافقه که
باعث رنج و ملال جناب سرور کائنات علیه و آله الصلوة شده یاد نیست یا از آن تجاهل میسازد و فی
الصحیح البخاری عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یشرب عسلا عند زینب بنت جحش و یمکث عندها فتواطیت انا و حفصة عن ایتنا
دخل علیها فلتقل له اکلت مغافیر انی اجد منک ریح مغافیر قال لا و لکنی اشرب عسلا
عند زینب بنت جحش فلن اعود له و قد حلفت لا تخبری بذلک احدا انتهی و در حدیث
و دیگر صحاح و تفاسیر سنیه هم مذکور است مقام غور است که جنابی که جسم مقدس آنجناب خوشبو بود که
بهر کوچه و برزن که گذر میفرمود مدتی بوی خوش در آنجا میماند بر آنجناب مطهر و مطیب کسانیکه
افترای ریح منتن نمایند و با آنجناب خطاب نمایند اجد منک ریح مغافیر با آنکه میدانستند که آنجناب از
روایح منتنه خیلی متنفر و مجتنب بودند و هم باعث ترک شرب عسل که مرغوب آنحضرت صلی الله علیه و آله
بود بفریب و نکاشته رنج با آنجناب دهند آن ناکسان نزد سنیان ملوم نباشند و خطاب
گستاخی و افترای آن ناکسان بجناب سرور کائنات علیه و آله الصلوة مقام مواخذه و محل تعرض و تعریض
نباشد و قول جناب معصومه مظلومه که مثل فعل حضرت موسی در هنگام غم و غصه موافق عرف و عادت است

جای تعرض و تعریض باشد ان هذا الشیء عجاب و ایضا در مدارج النبوة و صفیه را نزد حضرت
صلی الله علیه و آله عزتی و شانی بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله را با وی عنایت و رعایت بود و
و عائشه رضی الله عنها از وی غیرت تمام می‌برد آورده‌اند که روزی عائشه در مذمت صفیه با حضرت گفت
بس است ترا از صفیه که وی چنین و چنین است یعنی قصیر القامت است فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله بتحقیق گفتی تو ای عائشه کلمه که اگر آن را در دریا اندازند دریا متغیر شود انتهی و ایضا فیه در ذکر اسما
روایتی آنکه چون وی را نزد حضرت صلی الله علیه و آله آوردند زنان بروی بسیار رشک بردند و در
صورت شفقت و مهربانی خود را آورده با وی اختلاط کردند عائشه با حفصه گفت که تو او را خضاب بندی
و من موی هایش را شانه میکنم آنگاه بوی آخر گفتند که چون آنحضرت خلوت کند با او بگوید اعوذ
بالله منک چون آن زن را با او بخانه در آوردند پرده فرو گذاشتند و خواست با او مباشرت کند گفت اعوذ
بالله منک حضرت از نزد وی برخاست و گفت بمعاذ عظیم پناه جستی برخیز و باهل خود ملحق شو ابو اسید را
گفت تا او را بقبیله اش برد و بعد از آن آنحضرت را خبردار کردند که زنان تخیین مکر نمودند حق تو را گفته
بودند فرمود انهن صواحب یوسف و ان کیدهن عظیم انتهی و در روایت دیگر همدران کتاب مذکور است
که امهات المؤمنین زنی را آموخته بودند که با وی بگوید تو دختر ملوکی اگر خواهی که نزدیکی پیش این شوهر
داشته باشی چون او با تو خلوت کند بگو اعوذ بالله منک که ترا بسیار دوست خواهد داشت انتهی و فی کتاب
ذخیرة الملوک للسید علی الهمدانی علی ما نقل عنه در خبر است که عائشه یکبار در خشم شد و دست
بر سینه مبارک رسول زد و گفت که تو ئی که دعوی میکنی که من پیغمبر خدایم رسول تبسم کرد و از غایت

کرم و

کرم و رحمت آن را تحمل کرد انتهی پس حیرانم که آن خناس از این خطابهای خشن و کلمات مستهجن که
مشتمل بر افترا و خیانت با رسول کردگار و انکار نبوت نبی مختار و ایلام محبوب رب جبار بوده غضب
بر ساخته چگونه تعریض بکلام جناب سیده معصومه علیها السلام که مثل فعل حضرت موسی برای
اظهار شناعت قوم بوده و در حقیقت خطاب بسوی حضرت امیر علیه السلام ثابت مینماید و بر تقدیر
تسلیم یعنی که کلام جناب سیده معصومه مظلومه علیها السلام خطاب بجناب امیر علیه السلام فرض کرده
شود هم مقام تعرض و تعریض نیست چه موافق تصریح خواجه تاش این سرکرده او باش در
معرکة الآرا که در حالت خشم اخشین کلمات موافق عرف و عادت خواهد بود ولا عائبة فیه **قوله** و اگر
اختفای امیر المؤمنین آه **اقول** در سابق بتفصیل تمام گذشته که جهاد سیفی و سنانی بسبب قلت اعوان
و انصار و هجرت بسبب مصالح شتی که اجل و اکبر آن مصالح محافظت ناموس شریعت مقدسه بوده
ممکن نبود پس بمقتضای وقت و موافق مصلحت همان از خلا بود که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بوقوع پیوست و ذکر بخیش و خیانت شیمه مولیان ادبار و همنافقان است که جناب امیر علیه السلام
آنها را کاذب و غادر و خائن میدانستند نه شیمه کرار غیر فرار و نفس رسول امین مختار و ذات
خواری دارین مخصوص ظلمه و غاصبین حقوق اهلبیت میباشد جناب امیر و جناب سیده علیهما السلام
را که متکبران بد سیرت خود خوار و ذلیل کردند در حقیقت آن متکبران خود تن بذلت و خواری
خود دادند که ملعون ابدی شدند و جناب امیر علیه السلام را اخذ حق خود که خلافت بود و اخذ حق
جناب سیده که فدک باشد کجا ممکن بود و تفوه شعری که کلمه دال بر رنجیدن از اعانت یعنی چه غیظ و غضب

جناب معصوم نسبت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام هرگز نبود و تکیه قطعا نسبت بظالمان بیدین و
غاصبان حق اهلبیت طاهرین بوده کما کان غیظ موسی علی القوم لیس این همه تطویلات
لاطائل و تقریرات بیحاصل سگ زنده و براورش شغال کرماد ن اشتدت به الریح فی
یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید گردید و کتب
صاعقه حسامیه ظاهرا اهمیت بی مسمی و اگر بنظر خواهد گذشت جوابش نیز عرض کرده خواهد شد
و غالبا مضامینش همان مجازه شوها زیر شق فحول امامیه خواهد بود قوله من بعد گذارش تمیمه
الی آخره اقول عبارات صحاح و اقوال علمای اعلام سنیه که نص در اجبار و اکراه بیعت میباشد تفصیل
تمام گذشته فانظر تمامه و انکار آن داد سوفسطائیت دادن است و ظاهرا بر قول این نقشت
قساوت سرشت اجله علمای سنیان که تصریح اکراه و اجبار را روایت نموده اند عقل سلیم
نداشتند چشم ما روشن بسو گشته شود سود هلام و کفی الله المؤمنین القتال
مگر از مفیوت مشکل برای سنیان این است که امام خمسیم ایشان حضرت معاویه علیه الهاویه
که عادل و خلیفه بحق و خلافتش منحصر در کتب معاویه بود چون بجناب امیر علیه السلام می نویسید
تقاد الی کل منهم کما یقاد الجمل المخشوش حتی تبایع و انت کاره عاری از
عقل سلیم گردید و عدالت و خلافتش برهم خورده و سنیان نادان و مبتلا باعتقاد امامت
و خلافت غیر خلیفه و امام بحق گردیدند بلکه آن بالفضیان بی امام شدند و بموت جاهلیت مردند
که از معرفت امام زمانه بی نصیب ماندند و وا دریغا و وا حسرتا که سایه همای پایه آن امام بحق از سر

سنیان

سنیان جهان برخواست و چون در حقیقت خلیفه بحق و امام مطلق و حافظ شریعت مقدسه جناب
امیر علیه السلام بوده‌اند و مهما امکن انتظام امور خلایق بر آنجناب لازم بود شرکت و دخل آنجناب
در مهمات خلافت و فرستادن جناب امام حسن علیه السلام در بعض غزوات و اوقات حسنین علیهما
السلام بدر عثمان هنگام گرد آمدن بلوائیان همه بجا و برمحل لکن این امور هیچگونه دلیل طوع و
رغبت بیعت نمیتواند شد کما لا یخفی که آن شقی امور مذکوره را دلیل رضا و طوع بیعت از کجا
فهمیده تکذیب اسلاف خود که باکراه بیعت نص نموده اند نموده نعوذ بالله من سوء الفهم قوله
و اگر تقیه و مداهنت مدت العمر همین است باری ارشاد شود که اخلاص و وفا و مودت اهل صفا در عالم
دنیا بچه طور میباشد آه اقول اخلاص و وفا و مودت اهل صفا با اهل صفا و مومنین میباشد نه با ارباب
دغا و جابره و منافقین بلکه با جابره و فراعنه بجز تقیه و مداهنت مدت العمر چاره نمیباشد گر این
شقی را باو دعای حفظ قران آیه لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء تا الا ان تتقوا منهم
تقاة یاد میبود مخفی نیست که اگر بواعث و اسباب تقیه مدت العمر مستمر خواهد بود تقیه هم مستمر خواهد ماند
و در تقیه مدت العمر که باستمرار بواعث و اسباب باشد چه عار و شنار را یا میداند که حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام که از پیغمبران اولوالعزم هستند تقیه جناب ایشان باستمرار باعث مستمر بود بضیاء و
در تفسیر گفته فانه علیه الصلوة والسلام کان یغایتهم بالتقیة لفظ کان
یغایتهم که صیغه استمرار است میبینید و ظاهرا دعوی آن غوی بحفظ قران مجید ادعای بحت است
لفظ یکتم ایمانه در آیه و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه بخاطر قاصر شریف و دلیل

لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب
الیم و اگر کسی بخاطر فاترش از ینهم نگردد باری بشنود که جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله که تمام
انس و جان و غالب کل غالب بودند مدت العمر تقیه و مداهنت میفرمودند چنانچه قریب برحلت
خود بعایشه فرمودند که از قوم تو که قریب العهد بکفر و نو مسلم هستند میترسیم ورنه خانه کعبه را هدم
نموده موافق بنای حضرت ابراهیم علیه السلام میساختم و اگر تا سال آینده زنده خواهم ماند همچنان
خواهم کرد راوی گوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله با آن شوکت و غلبه همدران سال بجانب
جاودان تشریف بردند کما فی صحاح السنیه پس این شناعت ببینید که آنحضرت صلی الله علیه و آله
با آن شوکت و غلبه تا قرب رحلت خود بخوف قوم عایشه منافقه برمکنون خاطر اقدس خود که بنای خانه
کعبه بطرز بنای حضرت ابراهیم علیه السلام منحو است ظفر نیافتند و مدت الامر در این امر تقیه و مداهنت
بسر فرمودند فما ظنک بامیر المؤمنین که مظلوم و مغلوب از دست جبابره و ظالمان بودند
بالجمله اگر کدام بدین موافق قول این سلالة الضالین العیاذ بالله منه بحق پیغمبر خدا بگوید که اگر
تقیه و مداهنت مدت العمر همین است باری ارشاد شود که اخلاص و وفا و مودت اهل صفا در
عالم دنیا بچه طور میباشد این شقی بجوابش چه خواهد گفت و حقیقت حال اینست که این یاوه گوئیها را
تعریض و اعتراض بر جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله تاسیا با بن الخطاب منظور خاطر نفاق مظاهر
میباشد که این چنین یاوه گوئی میسازد فلعنة الله علیه و علی اسلافه **قوله** و زیاده از این در
تحریر می آید که قول سوقیان و بازاریان هرگاه موکد بقسم باشد در پایه اعتبار می نشیند **اقول**

اولا اقول

اولا قول این سوقی دون در پله وزن و اعتبار نیست و ثانیا فهم و ادراک این سوقی فرومایه یاوه
در تحریر می آید که لبب بلادت تمیز در خیار و نافع خود نکرده روایتی را که مفسر مطلب این میباشد ذکر
میکند چه مخفی نیست که هرگاه عقیده این بد عقیده جناب امیر المومنین علیه السلام و خلفای جور با هم
منعاقات کلی داشتند و جناب امیر علیه السلام بلا اجبار و اکراه بطوع و رغبت خود بیعت جابران نموده شریک
و دخیل در مهمات خلافت بودند پس بیان سازد که انصبوت جناب امیر علیه السلام را باعث بر ایمان
مغالطه با نکه نسبت شیخین بخاری و علاوتی در دل من بیست چه شد مگر آنکه بگوید که شیخین ارتحال فرادانی
ظلم و جور حو دولت بجناب امیر و جناب سیدین علیهما السلام اطمینان خاطر و صفای قلب نمودند و همین سبب
تنگ بر جناب یقین کلی داشتند که بپایه اخلاف آمدند و بل هذا الاتهاف و بمعنی علاوه اکراه بیعت
باکراه اخلاف هم میکشند و حقیقت حال اینست که جناب امیر علیه السلام را که مصداق علی مع الحق
والحق مع علی یدور معه حیثما دار میباشند بسبب غصب خلافت و فدک و دیگر ستمهای عداوت
بحق بعد در فی الله با شیخین سنیان و شیخین را عداوت بی وجه با جناب موصوف بود اگر جناب امیر
باکراه و اجبار شیخین جبابره را از راه تقیه حفظا للنفس و صونا للعرض قسم خورده باشند مقام تعریض و اعتراض
نیست و قابل احتجاج و استدلال فی واذان هیچگونه فایده بحال خسران مآل خلفای جور و مهر ابش
عاید نمیگردد و بهر حال شوخی و وقاحت این سوقی اسکاف بر و لو بکر نیاز دیدنی است که نسبتا را
با همچو شیعه مخلص امیر المومنین تعبیر میسازد آیا خلوص و اخلاص همین است که زنار محبت اعدای
آنجناب را بگردن و لمیسا عداوت آنمحبوب خدا را بدوش خود انداخته ه و از بغاوت دیده انصاف کر بنیادی

سبط پیغمبر را در کربلا تنها بدی • وغالبا این اجهل را گاهی اتفاق مراجعت بسوی کتب متداوله نشده
ونه همچنین بیهوده سرائی نمودی الحال لازم که کتب کلام اهل نحله خود ببیند و قاموس و صحاح و صراح
وغیره را ملاحظه سازد تا بداند از روی لغت و عرف شیعه امیر المومنین کیست و وصی کدام قول المعترض
متعلق المتقی قول آنرا اقرار قرار داده الی آخره صلاحیت دانشمندان عالم را که تدلیس و تلبیس مجتهد و عبارت
استفسار مشاهده فرمایند مقصود از انشاء این عبارت فریب عوام است تا بدانند که فرار حضرت
امیر از کتب شیعه ثابت نیست و عمر محض تخییل فاسد خود کناره کشی را فرار قرار داده زبان طعن و ملامت
گشاده و حال آنکه فرار چیزی دیگر است و کناره کشی امری آخر جوابش آنکه مبنای نسبت فرار بجناب
امیر کرار که اعتقاد شجاعت ایشان از آغاز تا انجام و از اول تا آخر بی اختیار مسلک اهل سنت و جماعت
امکانی ندارد همان است که راقم آثم در رساله سابقه از جناب سیده زهرا باقر مجلسی علیه ما علیه
که مثل جنین رحم پرده نشین شده‌اند و مانند خائنان در خانه گریخته و هر گاه جناب معصومه باین
نکوهش و سرزنش لفظ فرار برای امیر المومنین را صول اخبار مومنین بی باک آن را اشاد نموده باشند
اهل حق را در نقل آن برای الزام شیعه چه گناه خواهد بود اما وجه آنکه جناب سیده بکدام
دلیل و کدام علت ابطال شجاعت آنجناب پرداخته بودند و ایشان را از گریختگان قرار داده‌اند
پس بیان آن بر ذمه کسانی است که معتقد سروری باشند نه لاعنین و طاعنین او و علاوه بر همه آن
عبارت وجه و جیه آن مذکور است که گرگان میزنند و میبرند تو از جای خود حرکت نمیکنی یعنی جهاد با
مخالفین با حجرت ارشد نیه بر تو واجب است و تو بر خلاف آن عمل مینمائی و تفصیل جو بیحجرت سابق این

ابغر

دریافت شده فلا نعیده مرة اخری حالیا التماس دیگر است که امر اختفا و گریختن امیر آن مبانیت
مجوسی که در کلام جناب خاتون مصرح گردیده است اگر در صحیفه و دستور العمل آنجناب مرقوم بود
باری بفرمایند که برای جناب معصومه کدام صحیفه نازل شده بود که در آن امر بترک تقیه و رفتن مجامع
اصحاب و تذلیل و تفضیح آنها بعنوانیکه مرتب بران مقصود نسبت کما لا یخفی علی من طالع حق الیقین نسبت
بجناب فاطمه زهرا علیها السلام وقوع یافته کننده در خیبر صاحب ذو الفقار صفدر خاک بدهان کوی حک
ابدال کوفیان مثل جنین رحم پرده نشین شود و جامه زنان بپوشد و سر آمد پرده کیان تقوی تحت
وطهارت بجهاد دشمنان کوشد ه حسن بصره بلال از حبش صهیب از روم • زخاک مکه ابوجهل این
چه بوالعجبی است • جبریل که بعد ارتحال وفات سید کائنات بوحی الهی بجناب سیده علیها الصلوة و التسلیما
نازل میشد لکن پای خود را در صحن خانه نمیگذاشت و آداب حشم نبوت بطور مذکور مرعی میداشت
مقصود از ان تعلیم تبیین امور بوده یا خبر دیگر نیز این را بشرح و بسط قلمی نمایند تا خلجان سینه بحمیرت
دفع شود و اطمینان کلی حاصل شود و اگر کلمات مذکوره و غیظ و غضب جناب بتول که مامور بامتثال فرمان
برادری امیر علیه السلام بودند و در حق ایشان مطابق انچه در بحار الانوار است نزول یافته بود
لا تعص علینا فانه ان غضب تغضب بغضبه و اگر سفها ادعا میکنند لکن فی من نشین عقلا
نمیشود که بعد اتمام حجت رفتن معصومه بجهاد و تغلبین با امتثال امر امیر المومنین باشد بر لوازم گریختن
محمول میفرمایند اساس تقاریر علمای شیعه در عمده ترین مطاعن خلفا خود بخود منهدم میگردد دیگر ان
بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار اقول صلات

دانشمندان عالم را که تدلیس و تلبیس این زاده حرام شیطان را ببیند که تغلیط عوام بل خواص
مرکوز خاطر خبث آثرش دارد و خلط و خبط می نماید چه ظاهر است که تولی عن الزحف و فرار
عن معرکة الکفار که موضوع مسئله و مبحوث عنه در این مقام و کبیره منهی عنها و داخل در وعید
و من یولهم یومئذ دبره الآیه میباشد نسبت بشیوخ ثلثه سنیان باعتراف صنادید
محدثین و مفسرین و مورخین سنیان ثابت است کما مر تفصیله پس شیوخ ثلثه سنیان
مصادیق و ماویهم جهنم و بئس المصیر میباشند نسبت بشیوخ ثلثه سنیان و حاشا
و کلا که تولی عن الزحف و فرار عن معرکة الکفار که موضوع مسئله و مبحوث عنه میباشد کاهی
جناب امیر کرار غیر فرار بوقوع آمده باشد و احدی از محدثین و مفسرین و مورخین سنیان هم نسبت
آن با آنجناب علیه السلام و حاشا جنابه عنه نموده باشد فضلا عن محدثی الامامیة و
مفسریهم و مورخیهم و نسبت تولی عن الزحف بجناب کرار غیر فرار از جناب سیدة علیها السلام
زبانی ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة افترای بحت زاده احتلام شیطان رجیم و شقیقش عاقبت و خیم
میباشد که ایشان مواره یحرفون الکلم عن مواضعه میباشند فعلیهما لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین این ملعون بیان سازد و نشان دهد که جناب سیدة
علیها السلام کجا نسبت تولی عن الزحف بجناب امیر علیه السلام فرموده و کجا ملا محمد باقر علیه الرحمة
آنرا از زبان جناب سیدة علیها السلام نقل نموده **قوله** جواب اینکه منای نسبت فرار بجناب امیر
کرار آه **اقول** لعنة الله على الكاذبين با قطع نظر از آنکه لفظ حضرت جناب سیدتین علیهما السلام

فتوی

بلعان و کیف یجوز لعن المسلم و قد ورد النهی عن ذلک و حرمة المسلم اعظم من حرمة الکعبة
بنص من النبی صلی الله علیه و سلم و یزید صح اسلامه و ما صح قتله للحسین و لا امره و لا رضاه
بذلک و مهما لم یصح ذلک منه لم یجز ان یظن ذلک به فان اساءة الظن ایضا بالمسلم
حرام قال الله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و قال صلی الله علیه و سلم
ان الله تعالی حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه و ان یظن به سوء الظن الی آخر الخرافات
پس گاه غزالی بوصف عموم گفته که من لعن مسلما فهو الملعون کره و صولجان حسن بیان غزالی
و احمد حنبل را خواهد ماند که احمد حنبل باعتراف غزالی مجتهد بوده باشد لفظ من جامع است مجتهد
و مقلد را غالبا این مدعی علم را آگاهی اتفاق مراجعت بسوی کتب متداوله نحو خودش هم نمی
افتد تا به کتب کلام و اصول چه رسد شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه در تحفه سرقه خود میگوید و
قاعده اصولیه مقرر است که حرف من چون در مقام شرط و جزا واقع شود عام میگردد چنانچه در
مثال من دخل حصن کذا فله کذا گفته اند انتهی کلامه زید ملامه پس امام غزالی و احمد حنبل قاطبة
مصداق ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا خواهند بود **قوله** پس اینکه فتوی
عدم استحقاق لعن برای مامون عباسی باعتراف صاحب کشف الغمه و ملا احمد صاحب حدیقة الشیعة داده اند
آه **اقول** تحریف و تغیر و تبدیل در نقل این منافق که از منافقین بود باد گرفته باید دید آنچه
مینویسید که بعض علمای امامیه فتوی باستحقاق لعن برای مامون عباسی و بعض دیگر فتوی بعدم
استحقاق آن داده اند افترای بحت و تحریف محض است بر اختلافی که میان علمای امامیه واقع است

کره

ورزهر دادن ونادادن مامون ملعون بجناب امام رضا علیه السلام میباشند در استحقاق وعدم استحقاق
لعن برای مامون چه ملعونیت آن ملعون موافق اصول امامیه بجهت غصب خلافت ودیگر حقوق
ائمه مجمع علیه علمای امامیه است پس کلام در ملعونیت آن ملعون میان علمای فرقه حقه اختلافی
نباشد وملعونیت او نزد علما ثابت باشد در صورت دوران صولجان لعن میان علمای امامیه
نمیتوانند شد بخلاف امام غزالی وامام احمد حنبل ائمه سنیان که میانه اینها اختلاف در ملعونیت
وعدم ملعونیت یزید واقع است پس سلسله دوران صولجان لعن میان غزالی وحنبل علیهما
ما علیهما منقطع شدنی نیست وبرای رکون نفس سامع عبارت حدیقة الشیعه بعینها مذکور میشود
که مصنف کتاب مذکور بعد بیان سبب زهر دادن میگوید مامون بعد از چند روز جمعی را برگماشت
تا فضل را در حمام کشتند وروانه بغداد شده در اثنای راه امام را زهر داد وبه بغداد رسیده خلافت
بر او مقرر شد واگر چه صاحب کشف الغمه از سید فاضل رضی الدین که از محققان عالی مرتبه است
وجمعی دیگر روایت نموده که ایشان اعتقاد ندارند که مامون امام علیه السلام را زهر داده باشد
وبعید میدانسته اند با اینهمه مهربانی که او را با امام بوده ودر محافل ومجالس اظهار
فضل وشرف آنحضرت میکرده ودر فروع واصول اقتدا بآنحضرت می نموده وصبری که در باب
امام در منازعه ومجادله عباسیان بکار میبرده بقتل آنحضرت اقدام نموده باشد وگفته اند
که موید انتقال آنکه آه وبعد چند سطر می نویسد اما اکثر علمای شیعه چون ابن بابویه وشیخ مفید
بر آنند که مامون آنحضرت را زهر داده وامثال این مویدات بسیار است آه پس استدلال این سفیه

ماموزه

قعدت بحجرة الظاعنين بوده است وترجمه آن باینکه مثل خائفان با خائنان در خانه کریمه تسامحه قسم
ترجمه میباشد ترجمه مذکوره منافی نسبت فرار وتولی عن الزحف بجناب امیر گرا بنوع من الانواع
نمیتواند شد اینهمه سوء فهمی این ناهنجار میباشد که عبارت مذکوره را که موهم نشستن از زوایای خانه
نشینی است منافی نسبت تولی عن الزحف میفهمد مجنون ومبرسم هم فرق در از زوایا قعود
بخانه ودر تولی عن الزحف میتواند نمود این هذیان وبی مغزی بلیدی بیدیها ما بادوده حمارت
سوجه فریضه حماریه میباشد کجا از زوایا نشستن در خانه وکجا تولی عن الزحف که درین مقام محبوب غنیه
وموضوع مسئله است این الثری من الثریا وچگونه میتواند شد که جناب معصومه علیها السلام
تکذیب پدر عالیمقدار خود فرماید وبرخلاف فرموده آنجناب صلی الله علیه وآله حرف زند که جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله در حق جناب امیر علیه السلام لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا
غیر فرار فرمایند وجناب سیده علیها السلام برخلاف آن العیاذ بالله منه نسبت تولی عن الزحف
بآنجناب نماید وچگونه میتواند شد که جناب معصومه بزبان صدق بیان خود بکذب صریح آلایند
ونسبت امر باطل خلاف واقع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام نماید نعوذ بالله من شر
الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس بالجمله این بدسرشت تا بهی
خواجه باش نرسته خود که قیاس فرار وتولی عن الزحف خلفای جور را بر انزوای جناب امیر علیه السلام
وقعود آنجناب در خانه های آشیانه که بنابر مصالح شتی بود نموده وبدان آنجا طعن قرار
نسبت بجناب کرار غیر فرار خواسته قیاس مع الفارق مثل اول من قاس نموده صفحه قرطاس را

نش نامهٔ اعمال خود سیاه ساخت و اظهار نفاق باطنی خود و خش منافقان ثمه جهنم را ماوای خود کردانید
ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار پس باید که عوام و خواص
سنیه بدانند که فرار جناب کرار و تولی عن الزحف که موضوع مسئله است هرکز نه ثابت
نه از کتب سنیان و نه از کتب شیعیان و نه زبانی موافق و نه زبانی مخالف و جناب سیدة علیها السلام
هرکز با بطال شجاعت آنجناب پرداخته اند نه صراحة نه کنایة که قول آنجناب مثل فعل موسی علیه السلام
کمامر پس عمر ملعون که معارضه فرار اصحاب ثلثه از زحف با نزوای جناب کرار غیر فرار نموده
طرفی از صحت ندارد والا اینصورت که عمر ملعون که محض بزعم باطل خود کناره کشی را فرار و تولی
عن الزحف قرار داده زبان طعن کشاده و توده نار کردیده وجه بر هر کس و ناکس روشن است که تعبیر از فنا
نجرا از قبیل تعبیر النور بالظلمه میباشد و رای آن بموادی عبرة للمعانی لا للالفاظ چون لفظ
ترجم مسامح که در خانه کریخته هم باو یه معنی آن نوا میکند درانصورت لفظ کریخته را در ترجمه دیده
بدون لحاظ معانی تمام فقره طعن کردن عمل لا تقربوا الصلوة کردن و از انتم سکاری
چشم پوشیدن است این سیئ الفهم عث ابلهی فهمی خود باعث تضلیل عوام کالانعام
کشته الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا
وهم بالآخرة کافرون **قوله** که اعتقاد شجاعت ایشان از آغاز تا انجام و از اول تا آخر باختیار
مسلک اهل سنت جماعت امکانی ندارد **اقول** لعنة الله علی الکاذبین این کذاب اشر
غلط میگوید سنیان شجاعت کرار غیر فرار معتقد نمیباشند و میگویند که چون جناب امیر را

باخبار

باخبار مخبر صادق صلی الله علیه وآله وقت مرگ خود معلوم بود جسارت بجرب کافران می نمودند که از
مردن خود قبل از ان وقت اطمینان کلی داشتند اشجع عمر و ابوبکر میباشند که باآنکه باوقات
مرگ خود مطلع نبودند در حرب معارک پیش قدمی میساختند بلکه سنیان در حقیقت بخلاف جناب
امیر المومنین علیه السلام هم اعتقاد ندارند و آنجناب را از خلافت علی منهاج النبوة خارج میدانند
و باد شاه عرفی میشمارند کما مر من ازالة الخفا با اعتقاد شجاعت چه رسد و حال اشجعیت فارین ثلثه
و اذناب شان از صحاح سنیه و تفاسیر و تواریخ شان واضح است که در معارک و حروب جز
فرار و تولی ادبار کاری نداشتند **قوله** هرگاه جناب معصومه پاک باین نکوهش و سرزنش لفظ فرار
برای امیر المومنین بر اصول و اخبار مومنین بی باک ارشاد نموده باشند آه **اقول** لفظ جناب
معصومه پاک قعدت حجرة الظنین بوده است در آن لفظ فرار نیست نه صراحة نه کنایة
و رای آن از لفظ ترجم مسامح که مانند خائنان یا خائفان در خانه گریخته نیز حقیقت فرار مراد
نمیتواند شد چه مانند خائنان در خانه گریختن تا و یه معنی آن نوا میکند معنی حقیقی فرار را فضلا عن
التولی عن الزحف این مقلد فارین بی باک از کجا میگوید که جناب معصومه لفظ فرار ارشاد فرمودند
انیهمه افترای این مفتری میباشد و افترا بر جناب معصومه افترا بر خدا و رسول است ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون و نکوهش و سرزنش هرچه هست بر قوم مستحق لعن است
مانند حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که اظهار اشناعة القوم الواح کلام الهی بر زمین افکنده
و حضرت هارون برادر کلان خود را موی سر و ریش گرفته بسوی خود کشیده نه فلا تفعل تنها کلام

اینکه چون موضوع مسئله محبوث عنه درین مقام تولی عن الزحف است این خناس و شقیقش وسواس الخناس
آن بجناب کرار غیر فرار علیه السلام اکتساب نماید لازم بود و انی له ذلک و ذکر انزوا و خلوه نشینی جناب
امیر علیه السلام بمقابله تولی عن الزحف و فرار شیوخ ثلثه غاره مغالطه بیش نیست و بجز سیاه کردن
صفحه کاغذ مثل روی خود نشان امری متصور نه و این چنین مغالطات کار طلبه علوم هم نیست فضلا
عن الفضلا این ناکسان لفظ گریخته در کلام مترجم مسامح دیده ناحق براه مغالطه شتافته اند نعوذ
بالله من سوء الفهم و اگر دیده رمد اعتشا و دیده این کور سوادان کاهی کتب لغت را دیده باشد
باید که الحال ببیند و بداند که معنی تولی برگشتن و پشت دادن و معنی زحف لشکر رونده بسوی کفار است
پس کجا انزوا و خانه نشینی و کجا برگشتن و پشت دادن بلشکر اسلام رونده بسوی کفار این هذا من ذاک
کر همین نکته است و این ملا • کار طفلان تمام خواهد شد و اگر عمر ملعون انزوای جناب امیر علیه السلام
در عهود ثلثه که بنا بر مصالح شتی که قلت اعوان منجمله آنست بوده بسوی فهمی خود فرار قرار میدهد موافق
قول مثل بول او لازم می آید که اختفای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله در غار و هم اعراض آنجناب
از اعانت و استنجار ابوبکر هنگام کفش کاری عتبه بن ربیعه که بنا بر مصالح بود بطریق اولی فرار بوده و لهذا
یقل احد نعوذ بالله من سوء الفهم و غلبة حمیته الجاهلیة قوله ابهی را اقول من غیر مرة
که تعبیر این شقی غبی سنیا را التعبیر الشنیع باسم ضنه باشد قوله در نقل آن آه اقول چون
در کلام معصوم علیها السلام لفظ و معنی فرار یافته نمی شود و در کلام مترجم مسامح هم معنی حقیقی
فرار مراد نمیتواند شد این بی معنی لفظ فرار را بمعنی حقیقی آن از کجا نقل نموده چه ترجمه لفظ قعد کرد

حجرة الظنین به فررت حجرة الظنین صورت امکان ندارد ظرفه بلیه است که افترا را نقل کند
و نسبت بلفظ در خانه گریختم که از قلم مترجم بمسامحه ریخته کردن و به گریختم او نخته نسبت فرار بجناب
کرار غیر فرار نمودن از دین و دیانت و عقل و انصاف و علم و فضل بمراحل گریختن است قوله
شیعه شیعه اقول من فیما من الصواعق المحرقة لابن الحجر که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله در مدح شیعه فرموده اند شیعتنا من هذا آنما بس شیعه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله شیعه گفتن در گرداب شناعت افتادن و محاده با جناب رسالتمآب کردن است
از الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم قوله جناب
سیده بکدام دلیل و کدام علت بابطال شجاعت آنجناب برخاسته بودند و ایشان را از گریختگان
قرار داده اند آه اقول وقاحت و بیحیائی این مفتری ها بانی نیست حاشا و کلا که جناب سیدة النساء
علیها السلام با بطال شجاعت اشجع الناس پرداخته باشند و کرار غیر فرار را از گریختگان قرار
داده باشند و قدم تفضیله این مفتری بی دین افترا بر جناب معصومه که عین افترا بر جناب
خدای جل و علا میباشد میبازد و من اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس
بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين قوله یعنی جهاد با مخالفین با جوب از مدینه
بر تو واجب است آه اقول سوانح جهاد و عوائق هجرت سابق ازین تفصیل تمام مذکور شد
فانظر ثمه و لا تکن من الجاهلین قوله حالیا التماس دیگر است که امر اختفا و گریختن از آن
بیت مجموعی که در کلام جناب خاتون مصرح کردیده آه اقول وا عضال وقاحت و بیحیائی

اعلامی نیست چه قول سابق باتمام بیان حالی کرده شده که گریختن در کلام جناب سیده علیها السلام کم
اشتملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنین بوده است بکنایه هم مذکور نیست چه جای تصریح
این حیا از کجا میگوید که در کلام جناب سیده مصرح است قوله امر بترک تقیه و رفتن بجامع
اصحاب آه اقول جناب معصومه ترک تقیه نفرموده اند بلکه طلب حق خود و اتمام الحجه فرموده اند طلب حق را
ترک تقیه گفتن کار این بحیاست و رفتن جناب معصومه علیها السلام که بضعه رسول و مصداق
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا میباشند
برای اتمام حجت بغاصبان که بروز جزا عذر جهالت خود شان نسازند بوده تا لیهلک من
هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة مقام مواخذه واعتراض نیست مظلوم را
طلب حق خود از ظالم و غاصب بهر امکن عین حق و صواب است و بموداى وجادلهم
بالتی هی احسن اتمام حجت شرعا و عرفا محمود و مستحسن لکن این اسکاف بر و ابوبکر را نگوید
برای عایشه منافقه بعد نزول آیه وافی هدایه وقرن فی بیوتکن کدام صحیفه ناسخ قران نازل شده
بود که در آن امر بترک قرار در خانه و رفتن بجامع نامحرمان وقوع یافته که آن خارجیه خروج بر امام
وقت و حرب بالنفس رسول اراده شق عصای نمود و باعث خونریزی مسلمانان گردید و چون در
شریعت مقدسه جهاد بر زنان واجب نیست و ارتکاب الجمل از اولیای دم قمیص الدراهم نمود و هم خلیفه
وقت که انتظام مهام خلق الله باو مفوض باشد نیز نبود پس آن قضیه دلال ابوبکر را از را
کدام اباعث بر رفتن او در کوکب نامحرمان و هتک ناموس رسول خدای شان گردیده

حضرت جبرئیل

حضرت عزرائیل که بامر رب جلیل برای قبض روح نبی جلیل نزول فرموده بصورت اعرابی بر در خانه
ایستاده استیذان میکند و بی دستوری و اجازت پای خود را اندرون نمیگذارد و آداب
ختم نبوت مرعی میدارد و مقصود از آن تعلیم همین امور بوده باجز و دیگر و اگرچه سفها ادعا میکنند لکن
زمین نشین عقلا نمیشود که بعد نزول آیه وقرن فی بیوتکن رفتنش بجامع نامحرمان و بعد
صدور فرمان من اراد ان یفرق امر هذه الامة وهی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا
من کان برخواستنش بحرب امام زمان بقصد تفریق اجتماع مسلمانان و بعد ورود وایاک
ان تکونی یا حمیراء اصرارش بخصومت امیر مومنان و خونریزی مومنان بحبایه طلحه
عثمان و شار آن بی ایمان ساعی گشته باشد قوله جبرئیل که بعد از وفات سانحه کائنات
یومیه الیه بجناب سیده علیها الصلوة والتسلیمات نازل میشد لکن پای خود در صحن خانه نمیگذاشت آه
اقول نزول حضرت جبرئیل علیه السلام با وحی برای احدی بعد رسالتمآب صلی الله علیه وآله اعتقاد
فرقه حقه اثناعشریه ایدهم الله تعالی بالطافه الخفیة والجلیة نمیباشد بنا
که رای عمر بن خطاب را موافق وحی و داود و دایع الیق نبی میدانند اگر نزول وحی و جبرئیل
بر آن باده بزکوی معتقد باشند مقام استعجاب نیست و فریضه حماریه را که از احکام وحی آن
خر را تشخص قرار دهند بجای استغراب قوله مقصود از آن همین امور بوده باجز و دیگر اقول ظالمان
دین جناب معصومه را آنچنان مجاب نمودند که اتمام حجت خود را فقاد و اتمام حجت طریقه مرضیه خدا
و رسول میباشد ارسال رسل و انزال کتب و اظهار معجزات از همین باب است قوله تا خلجان شبه

بجمیع وضع شود و اطمینان کلی حاصل آید اه اقول بحول الله تعالی و قوته بیان شافی و وافی
که بشرح و بسط گذشته برای دفع خلجان اهل ایقان کافیست که زنگ شبهات از آئینه قلوب
ارباب انصاف بآن زدوده شد لکن سودای من لم یجعل الله له نورا فما له من نور در دفع
خلجان این متحیر در بادیه حیرت و حصول اطمینان کلی این تایه تیه ضلالات متعسر بل متعذر قوله
و اکر کلمات مذکوره و غیظ و غضب جناب بتول اه اقول سابقا بتفصیل مذکور شده که اقوال
جناب معصومه علیها السلام مثل افعال حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از القای الواح
تورات و اخذ شعر راس و لحیه حضرت هارون میباشد و عصیان جناب معصومه نسبت بجناب
امیر علیه السلام و غضب جناب امیر علیه السلام بر آن معصومه جانی مرومی نیست قوله اساس
تقاریر علمای شیعه و عمده ترین مطاعن خلفا خود بخود منهدم میگردد اقول ظاهرا محصل این
عبارت اینست که فرار از زحف و تخلف از جیش اسامه و منع قرطاس و نسبت هجر و هذیان
به رسول جان مصداق وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و غصب
خلافت و فدک و قصد احراق خانه هدایت کاشانه جناب سیده علیها السلام و انداختن در بر بطن
معصومه و اسقاط محسن و احراق مصاحف و استیزار مروان طرید پیغمبر انس و جان و خروج بر امام بحق
برای شق عصای مسلمانان و افتراق جماعت مومنان و گوش ندادن بآیه و قرن فی بیوتکن
و حدیث ایاک ان تکونی یا حمیراء و دیگر افعال و اقوال کفر و نفاق و ارتداد که از ائمه
و مقتدای سنیان بوقوع آمده همه محمول بر لوازم بشریت میباشد و آن مقام مواخذه نیست

بکلام نمر

سبحان الله اگر اینها امور محمول بر لوازم بشریت باشند اقوال و افعال ابوجهل و ابولهب و دیگر کفره فجره
هم محمول بر لوازم بشریت خواهد شد و ایشان چرا مواخذ خواهند بود و در اینصورت بنای کفر
و نفاق تا شد عنقا وجودی بافته نخواهد شد و مصداقی برای لفظ کافر و منافق نخواهد بود و این
مبنی تحقی نمیدانند که در محاده خدا و رسول گنجایش حمل لوازم بشریت کجاست بالجمله قیاس این نسناس
متاهی اول من قاس قیاس مع الفارق است و ظاهرا این ره نورد وادی کفر و نفاق را
هدم اساس دین مبین و بر همی شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منظور و ملحوظ است باید
مظاهر میباشد که در صدد برات و طهارت ابوجهل و ابولهب و ابوبکر و غیره از ادناس کفر و
ارجاس نفاق میباشد و انی له ذلک والله متم نوره و لو کره الکافرون قال
المعتوه تعلل المستوه آمدیم بآنکه فرار امیر المومنین از شهادت جناب معصومه در خلافت افضل
الصدیقین ثابت شد و فرار ایشان در عهد فاروق اعظم و ذی النورین از کجا لازم آمد تا مولوی
مولوی فانه فرفره غب ثرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثه رو بصحت آرد لیکن باید دانست که باعتراف
علمای شیعه قدیما و حدیثا حال حضرت امیر از عهد خلیفه اول تا آخر خلافت عثمان رضی الله عنهم در
باب تقیه و فرار یکسان بوده قایل بتفصیل نشده اگر خلافی هست در مابعد خلفای راشدین است
و از بخاری آنحضرت بزبان خود یمین و ولای اهلبیت بل از بدیت آن در عهود خلفای ثلثه ثابت میکرد
لا شتراک العلة و لفظ بر اصول موضوعه حضرات که در کلام مولوی معنوی واقع شده کما نقله
المستفتی عبارت از امثال این اعتقادات و روایات است فتذکر و لا تکن من المتعصبین اقول

کوه خر ربه‌ها آن مفتری بی باک وویل لکل اثیم افاک حاشا که جناب معصومه علیها السلام نسبت
فرار بجناب کرار غیر فرار نموده باشند بلکه مرة غیر مرة جناب معصومه علیها السلام بعدلت حیدرة الطاهرین
فرموده اند نه فردیت وقول آنمعصومه مثل غضب حضرت موسی است که در آن بوجه خطاب
وعتاب بطرف جناب امیر وحضرت هارون علیهما السلام والواح تورات نیست پس قول این مردود
ازلی که فرار امیر المومنین بشهادت جناب معصومه در خلافت افضل الصدیقین ثابت شد افترا بر جناب
معصومه وتکذیب اصدق الصادقین افضل المرسلین است که آنجناب صلی الله علیه وآله فرموده اند
لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار پس بیکه ثبات وقرار او در معارک بشهادت
اصدق الصادقین که کلامش وحی یوحی است ثابت باشد نسبت فرار بلاوجه وجیه بآن جناب نموده ظاهره
بر آن انکه از شهادت جناب معصومه ثابت گفتن کمال وقاحت وبیحیائی است این مفتری وقح
وامثال او که افترا بر معصومه میسازند وتکذیب نبی بحق مینمایند از دین خدا بدر میروند ومستحق لعن و
طعن وعذاب ونکال میباشند لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم آری اگر
این بلید بجای شهادت معصومه شهادت مترجم سکیف جنان مستغرب نمی بود که از قلم مترجم مسامح
لفظ در خانه کرنیخه اگرچه بمؤدای العبرة للمعانی لا بالالفاظ تعرض بمسامحات لفظیه دأب
محصلین نیست ومسامحات لفظیه قابل احتجاج واستناد نمیباشد علاوه بر آن از بودن لفظ کرنیخه در کلام
مترجم مسامح آن خاسر وشقیقش ومسوهم چه فائده که رنجیدن مظلومه بیچاره از ظلم ظالم امر آخر است وفرار
از زحف تولی دیگر امری دیگر امر اول که سبب حفظ عرض وجان است مستحسن وطلب است وامر دوم که عبث نزال

ایمان

ایمان وهتک اسلام است قبیح وکبیره منهی عنها وحرام میباشد احدهما نظیر دیگری میتواند شد وقیاس یکی بر
دیگری نشاید معلوم نمیشود که مولوی بیمعنی وحافظ غیر محفوظ از چه راه لفظ کرنیخه را مفید خود انگاشته
ومعارضه حرام بواجب نموده بالجمله قول معصومه اشتملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنین
دال بر تولی عن الزحف نمیباشد نه مطابقة نه تضمنا نه التزاما نه در عهد متغلب اول وثانی ونه ثالث بالخیر و
مخفی نیست که موضوع مسئله همان تولی عن الزحف است قوله فرار امیر المومنین بشهادت جناب
معصومه آه اقول مرة غیر مرة که در کلام جناب سیده علیها السلام لفظ فعلت حیدر واقع است نه
فردیت این مفتری از کجا شهادت معصومه باثبات میرساند قوله در خلافت افضل الصدیقین آه
اقول تعبیر این اشقی الاولین والآخرین اکمل الزندیقین به افضل الصدیقین تعبیر الشیء باسم ضده
میباشد صدیقیت آن خالفه اول ثابت نیست فضلا عن ان یکون افضل الصدیقین
فی التفسیر الکبیر عن النبی صلی الله علیه وآله الصدیقون ثلثة حبیب النجار
ومومن آل فرعون وعلی بن ابی طالب والثالث افضلهم صدیقیت حضرات
درین هر سه بزرگواران نص است تصدیق اول از کجا صدیق حارم شد قوله باعتراف علمای شیعه قدیما
وحدیثا حال حضرت امیر از عهد خلیفه اول تا آخر خلافت عثمان رضی الله عنهم در باب تقیه وفرار
یکسان بوده آه اقول لعنة الله علی المفترین الفاظ ومعانی این بمعنی همه مهمل وغیر
محصل المعنی است اگر لفظ فرار را عطف تفسیری تقیه قرار داده پس البته علمای شیعه قدیما وحدیثا
اعتراف بتقیه جناب امیر المومنین علیه السلام در عهود ثلثه دارند لکن از تقیه فرار هرگز ثابت نمیشود

وبجز این خلاق معانی احدی از سلف وخلف تفسیر تقیه بفرار نموده واگر لفظ فرار را اصل معنی خود
ومعطوف لفظ تقیه است پس حاشا وکلا که احدی از علمای شیعه قدیما وحدیثا بلکه احدی از
علمای سنیه اعتراف بفرار جناب امیر المومنین نموده باشد **قوله** واز اینجا فرار آنحضرت بزبان
مدعین ولای اهلبیت بل از زیدیت آن در عهود خلفای ثلثه ثابت میکرد واه **اقول** معلوم نیست
که از کجا فرار آنحضرت وحاشا جنابه عنه بزبان مدعین ولای اهلبیت ثابت میکرد ومولیان
اهلبیت اعتراف بتقیه آنجناب دارند نه بفرار وتقیه چیزی دیگر است وفرار چیزی دیگر خلط وخبط و تغلیط
این بزرگ وخلط ودیدنی است عجب لطیفه شیطان رجیم است که مغالطه را شعار ودثار خود ساخته
ذکر هیچ **قال** المحقق بتقلید المستوفی معذلک از کتاب متشیعین اینهم ثابت است که علی مرتضی
ایشان در مجامع اصحاب بر منبر مسجد کوفه بفرار خود در عهود ثلثه اقرار کرده اند من ذلک ما
روی شیخ مشایخهم وصدوقهم فی علله حدثنا حمزة بن محمد بن العلوی قال اخبرنا
محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی الفضل بن خباب الجمحی قال حدثنا محمد بن ابراهیم
الحمصی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطائی عن ابیه عن ابن مسعود
قال احتجوا فی مسجد الکوفة فقالوا ما بال امیر المؤمنین لم ینازع الثلثة کما نازع
طلحة والزبیر وعایشة ومعویة فبلغ ذلک علیا فامر ان ینادی الصلوة
جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه
بلغنی عنکم کذا وکذا قالوا صدق امیر المؤمنین قد قلنا ذلک قال ان لی بستة من الانبیاء

اسوة

اسوة فیما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة قالوا
ومن هم یا امیر المؤمنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه واعتزلکم وما تدعون من
دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه بغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم
وان قلتم اعتزلهم لمکروه رآه منهم فالوصی اعذر ولی بابن خالته لوط اسوة اذ قال
لقومه لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت
له بهم قوة فقد کفرتم وان قلتم لم یکن بهم قوة فالوصی اعذر ولی بیوسف
اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم ان یوسف دعا ربه
وسأله السجن بسخط ربه فقد کفرتم وان قلتم انه اراد بذلک لئلا یسخط
ربه فاختار السجن علیه فالوصی اعذر ولی بموسی اسوة اذ قال ففررت منکم لما خفتکم
فان قلتم ان موسی فر من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم وان قلتم
ان موسی خاف منهم فالوصی اعذر ولی باخی هارون اسوة اذ قال لاخیه یا ابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان قلتم لم یستضعفوه ولم یشرفوا
علی قتله فقد کفرتم وان قلتم استضعفوه واشرفوا علی قتله فلذلک سکت عنهم
فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی الله علیه وآله اسوة حین فر من قومه ولحق بالغار من خوفهم
وانامنی علی فراشه فان قلتم فر من قومه بغیر خوف منهم فقد کفرتم وان قلتم خافهم
وانامنی علی فراشه ولحق هو بالغار من خوفهم فالوصی اعذر انتهی بلفظه خلاصه حدیث

جناب امیر علیه السلام باخبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه و ارتکاب آن با اصحاب جمل و صفین
گفتگو میکنند و چون و چرا مینمایند فرمود تا قوم را جمع کنند آنگاه بر منبر برآمد و بعد حمد و ثنا فرمود که در
وقت خلفای ثلثه در کناره کشی با ابراهیم علیه السلام و در آرزوی قوت بلوط علیه السلام و در اختیار زندان
بیوسف علیه السلام و در فرار و خوف بموسی علیه السلام و بآنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اظهار شکایت
بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و از اینجا حال استدلال عمده متکلمان امامیه یعنی علیه بافضلیت امیر
بر موسی علیه السلام معلوم شد. والعاقل یکفیه الاشارة و چون عصمت آنشان علی روس
الاشهاد فرار خود بالای منبر بالافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام اینهمه انکار و غیظ
و غضب نبوده باشد اقول ویل لکل افاک اثیم حاشا که جناب کرار غیر فرار بفرار خود از جهاد
که منهی عنه و حرام و بحث حسنه در اینمقام و موضوع مسئله میباشد در عهود فارین ثلثه اقرار فرموده باشند
این مفتری کذاب مقلد ابن خطاب علیه اللعنة والعذاب کوه مخورد اکر العیاذ بالله منه جناب کرار
غیر فرار اقرار بفرار خود از زحف منبر مودا ولا مرتکب نیست که بالاتفاق کاهی فرار از زحف نکرده تا با
تکذیب اصدق الصادقین که مصداق وما ینطق عن الهوی میباشد نموده باشد که آنجناب صلی الله
علیه و آله بحق آنحضرت علیه السلام کرار غیر فرار فرموده اند کما فی صحاح السنیه و ابن سوق دون مقلد
مابون برای تغلیط عوام کالانعام حدیثیکه از علل الشرایع نقل کرده با قطع نظر از صحت و سقم آن در
تعیین وجه جرح رواة آن در آن هرگز اقرار جناب کرار غیر فرار بفرار یافته نمیشود و فضلا عن الاقرار
بالفرار عن الزحف آیا چه شقی فقره وان قلتم ان موسی خاف منهم فالوصی اعذر و نیم فقره

وان قلتم

وان قلتم خافهم و انا امنی علی فراشه و لحق هو بالغار من خوفهم فالوصی اعذر نمیبیند که صریح
و دیگر جناب امیر علیه السلام اقتدای خود باین هر دو عم اولو العزم در خوف بیان میفرمایند نه در فرار
از زحف ندانم که مطلب چیست بلبید از ذکر حدیث مذکور در اینمقام چیست و استدلال آن بر اقرار جناب
کرار غیر فرار بفرار از زحف بکدام وجه نموده همانا بران معلول حت عمری علت مالیخولیا غلبه کرده
که کلام مجنونانه نموده چه در حدیث مذکور مصرح است که مردم در ترک جهاد با خلفای جور و ارتکاب
آن با اصحاب جمل و صفین گفتگو میکردند و چون و چرا مینمودند جناب امیر علیه السلام جهت ایقاظ و
تنبیه غافلان و رفع اشتباه آنان اسباب ترک جهاد را با منافقان ثلثه که منجمله آن خوف بوده بیان
نبودن ناصران مثل خوف حضرت موسی و جناب رسالتمآب علیهما الصلوة بیان فرموده اند و چگونه میتوانند
شد که جناب کرار غیر فرار اسوه خود بحضرت موسی علیه السلام کاهی فرار از زحف نموده باشند
و حاشا ثم حاشا که جناب امیر علیه السلام تاسی خود به پیغمبران اولو العزم در فرار از زحف اقرار کرده
باشند عبارت حدیث تمامه موجود است در آن علی فرار ی اثری از اقرار بفرار و تولی عن الزحف
یافته نمیشود این شقی کوچک ابدال شیطان غوی لفظ فرار را که در حدیث مذکور واقع است
بجهالت خود معنی تولی عن الزحف پنداشته با قطع نظر از آنکه تفسیر القول بما لا یرضی به
قائله میباشد سخن از شقاوت خود رانده غالبا این بلید بلیدرا کاهی اتفاق مراجعت بسوی کتب لغت
نیفتاده ورنه همچنین حرف بی سر و پا نمیزد فی الصحاح تولیه روی گردانیدن قوله تعالی و ولی
مدبرا تولی روی گردانیدن قوله تعالی و تولی عنهم و ایضا فیه زخشان گرونده بسوی دشمن

این سوقی ایمان فروش بیان کند که جناب امیر علیه السلام عهود فارین ثلثه از لشکر رونده سوی
دشمن کی رو گردانی نموده اند و نیز نشان دهد که حضرت موسی و جناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله از کدام لشکر رونده سوی دشمن رو گردانی فرموده اند که تولی عن الزحف برین ترکیب
صادق آید و اقرار جناب امیر علیه السلام بتولی خود از زحف و شهادت بتولی ابن عمران
از زحف درست کرده صلابت و دانشمندان عالم را که تمویع و تدلیس این ملبس و تلبیس و خواجه
نباش خسیس او را مشاهده نمایند که بجوز معانی الفاظ متبر اشند دجها و سواسها و صدور ضعفا
و عوام کالانعام می اندازند اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بالجمله باتحاد و کذابی باعث بر تالیف کیست و سبب تصنیف چیست نحن نتربص بکم ان
یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا فذلکة کلام آنکه از کتب امامیه عموما و هم از حدیث
مذکور از علل الشرایع ثابت است که جناب امیر علیه السلام در مجامع اصحاب بسبب تقیه خود در عهود
ثلثه و بواعث ترک جهاد با خلفای جور بیان فرموده اند که منجمله آن خوف است مثل خوف حضرت موسی
و جناب رسالتماب صلی الله علیهما نه اقرار به تولی عن الزحف قوله مخذلک از کتب متشیعین آه
اقول مر غیر مرة که ابن غبی طینه استعمال لفظ متشیع که بجای شیعه میاند و حرف از جهالت خود
میزند قوله علی مرتضی ایشان اقول الحمد لله که کلمه حق خصوصیت امامیه با جناب امیر علیه السلام
از زبان قلم این ناطل گوش بر آمد و هم اجنبیت و بی علاقگی و مباعدت و شقاوت ایشان

با جناب امیر علیه السلام ازین کلمه هویدا است که از کوزه همان برون تراود که در وست
و چون علی مرتضی بجز ابن عم رسول خدا و زوج بتول است را که متعطلان بی دین قصد احراق خانه
بدایت آشیانه او کردند و باکراه و اجبار بیعت ازو گرفتند کما فی صحاح السنیه و سایر کتبهم و حق
او از خلافت و فدک بظلم و جور غصب کردند و او را مجبا باز ذا نمودند دیگری نیست متوهمی
تو هم نتواند کرد که علی مرتضی شیعه دیگر است و علی مرتضی سنیان دیگر کما توهمه متبحی ابن ابی
ملجم و تبعه هذا المتوهم فعلیهما لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین الی یوم
الدین قوله بفرار خود در عهود ثلثه اقرار کرده اقول لعنة الله علی الکاذبین جناب امیر علیه السلام
در مجامع اصحاب بر منبر مسجد کوفه برای افحام کسانیکه چون و چرا در ترک جهاد با منافقان ثلثه میکردند
بواعث تقیه و اسباب ترک جهاد را که یکی از آن خوف حضرت امیر بود مثل خوف حضرت موسی و
حضرت رسالتماب فرموده اند نه اقرار بتولی عن الزحف کما سبق مفصلا قوله و در فرار و خوف
بموسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آه اقول سابقا گذشته که فقره و ان قلتم
ان موسی خاف منهم فالوصی اعذر و فقره و ان قلتم خافهم و انام علی علی فراشه
و لجی هو بالغار من خوفهم فالوصی اعذر نص است و آنکه جناب امیر علیه السلام اقتدای خود
بحضرت موسی و جناب رسالتماب صلی الله علیهما در خوف بیان فرموده نه در فرار این متقلد فارس
لفظ فرار را در خلاصه حدیث برای تغلیط عوام افزوده باعث اضلال عوام کالانعام گردید ان
الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید قوله و چون عصمت مآب شان آه

اقول جناب عصمت مآب علی بر فرس الشهاد بالای منبر اشعار خوف و تظلم خود و ظلم ظالمان و غاصبان
فرموده اند نه اقرار بتولی عن الزحف پس انکار ایمان از فرار جناب امیر علیه السلام از زحف که بی بن
محض است بیجا و عین حق و خصوصیت امامیه با جناب امیر علیه السلام واجبست و بی علاقگی سنیان
با جناب ممدوح ازین نقطه هم واضح است الحمد لله الذی اجری الحق علی لسان قلم هذا المکابر
المکابر و چون نواصب لئام تدلیس و تلبیس بجا میسازند و منافقان را که فرار از زحف نموده اند و
جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله را تنها در میان کارزار با عدا گذاشته و تخلف از جیش اسامه
نموده ملعون شده اند و نسبت هجر به آنحضرت مصداق و ما ینطق عن الهوی نموده اند و غصب حقوق
جناب سیده و جناب امیر علیه السلام نموده اند و بجبر و کره بیعت از جناب امیر علیه السلام گرفتند
و قصد سوختن خانه هدایت آشیانه جناب سیده و اغضاب و اضرار آنجناب که موجب اغضاب
خدا و باعث ایذای جناب رسالتمآب میباشد ساخته و مشاقه با جناب امیر علیه السلام که علی
مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار شعار و دثار خود داشته اند و تشهیر مردان
طریر و فرزانه و جان و احراق مصحف کرده اند و آیه و افی هدایه و قرن فی بیوتکن و حدیث نبوی
ایاک ان تکونی یا حمیراء را پس پشت انداخته خروج بر امام زمان کرده اند به پیشوائی خود برچیده
و اساس اصول و فروع خود را با قوال و افعال آنها گذاشته و از اینهم ترقی نموده آن ناکسان را
خلفای نبی قرار میدهند و با اینهمه باطل کوشی آن ائمه ضلال که صرف برای طلب دنیای دون گرد
صحابیت محقق شده بوده اند و غیر از اضلال و تلبیس مردم و مشاقه خدا و رسول کاری نمیداشتند

افضل بر نفس رسول گفته با الحق می آویزند و از صورت غیظ و غضب الحق بین مقتدایان و مقتدای
شان سخاب (?) قال المعتوه مقلد استوده و عجب آنکه نظر روبهت در نمیشود که فاروق اعظم روبروی مردم
اقرار بفرار خود کرده زبان تشنیع و تعریض در مکاتیب ... کوره میکشانید و فرار جناب امیر را که بروایت
شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر منیفر (?) مانید فرق اینست که عمر فاروق رضی الله عنه بسبب شیمه
انصاف و صفای نیت در من احدی را نبیا علیهم السلام بیالوده و بر تقدیر صحت روایت مطابق و مجاوز
اقرار بفرار خود و لو کان ساعة فرموده و علی مرتضی شیعیان که مصر بر فرار بوده فقط برای
تطهیر ذیل خود ذوات مقدسه انبیای اولو العزم را بتهمت نالایق تکدر نموده چه مراد ایشان از اقتدای حضرت
موسی و جناب سید الانبیاء در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است نحو بخالف الواقع باتفاق الفریقین و اگر
مراد تولی از زحف و رو گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضی شیعه کما نسبت به اخبار هم
و نطقت به اخبار هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون و جناب پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم در حرب کفار اشرار گاهی فرار اختیار نموده باشند و اگر در اصول و اخبار فضه (?) ایشان مذکور
باشد امید که از استماع آن بهره ور شویم و بمزید امتنان و احسان مجتهدین قائل گردیم قوله و عجب آنکه
نظر روبهت در نمیشود اه اقول العجب کل العجب که این کودن خرمغز علاوه انقدر نمیفهمد که آن ماده
بر کوهی (?) اقرار بفرار خود از زحف نموده مورد و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او
متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر گشته و جناب
کرار غیر فرار اصلا اقرار بفرار عن الزحف نموده بلکه خوف غیره اسناد و بواعث تقیه را بیان فرموده

کما سبق و این بغایت فرق است چگونه آنجناب اقرار بامر غیر واقعی نموده پس فرقی که هست ظاهر است کجا اقرار
بفرار از زحف و کجا بیان اسباب تقیه و خوف این السماء من السماک و این الثری من الثریا
قوله بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است آه اقول حال حدیثیکه از علل الشرایع نقل کرده
سابق برین مفصل گذشته فانظر ثمه که فرار جناب امیر علیه السلام از زحف از آن یافته نمیشود بصراحت
و نه بکنایه این مفتری ملعون از کجا میگوید که بروایت شیخ صدوق ثابت است قوله و فرق
هست که عمر آه اقول اگر آن مخنث ناصبی شمه انصاف و نصفت میداشت دم از طعن حضرت
سوره و ما ینطق عن الهوی بر جسم نحس و زبان بی آکوده و خطاب عتاب موصول بحق حضرت
نمی‌یافت آری فرق است که تولی عن الزحف آن زیاده گوبی که تولی در مبحث بر کس و ناکس عار
بود چون طشت از بام افتاده و حسم مخبر در کلام الهی بود انتقالش نتوانست و چگونه آن ناپاک
دامان طهارت انبیا را که بدان هرگز لوث نیست می‌آلود قوله و علی مرتضی شیعیان که مصر بر فرار
بوده اقول زاد علی الطنبور نغمه لفظ اصرار قابل ملاحظه اولی الابصار است فرار و تولی عن الزحف
بجناب امیر علیه السلام در کتب سنیان نیز یافته نمیشود فضلا عن کتب الامامیة و زیادتی
اصرار این مصر علی عداوة النبی و الوصی فرار بر فرار است حقیقت اینست که این ناصب عداوت
اهل‌البیت که از اعدای اهل‌البیت اورا اعمی و اصم نموده چشم خود را بسته زبان خود را اکثار از کفر
و نفاق میدارد فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین قوله برای تطهیر فریب خود ذات
مقدسه انبیای اولی العظم را تهمت ناالایق نموده اقول کبرت کلمة تخرج من افواههم

من افواهم

حاشا ثم حاشا که جناب امیر علیه السلام کلمه سوء ادب و گستاخی نسبت بذوات مقدسه انبیای اولی العزم
علیهم السلام صراحة یا کنایة بر زبان ارشاد بیان خود آورده باشند فضلا عن التهمة یا ذیل مقدس
آنجناب اقدس بلوث رذیلتی بوده باشد که محتاج تطهیر بوده این بی باک نطفه شیطان
ناپاک ایمان علیه السلام را جواب داده آنچه میخواهد بی محابا بر زبان نحس میراند فض الله فاه و
جعل النار مثواه هر قدر بیجا ناشی شیطان رجیم سم نسبت بانبیا و اوصیا کرده وا آیا نمی بیند
که جناب امیر علیه السلام برای تنبیه غافلان اسوه خود را در خوف و تحرز از غرغره در فرار بانبیای اولی العزم
ظاهر نموده آیات کلام الهی را برای آنها خوانده اگر بدانست این ناالایق تهمت ناالایق عبارت از خواندن
آیات کلام الله میباشد پس این مرض جهالتش را علاجی نیست زاده الله مرضا یا رب مگر اینکه مرکوز
خاطرش او منظاهر شش چنان باشد که العیاذ بالله منه خدای تبارک و تعالی دامان پیغمبران
اولی العزم را بتهمت ناالایق ملوث نموده و این مضمون را بیان برده و جناب گفتن نتوانسته به برای
دیگر گفته و علی کل حال لوح جهالت و کفر این شقی عنید است و کفر بیان است و آن نار هی مستحق میزان
ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار قوله چه مراد شان از
اقتدای حضرت موسی و جناب سید الانبیاء در فرار آه اقول مراد جناب کرار غیر فرار اقتدای حضرت
موسی و جناب سید الانبیاء در خوف میباشد نه در فرار تغلیط این خود غلط صدق است قوله و اگر
مراد تولی از زحف و گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضی شیعه کما نسبته الیه جنانهم
ولطفت به اخبارهم سلم است این شقی غوی طرفه بیجا و مفتری است نشان دهد کدام خبر

تالوق تولی جنابیکه را غیر فرار از زحف است وکدام عالم شیعه آن گواهی داده که خبر زبده بابن معتبر
وحدیثیکه از علل الشرایع نقل کرده در آن تولی عن الزحف نسبت بجنابیکه را غیر فرار یافته نمیشود
بصراحت نه بکنایه بلکه احتمال تولی عن الزحف را در آن گنجایش نیست این ناپاک فقط برای
تطهیر فرار کش عمر بابون وخلفای دون او از نجاست ولوث تولی در میخواهد که دامان
پاک وصی صاحب لولاک را بتهمت وافترا ملوث بلوث فرار عن الزحف وانماید وبهانه اضلال
عوام کالانعام کرده ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ان الله
لا یهدی القوم الظالمین **قوله** واگر در اصول واخبار قصه انبیا آمده باشد آه **اقول** اعتقاد
فرقه حقه امامیه اثنا عشریه ایدهم الله تعالی بالطافه الخفیة والجلیة درباره انبیا واوصیا
علیهم السلام آنستکه این خاصان خدا از وقت ولادت تا وقت وفات از جمله صغایر وکبایر گناه منزه اند
وصدور صغیره وکبیره عمدا وسهوا قبل النبوة وبعدها از این بزرگواران جایز نیست برا حدی مخفی
نیست پس تجویز واحتمال ورود اخبار متضمن تولی انبیا واوصیا از زحف در مذهب امامیه کار مجانین است
آری صحاح وتفاسیر وکتب کلامیه خوارج مملو است از آنکه این ناکسان اعتقاد کامل بعصمت انبیا ندارند
وتجویز کبایر عمدا وسهوا قبل النبوة وتجویز صغایر سهوا بعد النبوة از این خاصان خدا مینمایند اگر
در اصول احادیث ایشان تجویز تولی عن الزحف نسبت بانبیا آمده باشد مقام استبعاد نیست
وصدور خطایا وذنوب از انبیا عموما واز جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله خصوصا در کتب واسفار
ایشان بکثرت مذکور وموجود است نزول عتاب بلا ارتیاب اعظم سلاطین بجناب سالتماب صلی الله

علیه وآله

علیه وآله درباره تجویز اخذ فدای اسارای بدر وباز ماندن نزول عذاب بتدبیر عمر بن الخطاب باچنین دیگر
وقایع بتفصیل تمام در صحاح وتفاسیر وتواریخ نواصب موجود است من شاء فلیرجع الیها واما تجویز
تولی عن الزحف نسبت باوصیا پس تولی ابوبکر وخلفای او بزیاده گوئی ونقص که افضل اوصیا
نزد نواصب میباشند خود در کتب ایشان بتصریح وتفصیل موجود است پس این ناصب عداوت
اهلبیت را امیدوار استماع خبر صدور کبایر از انبیا که در مذهب حق علی واثری از آن یافته نمیشود
از مجتهدین امامیه بودن با عقل بسیار دور **قال** المتوه مقلد است ولعبه از سامعین اولی الالباب
که از امثال این تقریر ولکنت شونده وگویند که این عبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است
علیه الرحمه که بنابر عصبیت وعناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده وگفته آنچه گفته حاشا
وکلا که مبنای آن عصبیت وعناد باشد بلکه اهتمام تقریر را خود مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام
است که در کتاب غرر تجدید ... وارد نموده اند محض حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه
بعض اصحاب بخدمت امام رضا علیه السلام فایز شد وپرسید که چه میگوئی در حق گروهی که بر
دعوی آنها گروه دیگر از مخالفین شهادت داده اند فرمود که دعوی ایشان ثابت شد باز گفت گروه دیگر
بر دعوی خود اقامت شهود ننموده اند گر ارشاد نمود که مطلوب ایشان ثابت نگشت نصرانی گفت
که گروه اول مائیم که بر رسالت پیغمبر ما شما گواهی میدهید وگروه دیگر شما اید که بر نبوت دین شما گواهی
نمیدهیم پس دین نصاری حق باشد ودین وملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که
ما بر نبوت آن عیسی گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده ومبشر بقدوم او بوده واز عیسی شما که انکار

که انکار نبوت و شریعت پیغمبر ما کرده بنابر زعم ایشان دعوی نصارا مقرون به ثبوت گردیده و فرقهٔ اسلامی
آسیبی رسیده بر که ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصارا جدا کرده باشند مار او مغالطه
شیعه از چگونه اعتبارات چه باک خواهد بود و ازینجا دریافت شد که میدان جدال و الزام برای اهل حق
و مناظره مخالفین بس وسیع است فتدبر و لا تکن من الغافلین **قول** بر سالکان مسالک
انصاف و تارکان سبیل غی و اعتساف مخفی نیست که باعتقاد نصاری مسیح ایشان بخدای سبحانه
العیاذ بالله مدعی شده و نیز باعتقاد ایشان مسیح ایشان آنست که بشارت آمدن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نداده
و مصلوب شده و چون انجیل عیسی که پسر خداست و بشارت پیغمبر آخر الزمان نداده و مصلوب شده نظر
بمودای آیه وافی هدایه لم یلد و لم یولد و مضمون صدق مشحون مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد و فحوای و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم در واقع و نفس الامر وجودی
نیست و او امر فرضی اوهام در زعم باطل نصاری و چون اعتبارات لا محاله گنجایش اعتبارات در عیسی
میباشد که عیسی نصاری اعتباری و غیر عیسی حقیقی است و کلام صدق انجام امام همام علیه السلام مبنی
بران و مبنی آن میباشد و چون علی مرتضی علیه السلام همان یک ذات مقدس است که باتفاق شیعه و
سنی مصداق علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار و نفس رسول مختار میباشد و
هاشتماه بجهت متغلب اول نکرده و عمر یاری که حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد میباشد اراده
سوختن خانه هدایت کاشانه او نموده و آن کرار غیر فرار مورد لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا
غیر فرار باتفاق فریقین گاهی تولی عن الزحف نکرده و متقمصان خلافت بجبر بیعت ازو گرفتند کما

شهدت به اخبار سنیه و نطقت به اخبار هم کس و در ذات مقدس او گنجایش اعتبارات کجاست که علی
شیعه دیگر باشد و علی سنیان دیگر اگر علی شیعه العیاذ بالله منه تولی عن الزحف میکرد یا بیعت متغلبان
بطوع و رغبت مینمود البته گنجایش اعتبارات میشد و علی شیعه غیر علی سنیان می بود و از اینجا
تلبیس و حدیثیکه این سغبه سر سی متویه از علل الشرایع و عجایب حق الیقین برای تولی ثبات کرار غیر فرار
من الزحف نقل کرده اظهار جهالت و ضلالت خود نموده در آنها رد و طعنی وارد ی از تولی عن الزحف
که مبحوث عنه و موضوع مسئله است یافته نمیشود پس امثال این نفر سر بسر متویه لا محاله عبث
و تمسکی اولی الالباب است که این همه کاوکاو این بجهات نفر او مغلطه جمیع خرج زبانی راجع بر ما
دیگر نیست و ازینجا دریافت شد که میدان جدال و الزام برای مخالفین و مناظره احمق نهایت تنگ است
مجال گفتگو ندارند و بجز افترا و کذب و غدر و مغلطه مفری برای خود نمی یابند انما یفتری الکذب
الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون و چون این مفتری تناسی یعنی ابن
ملجم ملعون میباشد تقریرش با خود از کلام همان بد انجام میباشد که بنابر عصبیت و عناد از جناب امیر
علیه السلام این عم رسول و زوج بتول رو گردانی کرده در وهم فاسد و زعم باطل خود علی دیگر شخص فرار
قرار داده آنرا علی سنیان گفته آیا نمی دانند که برای سنیان بموادای اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم عمر و زید بدین اندازه هادی علی چه دارند که برای آنها در زعم باطل خود علی دیگر
بنا ساخته و نمیتوانند شد که تقریر این شقی ماخوذ و مستفاد از حدیث جناب علیه السلام باشد
کما اوضحنا **قال** المتعلق المستحق قوله عمر مذکور بتشنیع و تعریض در لو آورده چند جواب

از تحریر سابق دریافت توانند شد مگر چون تفصیل این نکته دیگر دارد و بشرح و بسط میگراید مقصود مستفتی از کلام
تصریح باین معنی است که جناب نجف تشنیع و تعریض مذکور از باب دلائل تحقیقیه نیست از باب
حجت الزامی هم نخواهد بود زیرا که فرار جناب امیر علیه السلام از کناره کشی لازم نمی آید و
این اعتراض در حقیقت اعتراض بر جناب فاطمه زهرا است علیها السلام نه بر عمر زیرا که با وجود
اتمام حجت که امیر المومنین جناب سیده را بر دراز کوشی سوار کرده و فرزندان خود را همراه گرفته
تا سه شب در بدر گردانیده کما فی حق الیقین علی مرتضی را از گریختگان قرار داده و ملاحظه نکردند که
قطع نظر از اتمام حجت بزعم متشیعین محض از بیعت خلیفه اول کناره کشی اختیار کردند کجا غرابت
و کناره کشی و کجا فرار و نامردی پس قلمی شود که لزوم این اعتراض بر جناب پاک حضرت معصومه
موجب انقطاع مستفتی از بندیت ولای آنجناب است یا باعث تهذیب و محرومیت او و عجب است
که مکتوب امیر المومنین بسمت معاویه که انما الشوری للمهاجرین والانصار الی آخر المقالات از ایشان هم
دلائل الزامی باشد و حال آنکه او معتقد جمیع مقالات نبود و تشنیع اهل حق باین فقره امیر المومنین که
عمدة المحدثین و صدوق ایشان در کتب کلامیه و علل الشرایع از جناب سیده و حضرت امیر نقل
می نماید الزام بالالتزام باشد فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب
باقی ماند ایراد لفظ خطا مقصود از آن تصریح کنایه مثل مشهور اکرمت بر اصول شیعه است نه بر قواعد
اهل حق عیاذا بالله چه ضرر در صدور و خروج از دائره عصمت جدال و الزام مطابق تصریح والد ماجد مستفتی
اول ایشان نهاده اند پس در کتب شیعه باید دید که بالزام اهل حق بزعم خود مصدر این معاملات

و قبایح نسبت بانبیا و ائمه ها علیهم السلام گردیده اند کما هو ظاهر لمن طالع دروس کتبهم اما اینکه تصریح
بنام کتاب در کلام عمر واقع نشده پس انجو مضمحل است چه خطاب بمجتهد است که دعوی تتبع کتب
اهل حق نیز میکند بالخصوص بعبارت حق الیقین که اطفال و مبتدیان اطلاع بر آن دارند چرا واقف نخواهد بود
لهذا بهمان عبارت مختصر که در رساله نوشته بودیم اکتفا نموده اگر مجتهد الزمان دیده و دانسته از این
تجاهل کنند مرا نمیرسد و دوائی نیست زادهم الله مرضا **قوله** اقول این اعتراض در حقیقت اعتراض
بر جناب فاطمه زهرا است علیها السلام نه بر عمر الخ **اقول** و اعضال سوفسطائیت را چه علاج و نیز ظاهر است
که جناب سیده علیها السلام نسبت تولی عن الزحف بجناب کرار غیر فرار نموده اند پس اتجاه اعتراض
بر جناب مستفتی بطرف جناب معصومه علیها السلام نوع من الانواع نمیتواند شد بلکه مورد اعتراض و تعریض
و لعن و طعن جناب مستفتی همان عمر ملعون است که علاوه تشنیع و تعریض بجناب امیر علیه السلام
افترا بر جناب معصومه بست که گفت که جناب معصومه جناب کرار غیر فرار را از گریختگان قرار داده نعوذ بالله والعیاذ
بالله منه کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا جناب معصومه علیها السلام
تعالت حجرة الطناب فرموده اند ظاهرا این غبی و خواجه تاش او مولوی بمعنی و بمعنی قعود و فرار
تمیز کردن نمیتوانند که قعدت را معنی فر رستگیر ندو انچه در کلام مترجم ترجمه آن بلفظ در خانه گریخته واقع
شده با قطع نظر از آنکه ترجمه مذکور بر طغیان قلم ناسخ یا مسامحه محمول میتواند شد اذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال مؤدای آن از داست نه فرار کما لا یخفی و ظاهر است که فرار از زحف جرمی دیگر است
و کناره کشی امری آخر و معارضه فرار از زحف باز زدن نمیتواند شد پس معارضه فرار عن الزحف باز زوا

غیر صحیح است معارضه عمر ملعون بالمره صورت صحت نمی‌گیرد عمر ملعون به بیان لفظ در خانه کرنجیه شجاع
مغلطه خزیده تغلیط عوام خواسته و دماغ بیهوده نخجه خیال خام و باطل السبیه در پرده الزام
ما لا یلزم تشنیع و تعریض و سوء ادبی نسبت بجناب کرار غیر فرار نموده سبقت بر برادر کوچکش
ابلیس لعین برده فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و این تشنیع و تعریض
و معارضه عمر ملعون و تنقیص دوزخ ارباب لا اهل تحقیقه است نه ارباب حجت الزامی چه فرار جناب
کرار غیر فرار از زحف در غزوه فارین ثلثه نه امر واقعی است نه معتقد جناب سیده علیها السلام
و نه معتقد شیعه وصی خیر الانام علیه و آله السلام و نه مروی در کتب اهل اسلام پس معارضه مولوی
بمعنی بی‌معنی و غیر صحیح و اعتراض مستفتی بر جناب سیده غیر راجع بلکه عاید بر همان عمر قبیح **قوله**
پس فهمی شود که لزوم این اعتراض بر جناب پاک حضرت معصومه موجب انصاف مستفتی بازدید
ولای آنجناب است یا باعث نصب و حرورت او **اقول** از بیان سابق واضح شده که استحاله
لزوم اعتراض جناب مستفتی بر جناب معصومه علیها السلام بنوع من الانواع نیست بلکه بر همان عمر
ملعون و تنقیص دوزخ است و لزوم اعتراض بعمر بن باعث نصب و حرورت آنها یا باشند و
شرف انصاف جناب مستفتی دام ظله العالی و جمله شیعیان علی بازدیاد ولای جناب امیر و جناب
سیده و اولاد امجاد آنجناب علیهم السلام و فرار و از فرار و کناره کشی انصاف لئام از رکوب
سفینه محبت اهل بیت طاهرین ظاهر و باهر است عیان را چه بیان و قد سبق تفصیله فیما
سبق **قوله** و عجب است که مکتوب جناب امیر المومنین بسمت معاویه که انما الشوری للمهاجرین و

الانصار

والانصار الی آخر المقدمات ارقم و دلائل الزامی باشد آه **اقول** هیچ جای عجب نیست کما ستطلع علیک
ان شاء الله تعالی عنقریب و چون مدار کار سنیان لئام عموما و شیخ نجدی دهلوی و اسکاف سلالة
الاجلاف علیه ما علیهما خصوصا که گویا کمر بر آن بسته‌اند تلبیس میباشند و بجز تغلیط عوام کالانعام
کاری ندارند حتی الامکان براه تحریف که از منافقان بیهوده یادگرفته‌اند میروند و تا باشد کوشند
مغلطه‌ها بجز ندهند لهذا محض کلام را بیان میسازیم تا حال تغلیط و ضلال شیاطین الانس بر همگنان
ظاهر و باهر گردد پس باید دانست که جناب مستفتی علام دام ایام افادته ما دامت اللیالی و الایام
در مقامی بعد ذکر فرار اصحاب ثلثه سنیان از زحف در جنگ احد و حنین و خیبر که بقرآن و تفاسیر
و احادیث و تواریخ سنیان ثابت است فرموده اند فانهم فروا فرة غب فرة ومن قوا لمرة
بعد مرة بخطا دو خطا آخر تا کجا خواجه تاش این اسکاف سلالة الاجلاف بود دای الحق حرف
برارت حجت آن کلام شیرین بدمزه شده در مقام جواب آن براه تغلیط کناره کشی و از فرار
آنحضرت علیه السلام را ابعیت خلفا ثلثه در غزوه ثلثه قرار داده گفته فانه فر فرة غب
فر مرة بعد مرة فی غزوة ثلثة و تشنیع و تعریض و کنایه بمثل مشهور بخطا دو خطا آخر
تا کجا خطا نموده روی خود را سیاه و اعمال خود را تباه گردانید بعنایته انجال جناب مستفتی
دام ظله العالی از علمای سنیه استفتا نموده‌اند به این صورت چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع
متین حضرات اهل سنت در این صورت که زید اثنا عشری موافق مسلک خود به زبان تعریض بعدم عدالت
و عدم طیب ولادت جمعی از صحابه که بنا بر عموم امامیه اعدای اهل بیت اطهارند میکشاید در مقامی

بعد ذکر فرار مشایخ کبار در جنگ احد و حنین و خیبر میگوید فانهم فروا فرة غب فرة و کرة بعد مرة و هم بنابر تعریض بشبل مشهور مستهجن منبولسید که یکخطا دو خطا آخر تا کجا خطا و عمر نظابر که اظهار تسنن میکنید در مقام جواب نسبت بجناب ولایت مآب نظر بکناره کشی آنحضرت از بیعت خلفا در عهود ثلثه آنرا فرار قرار داده میگوید فانه فر فرة غب فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثة پس تا اصول موضوعه حضرات لازم آید یکخطا دو خطا بلکه خطا آخر تا کجا خطا انتهی موضع الحاجة من کلامه عمر مذکور بسبب تعریض و تشنیع مزبور که در پرده الزام مالایلزم نموده نسبت بزید بارداد وارد با نقطه خطا تصریح کنایه بمثل مزبور ساخته از دائره تسنن خارج میشود با آنکه باوصف چنین تشنیع و سوء ادب بحق خلیفه چارمین محاط محیط دائره تسنن میباشد و بر تقدیر او این چنین معرض معترض قابل کدام حذر و تعزیر است آنچه موافق مذهب فرقه سنیه نبوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم شود بینوا تو جروا انتهی الاستفتاء و جواب این استفتا بطرز معمول تحریر حکم شرعی بقای عمر بر تسنن خود یا خروج او از دائره تسنن و استحقاق یا عدم استحقاق بکدام حد و تعزیر میبایست و تا حال احدی از علمای سنیه متصدی تحریر جوابش بطرز معمولی نشده و این اسکاف سلالة الاجلاف برای تغلیط عوام نقض تفصیلی استفتای مذکور که کم الجواب خواسته بعض فقرات استفتا را بمعنی مطلب خود پوشانیده دفع آن میخواهد و آنمعنی مفاد از خود بجا برمی بافد و در سر گفتن و بلعبه صبیان و مضحکه نسوان میباشد مخفی نیست که مورد ایراد لفظ الزام مالایلزم که در استفتا واقع است و محصل آن همین است که چون از کناره کشی فار فرار

موافق

لازم نمی آید فضلا عن التولی عن الزحف پس کناره کشی را فرار قرار دادن و تولی عن الزحف از آن برآوردن الزام مالایلزم باشد کناره کشی چیز دیگر است و تولی عن الزحف امر آخر کجا از فرار خانه و کجا تولی عن الزحف در اینصورت این معارضه عمر طرفی از صحت بر نداشته باشد فضلا عن ان یکون تحقیقیا او الزامیا پس ضرطات بعیری این شتر بی مهار و عوعو برادر سگ نزد برادر شغال با آنکه معارضه مذکور دلیل الزامی و مثل مکتوب امیر المومنین علیه السلام میباشد صرف روباه بازی و حیله سازی است او را لازم بود که اولا صحت آن معارضه و بعده الزامی بودنش ثابت مینمود من بعد آن لب بمماثلت آن بمکتوب امیر المومنین علیه السلام میکشود و دو ده خرط القتاد و چون این شیطان رجیم تباهی شیخ نجدی دهلوی الموسوم بغلام حلیم نسبت بفهم خود در بودن مکتوب بلاغت اسلوب جناب امیر علیه السلام از باب مجاراة الخصم کلامی نموده لهذا ذکر مکتوب مذکور و بیان دلیل آنکه او دلیل الزامی است که بر خصم از مقدمات مسلمه او وارد کرده میشود که عند المستدل مسلم نباشد مناسب نموده پس باید دانست که مکتوب مذکور چنانکه در تحفه مرقومه شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه نقلا عن نهج البلاغة مذکور است اینست اما بعد فان بیعتی بالمدینة لزمتك و انت بالشام فانه بایعنی الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المومنین و ولاه الله ما تولی و اصلاه جهنم

وساءت مصيبتك انتهى فقره اخيره اين مكتوب در نهج البلاغه يافته نشد وخلاصه آنكه تو اى معاوية
بامامت ابوبكر و عمر و عثمان كه امامت ايشان باجماع اصحاب شورى از مهاجرين و انصار ثابت شده
معتقد ميباشى و بجلالت شان مهاجرين و انصار كه اعتقاد دارى همان مهاجرين و انصار
بيعت من كردند چنانكه بيعت ابوبكر وغيره كرده بودند كه حاضر را اختيار عدم اختيار آن و غايب را
رد آن باعتقاد تو نميرسد و باعتقاد تو و اخراج تو شورى مختص بمهاجرين و انصار است و حل و عقد
امر خلافت بدست ايشان است ايشان بر كه مجتمع شوند و هر كه را امام نام نهند باعتقاد تو رضاى خدا
در آن است و اگر كسى از آن خارج شود او را باز گردانند بسوى آن و اگر كسى انكار از آن كند مقاتله
كنند او را پس بهر وجوه بيعت من بر تو لازم شد و اعتقاد معاويه ملعون بجلالت شان مهاجرين
و انصار و حقيت خلافت شيوخ ثلثه فاره از نامهاى او ظاهر و باهر است و انكار آن مكابره محض
و سوفسطائيت بحت ميباشد و اينجا بتسويد بعض فقرات بعض نامهاى او توضيحا للمرام روى
كاغذ سياه كرده ميشود و هى هذه من عبد الله معاوية بن ابى سفيان الى على بن ابى طالب
اما بعد فان الله تعالى جده اصطفى محمدا صلى الله عليه وسلم بالرسالة واختصه بوحيه
وتادية شرعه فانقذ به من العماية وهدى به من الغواية ثم قبضه الله رشيدا حميدا قد بلغ
الشرع ومحق الشرك واخمد نار الافك فاحسن الله جزاءه وضاعف عليه نعمه وآلاءه ثم ان
الله سبحانه اختص محمدا صلى الله عليه وسلم باصحاب ايدوه وآزروه ونصروه وكانوا كما قال الله
سبحانه لهم اشداء على الكفار رحماء بينهم افضلهم مرتبة واعلاهم عند الله والمسلمين منزلة

الخليفة

الخليفة الاول الذى جمع الكلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخليفة الثانى الذى
فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب المشركين ثم الخليفة الثالث المظلوم الذى نشر الملة
وطبق الآفاق بالكلمة الحنيفية آه وبعض فقرات نامه ديگرش كه همراه ابى مسلم خولانى فرستاده
اينست من معاوية بن ابى سفيان الى على بن ابى طالب سلام عليك اما بعد فانى احمد اليك
الله الذى لا اله الا هو وان الله سبحانه وتعالى اصطفى محمدا صلى الله عليه وآله وسلم
بعلمه وجعله الامين على وحيه والرسول الى خلقه واجتبى له من المسلمين اعوانا
ايدهم الله بهم فكانوا فى منازلهم عنده على قدر فضائلهم فى الاسلام فكان
افضلهم فى الاسلام الخليفة من بعده ثم خليفة خليفته من بعده ثم الخليفة المظلوم
عثمان الى آخره كذا فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم فقره ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
باصحاب ايدوه وآزروه ونصروه الى آخره فقره واجتبى له من المسلمين اعوانا الى آخره
ناطق باعتقاد او بجلالت شان مهاجرين و انصار و فقره افضلهم مرتبة واعلاهم عند الله
والمسلمين منزلة آه منادى باعلى صوت باعتقاد آن خبيث بحقيت خلافت عمرين و ميل
الذى ميباشد پس الزام جناب امير المومنين عليه السلام رد معتقد اوست كه انه بايعنى القوم الذين
بايعوا ابابكر و عمر و عثمان وانما الشورى للمهاجرين والانصار صحيح و موجب الزام ميباشد
يعنى چنانكه بهنگام انعقاد خلافت ثلثه شورى در مهاجرين و انصار منحصر بود و باجماع
آن اصحاب شورى خلافت اول منعقد شده بود همان مهاجرين و انصار بيعت من كردند باجماع

اصحاب شوری برخلافت من منعقد شده پس حیث من بر تو لازم شد و ترا اختیار او و فسخ آن باقی
نماند پس آنچه ابن موسوس تقلید و تابعی شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه نوشته که معاویه معتقد
بجمیع این مقدمات نبود کذب صریح و غلط فضیح است جمله مقدمات مندرجه مکتوب بلاغت
اسلوب من اوله الی آخره از معتقدات معاویه و جمله مخالفین اهلبیت رسالت علیهم السلام مبانی
انگارش نگارده است و لازم بود که از کتب امامیه غیر معتقد بودنش آن ثابت مینمود و دعوی
خرط القتاد و چگونه میتواند شد که معاویه سنی بلکه امام جمیع سنیان که بمقتضای الصحابة
کلهم عدول عادل و امامتش منجر و برکت سماویه بود معتقد بحقیت خلافت خلفای ثلثه فاره
و جلالت شان مهاجرین و انصار و حقیت شورای آنها نباشد و عقل سلیم کی باور تواند کرد
که اعتقاد او مخالف اعتقاد سواد اعظم سنیان تیره درون خواهد بود ان هو الا فریة
بلا مریة و آنچه شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه در تحفه مسروقه خود بودن مکتوب مذکور دلیل حقیقی
مرکب از مقدمات حقه ثابته فی نفس الامر نوشته اضلال عوام کالانعام میش نظر آن مورد
من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا میباشد و رنه ظاهر است که حقیت
خلافت اصحاب ثلثه فاره و حقیت شورای مهاجرین و انصار در خصوص استحقاق تخلیص
ازان بقتل و عذاب اخروی معتقد جناب امیرالمومنین علیه السلام نیست اگر این امور معتقد آنجناب
می بود تقاعد در بیعت متغلبان چرا میفرمود ند و حامی قتله عثمان بن عفان چرا میشدند و
هرگاه باعتراف معاویه و صنادید علمای سنیان اکراه و اجبار خلفای جور در انعقاد بیعت از

امیر

امیرالمومنین بکمال مضر جاوید عدم رضای آنجناب بخلافت متغلبان از کلام بلاغت انجام فاثر
الله فیما ساری و ستر کور و نیز عدم استحقاق متقمص خلافت بخلافت نزد آنجناب از فقره
الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه و از خطبه شقشقیه که باعتراف جم غفیر اعلام سنیه
کلام آنجناب است بخوبی ثابت است پس محملی صحیح برای مکتوب مذکور بجز آنکه از قسم دلائل الزامیه
بیاشد نیست فذلک کلام آنکه مکتوب مذکور از دلائل الزامیه است و تشنیع ابن موسوس و نحو جم
تاش او بقرار امیر کرار غیر فرار بمعاینه لفظ در خانه کرنجیه و معارضه بلفظ مذکور که بطغیانی قلم
نا سامح مترجم از قلمش در نخجیه بتوالی شیوع فاره از زحف الزام ما لا یلزم میباشد و قیاس تسامح عبارت
حق التقیین بر مکتوب جناب امیرالمومنین قیاس مع الفارق و تاسی قیاس اول من قاس است
فاعتبروا یا اولی الالباب و قو لوان هذا لشیء عجاب و چون مقام استطرادی است
تعرض به بکر خرافات و ترهات شیخ نجدی دهلوی علیه ما علیه که در تحفه مسروقه خود درین مقام نموده
و آن اسخف من ورق التوت و اوهن من نسج العنکبوت میباشد نموده شد **قوله** تشنیع الحق **اقول**
تعبیر ابطال بالحق تعبیر الکفر بالایمان میباشد کما مر **قوله** باب قرار امیرالمومنین که عمدة
المحدثین آه **اقول** این کور سواد نضر الله فاه و جعل التراب متواه طرفه شوق چشم و بیحیاست که
بمقتضای مثل مشهور دروغ گو یم بر رو بتو افترا اشعار و قتار خود ساخته بی محابا بار بار
ذکر فرار کرد بشهادت اصدق الصادقین کرارت آنجناب ثابت است بر زبان تخش میراند و
بمودای مصراع مشهور ع از کوزه همان برون تراود که در وست عداوتی که از طرف

رسول و آل رسول مضمر دل نفاق نژادش میباشد از دلها النفاکش بر می آید همانا آب دل این خرد کل محز
بعداوت اولیای خدا است فلله من جهة نقد مفاده و من فوقه عوامش و حال عبارت حق الیقین
و علل الشرایع بسط و شرح گذشت و دران هر دو معنی و اثری از تولی جناب کرار غیر فرار از جهت
و حاشا جنابه عنه یافته نمیشود و این دریده چشم از زوای انتخاب اکامحمود و حسن امثل فرار شیوخ فاره
از زحف که کبیره و منهی عنه میباشد می بندد سه خشم اندیش که بر کنده باد عیب نماید هنرش در نظر
قوله با تمام و ماند ایراد لفظ سه خطا مقصود از ان تصریح کنایه بمثل مشهور اگر هست از اصول شیعه
آه **اقول** این عبارت آن بمعنی نیز بمعنی است لفظ که خواه مخواه تصریح کنایه بمثل مشهور میباشد
اصول شیعه و اصول سنیان را در آن چه دخل و معلوم نمیشود کاین نسناس در اینجا از اصول شیعه
چه مراد گرفته که بر آن ابتنای تصریح کنایه بمثل مشهور نموده اصول اصلیه شیعه مشهور است و را احدی
مخفی نیست که منجمله اصول شیعه بلکه اصول سنیه است که جناب کرار غیر فرار گاهی تولی عن الزحف
نموده اند و شیوخ ثلثه سنیان در حروب و معارک پیغمبر را تنها در میان اعدا گذاشته پشت
بکفار داده اند و تولی ادبار نموده و ابتنای تصریح کنایه بمثل مشهور اگر برین اصل است
پس از عجائب فادات است که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرد اند و از بلادت این غبی
بلید بعید نیست که از اصول شیعه تسامح مترجم را که در ترجمه قحدت حجرة الطنین از و واقع شده
مراد گرفته باشد بل هذا هو المتیقن و این افاده تازه اش حیرت بر حیرت می افزاید که با اینهمه نادانی
ادعای همه دانی از برای چیست تسامح مترجم را در ترجمه یک لفظ که لا عن عمد از قلمش ریخته و نسبت

آن

آن بجناب کرار غیر فرار خلاف اصول شیعه و اجماع علمای امامیه است از اصول امامیه قرار دادن
بنحوی چون بر چه خبر حمل کرده شود **قوله** پس مولوی معنوی را در نقل آن چه ضیر و ضرر **اقول**
هرگاه که ثابت شد که منجمله اصول شیعه و سنی این است که جناب کرار غیر فرار گاهی تولی عن الزحف
نموده اند در خانه که نخته ترجمه لغوی قحدت نیست بلکه طغیان قلم ناسخ یا تسامح مترجم میباشد
پس مولوی معنی را در نقل آن و ابتنای تشنیع خود بر آن سراسر ضیر و ضرر است و کوبروای زوال
ایمان خود نداشته باشد این ضیر و ضرر برای او چه کم است که نزد طلبه علوم بلید و نادوقف از سلک
و شوارع مناظره بر آید که معارضه فرار شیوخ ثلثه از زحف که کبیره و منهی عنه و مذموم عقلی و نقلی است
باز زوای جناب امیر المومنین علیه السلام در خانه که سبب حفظ جان و عرض و دین از زور
ظالمان و مستحسن عقلی و نقلی است نموده **قوله** و خروج از دائره تشیع و دخول عسکر نواصب
و خوارج اگر از نقل اینگونه امور و تشنیعات الزامیه لازم آید دائره قیل و قال بر علمای شیعه
زیاده تر تنگ خواهد شد **اقول** نقل امور واقعیه معتقده خصم در حجت الزامی میباید و ابتنای تشنیعات
الزامیه بر آن می شاید خطای لفظی مصنفان و تسامح ترجمان و طغیان قلم ناسخان که مخالف
معتقدات ایشان بوده باشد مبنای تشنیعات الزامیه نمیتوانند شد و در حجج الزام بکار نخواهد آمد که این امور
بمواخذات لفظی بر میگردد و در حجج و براهین مواخذات معنوی بکار است و علمای شیعه که معتقدات
سنیان را در حجج الزامیه بکار می برند و آنرا مبنای تشنیعات میسازند دائره قیل و قال بر ایشان از بس
وسیع است و چون عمر بمعنی نارسش تعلق مواخذه لفظی را در حجت الزامی بکار داشته بنا

تشنیعات بی اصل را آن نهاد چون حجت الزامی نشد خیالیکه دلیل تحقیقی هم نیست پس تشنیع ولامحاله
سبب خروج او از تسنن و ولوج او بمذهب نواصب گردیده وکذا حال ذلک الموسوس قاتلهم الله
انی یوفکون و بر تقدیر فرض محال اگر ور غانه گریخته را ترجمه قعدت بلا تسامح تسلیم کنیم تا به هم
تشنیع مولوی بمعنی حجت الزامی نمیتواند شد که موضوع مسئله فرار و تولی عن الزحف است
کجا تولی عن الزحف و کجا فرار ور غانه و تقاعد از بیعت ظالمان این هذا من ذاک و دلیل
الزامی باصول مقرره طرف مقابل لازم کرده شود نه بامور بافته متخیله و واهیه خود و علی کل حال
تشنیع مولوی بمعنی که بلا وجه وجیه است و تا بید این اکاف هندی آنرا سبب نصب و خروج
کرده میباشد فعلیهما لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم
لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء قوله اما انکه تصریح بنام کتاب در کلام عمر واقع نشده
پس انچه مضمحل است الخ اقول این عذر بدتر از گناه خود مضمحل است زیرا که حال نفر دیگر است
و طرز تحریر دیگر و چون در تحریرات کذائی ذکر ما شئی فیما یاند ضرور است عمر التصریح بنام کتاب
ضرور بود تا مورد ایراد و نقض تحریر نمیشد قال المعتوه تقلید المستوه قوله انچه موافق الخ اقول هرگاه
جواب استفتا بر اصول و روایات فریقین بحقیقی مبین و مشرح گشت که اگر غشاوه عصبیت را
که بر بصر بصیرت او تنیده بردارد حقیقت حال خبیث بخوبی معلوم خواهد شد اقول جواب
استفتا بر اصول و روایات سنیان هم مبین نشده چه جا که بر اصول و روایات فریقین مبین شده

بلن

باشد این کوچک ابدال ابلیس را بجز تلبیس و تغلیط عوام کالانعام امر دیگر ملحوظ خاطر اضلال منظاهر
نمیباشد ورنه ظاهر است که جواب استفتا منحصر است در اینکه احد الشقین را اختیار کند یا اینکه بگوید
که عمر ملعون بسبب سوء ادب بحق خلیفه چهارم بر اصول سنیان خارج از حیطه تسنن و داخل در زمره
خوارج گردیده و مستحق فلان حد و تعزیر است و یا اینکه بگوید که بمذهب سنیان افترا و تعریض و تهجین
بحق خلیفه چهارم جایز و روا است عمر ملعون بارتکاب آن از دائره تسنن خارج نگردیده و
مستحق هیچ یک تعزیر و حد نشده و چون آن شقی جواب استفتا ننوشته بر این خلط و خبط التطویل
لاطائل نموده بحول الله تعالی و قوته جواب هذیانات و بیهوده سرائیهای آن معتوه بر اصول و
روایات سنیان بتوالی موضح و مشرح شده که تار و پود باخته این هو فی ذوق که اوهن از
نسج عنکبوت بود از هم گسیخت اگر حجاب اعوجاج و اعتساف را که بر دل او تنیده زنگش آویخته است
بردارد حقیقت حال بخوبی معلومش گردد که جواب نوشته او هیچ و پوچ و مهمل محض است سوال
از همان بود جواب از ریسمان گفت و تا او نسته کوچه مغلطه خزیده و بکلی خود مصروف لسد راه
تحقیق بر عوام نموده سبقت بر برادر کوچکش شیطان برده الا ان حزب الشیطان هم
الخاسرون و اعتراض جناب مستفتی که بطور استفتا است بحاله باقی این خناس و دیگر نصاب کنام
جک و جانه کو که از عهده جواب این اعتراض کما هو الجواب بر آیند فذلکه کلام انکه فرار شیوخ ثلثه سنیان
ثابت و رنجیوت فارین ثلثه موارد آیه وافی هدایه و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر و مصادیق

فانهم فروا فرة غب فرة و مرة بعد مرة و مستحق تعریض بمثل مشهور می باشند پس قول جناب
بحق فارین ثلثه فانهم فروا فرة غب فرة و مرة بعد مرة و تعریض بمثل مشهور صحیح و بجا و
مطابق واقع و نفس الامر و عند الفریقین ثابت است و در آنمقام کلامی نیست و عمر ملعون نیز کرار
غیر فرار که بموجب ارشاد هدایت بنیاد لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار کرارت آنجناب
منصوص و ثابت و متفق علیه فریقین است بزعم نقض نمودن بر خلاف واقع صرف برای تطهیر اذیال
ملوثه فارین ثلثه نظر بکناره کشی و انزوای جناب کرار غیر فرار از بیعت متغلبان در عهد ثلثه گفته
فانه فر فرة غب فرة و من بعد مرة و طره بر آن تعریض بمثل مشهور بلا وجه وجیه نموده
تکذیب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عیاذا بالله کرده و تحقیق ابو جهل لعین کرد یا اگر تسنن همین است
لعنت برین تسنن سه کرور لعنت بر ولی کار شیطان میکند حاشا ولی پس آنچه معاند
عمر ملعون غیر صحیح است چه فرار جناب امیر را علیه السلام از زحف عند الفریقین ثابت نیست
و نسبت آن با آنجناب افترای بحت است که مام فرار او و انزوای جناب امیر علیه السلام در عهود ظلمه ثلثه
که بسبب اعواز انصار و خلاف مصلحت بودن هجرت کما متفصلا بوقوع آمده بود عقلا و نقلا
و شرعا و عرفا محمود و مستحسن میباشد معارضه با انزوای کذائی که محمود و مستحسن است بفرار شیوخ ثلثه
از زحف که منهی عنه و کبیره و حرام است از عجائب افادات مولوی همچنین است سه از افادات
مولوی چه عجب که بسیار شنیده که گفت باران است چون موضوع مسئله فرار از زحف است
معارضه آن با آن یا با مستحسن و اشنع آنان می تواند شد که معارضه شنیع با شنیع می باشد نه محمود

و مستحسن

و مستحسن و هرگاه معارضه صحیح و درست نشد تشنیع و تعریض بمثل مشهور که مفرع بر معارضه بود غیر
صحیح بر آمد و درست نشد و معارض خائب و مویدش و سویه اش هر دو خائب و خاسر گشتند
فسرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار پس همان آش در کاسه بابای علمای سنیان
بگویند که درین صورت عمر ملعون و شقیقش دون بسبب تعریض بحق کرار غیر فرار و تشنیع فرار مورد تایید
آن که در برده الزام ما لا یلزم نموده اند و تصریح کنایه بمثل مشهور کرده اند از دائره تسنن خارج میشوند
یا نه و بر تقدیر خروج قابل کدام حد و تعزیر است فعلیکم بالجواب یا معاشر النصاب و انی لکم
ذلک قال المعتوه مقلد المستوه اکنون برای انکشاف بعض امور که سر آن بر عقلا مخفی نیست
بخدمت مجتهد متسنن مشغول میشوم و میگویم که چه میفرمایند علمای دین و مفتیان حضرات اهل تشیع
درین صورت که مثلا زید بظاهر اظهار تشیع میکند و میخواهد که علمای اثنا عشریه باصول آنها که مخالف
شهادت امام حسین بن علی است بزعم او واقع شده متنبه سازد و ایشان را از غفلت ایشان که باظهار
بوسطه صحبت رفضه بود داده متنبه کند که تشیین واقعه کربلا در ایام محرم مردم را بگریه و زاری می آرند
باز دارد و ازین هم تجاوز کرده نوبت باثبات خلافت یزید لعین و ابطال شهادت امام حسین رساند
و هرگاه بعضی از آنها در جواب اش گویند که او فاسق و کافر بوده و لا یصلح احد منهما للامامة
و در ابطال آن دفترها سیاه کرده و باز خلافت یزید پلید بزعم خود بحکم و لتعرفنهم
فی لحن القول ثابت گرداند و آن ساله را ثمرة الخلافة یعنی ثمره خلافت یزید نام گذارد و وجد
در پی مناظره سنیان افتد که خلفا و ائمه آنها را دشنام دهد و آن آخر کار موجب بدگوئی

بجناب امیر المؤمنین ولوازا ما کرده آیا این شخص که بایره از وصفش مرقوم شد با اینهمه از دایره تشیع
خارج میشود یا آنکه با وصف چنین تشنیع و سوء ادب بحق خلیفه برحق وصی مطلق علی مرتضی و جناب
سید الشهدا خامس عبا محاط محیط دایره تشیع میباشد و بر تقدیر اول چنین معرض معترض قابل
کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذهب فرقه شیعه امامیه اثنا عشریه بوده باشد بلا عصبیت مذهب
مرقوم قلم افادت رقم شود بینوا توجروا اقول الجواب والله هو الملهم للصدق والصواب زید اثنا
عشری هرگاه برکید و نمود عمر سنی علیه ما علیه پی برده که او مخالف اصول مذهب حقه بارادهٔ کاستن
رجال مؤمنین بسوی مذهب باطل خویش راه تزویر بر بستن واقعه کربلا در ایام محرم که بقول غزالی شیاد
و حجة الاسلام ایشان ذکرش در محرم و غیر محرم بالمره حرام مطلق است کما فی الصواعق المحرقة لابن
الحجر میرواند و یوم عاشورا را که بحکم دستگیر سنیان کما فی غنیة عبد و ... عید و ... است روز عیبت
برای فریب عوام میگوید و غایت و غرض عمر علیه ما علیه ارتکاب امور منهیه مذهب خویش و صرف
اشتمال عوام مؤمنین بمذهب باطل خویش و رخنه اندازی بمذهب حق میباشد در اینصورت که
زید اثنا عشری جهت انسداد رخنه اندازی عمر ملعون بمذهب حق و رد اصول مذهب ... است
یزید برای سنیان و مبطل شهادت و امامت امام حسین علیه السلام میباشد ملزم و مجوج ساخته
تا عوام مؤمنین از اصول سنیان واقف شده بدام تزویرش نرسند و از مصائد و مکائدش
بر حذر باشند و ایمان آن بیچاره کان از وسوسه آن خناس سلامت ماند بحکم وجادلهم بالتی
هی احسن کار بند مجادله حسنه شده و نمود ای الذین النصح نصیحت ضعفای مؤمنین با ظهار حق و ابطال

بل

باطل فرموده و بمفاد من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده او بلسانه الحدیث امر معروف و نهی منکر
بضعفای مؤمنین کرده اعلای ایمان و ازهاق باطل نموده است هر آیینه مصیب و محاط محیط
دایره تشیع و فائز مرتبه بشیعة علی هم الفائزون میباشد و عمر سنی علیه ما علیه که مخالف مذهب
خود و بر خلاف حکم و فتوای ائمه و علمای خود صرف برای برهمی ایمان ضعفای مؤمنین متشیعین واقعه
کربلا در ایام محرم پرداخته مردم را بگریه و زاری انداخته بموجب حکم و فتوای امام حجة الاسلام خود
و دستگیر خود مرتکب حرام گشته و مردود فریقین و از آن سو رانده و از این سو مانده گردیده با حکام ملزم
و مجوج شدن خود کربستجا با آن مغضوب الغضب قایم نمود و بغضب آمده بحجت باطنی خود
کلمات سوء ادب و لعنت و زاری اصل که صلش و برکت فریقین یافته نمیشود پناه بخدا بجناب امیر المؤمنین
علیه السلام و حضرت جناب علیه که نفس رسول خدا و زوج بتول عذرا است بر زبان قلم آورده مرتد و
مردود فریقین گردیده قابل قتل و مستحق مثل میباشد مینا له غضب من ربه و ذلة
فی الحیوة الدنیا و چون در سابق با تمام تفصیل گذشته که جناب گرا غیر فرار از وراعن الرخف که
موضوع مسئله است باتفاق فریقین پاک و مبرا هستند و در هیچ کتابی از کتب فریقین نسبت آن
بآنجناب علیه السلام یافته نمیشود در اینصورت نسبت آن بآنجناب الزاما هم صورتی ندارد و لعن الله
الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا قال المؤلف المستوره خاتمه ثم یذکر العبد الحقیر عند المجتهد التحریر
وجوه اول آنکه هر چند که عبارت این استفتا در بادی الرأی از تعریض و ایهام متخلی است لکن
بعد امعان چنانکه بر دانشمندان روشن است بجنبه تعریض متجلی زیرا که بمقابله زید لفظ عمر و تاپی

نوشت وحال آنکه بواسطهٔ ثقات که نقلش را مطابق اصلش کرده فرستاده اند بدون واو بدست فقیر
رسیده اقتصار از تعزیه و شرعی برای مسمی لفظ مذکور خود تعریضی عجیب است لهذا راقم
تحریر الفاظ درشت و تشنیع و تعریض نسبت بمجتهد و والد ماجد و علمای مذهبش دریغ نکرده
معهذا سلامت در وقتی مختار میشود که از طرف ثانی هم توقع آن باشد و لیس المخاطب اهلا لذلک
زیرا که هرگاه در زمان سابق رساله بارقهٔ ضیغمیه مستفتی بعضی احبا و صدقا را بنظر مولانا رشید العلما
در آوردند با آنکه مملو از تعریضات و ایهامات و سخت گوئی و درشت خوئی بود نظرا الی الوجوه
التی ذکرت فی صدر جوابها از مقابله بمثل آن اعراض کرده بکمال نرمی که حوصلهٔ بشری گنجایش
آن نتواند کرد جوابش را نموده و حالیا جناب مفتی دار السلطنت لکهنو دامت برکاتهم غیر از تو [illegible]
هیچ نتوشته اند چنانکه بر کسی مخفی نیست پس مخاطب را بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان
واجب و لازم بود که در حضرت حیدریه در رسالهٔ ثمرة الخلافت تبعیت آثار رضا شوکت عمریه و حضرت
حقی موصوف میکرد نه آنکه علما و فضلا الهی را در آن کتاب بکلمات شنیعه و تبجیه تعبیر میفرمود و
هیچ از بیحمیتی فرو نمیگذاشت اکنون انصاف کن که معاشر اهل سنت و جماعت خصوصا متلمذین
صاحب تحفه علامه دهلوی قدس سره العزیز و مخلصین شیدا المتکلمین در مقابله متشیعین کلام خود را
بنرمی چگونه ادا توانند کرد آری بر ذمهٔ همت خود واجب گردانیده شده که اگر در جواب کمترین طلاب
علمای بر خلاف مامضی طریق ملامت روی سلوک کرده غیر از الفاظ ملایم نسبت بمجتهد و والد
ماجدش و دیگر علمای مذهب او از زبان قلم نخواهد چکید و اگر تیز زبانی و دریده دهنی بموافق رسم

وعادت

وعادت قدیمه منظور همت علیا خواهد بود باید انشاء الله الکریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که رباعیات انوری
و سوزنی بلکه حاجی [illegible] و جعفر زتلی در جواب مخاطب مجموع اینها صرف خواهد شد و عنقریب
خواهد دید که چه مضامین این فن بعبارات و نظم رنگین گفته میشود که در عالم رویا هم بر مسامع
ملازمان هرگز عبور نکرده باشد اقول جوابش بتفصیل تمام در صدر رساله گذشت فلینظر ثمه و ان
المتبوه متعلمه هستوه دوم آنکه مطابق اعلام بعضی از اعلام بوضوح انجامید که در تفتیش نام بنده
مجهول الاسم والجسم و تحقیق اسامی اجداد امجادش حضرت مجتهد بواسطهٔ مقلدین خود تا دار
الخلافه شاهجهان آباد سعی وافر بتقدیم رسانیده اند لهذا باستخراج مرام ایشان متوجه میشود که نام
بنده ذلیل حافظ ابو اسمعیل است و از آبا کرامش حافظ محمد عثمان و شیخ عبد القادر اند که
در علوم باطنی و کشف حقایق و وارستگی علایق ضرب المثل بوده بجوار کبار اولیاء هند نور الله مضاجعهم
در شهر کهنه دهلی آسوده اند اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع
اقول لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اولا ای حمل تو کیستی که جناب مستطاب مجتهد العصر
والزمان دام ظلهم بتفتیش نام تو و پدران تو فرمایند این روباه بازی تو حکایت روباه گلستان
سعدی شیرازی بیاد آورد که روباهی خود را بچه شتر انگاشته افتان و خیزان میرفت کجا روباه
و کجا گرفتن نسخه کجا تو ای اسکاف هندی و کجا تفتیش جناب مستطاب مجتهد العصر دام ظلهم تا نام تو را
و پدران ترا اینچنین خیال خام بستن و دماغ بیهوده پختن از برای چیست و ثانیا ای ابلیس
تلبیس نسب تو از تو که بر سیده بود و اگر تو خود بوده ای مصراع مشهور کس نشنود یا شنود من گفتگوی میکنم

متصدی بیان نسب خود شدی نام پدرت را چرا فراموش نوشتن نام پدر و وصف الفقندی جان
نسب بر چه چیز حمل کرده میشود و ثانیا چون از نام پدر خود جاهل بودی نوشتن نام جد و ناکس
مجهول الاسم و الجسم که آنها را از آبای خود قرار دادی کدام ضرورت داعی شده و طره بر آن اینکه
نسبت نسب خود به کمنامی چند که در زمرهٔ ابل و بلی شش خرقهای خیمه افتاده باشند نموده ترنم بر
هولاء آبائی شدی وای بحال تو که سزاوار بحال تو درین صورت نغمهٔ این سرود سرائی
لمؤلفه وا مصیبتاه لیس لی جد و لا اب ٭ فما شانی لا یکون لی حسب و لا نسب
ای بیحیا حیا کن کفش فروشی را فراموش کرده قدم از پایگاه خود بیرون می نهی دوم از
شرافت حسب و نسب بلا سبب میزنی و مصداق شعر مشهور میباشی شعر کلاغی تک کبک را گوش کرد
تک خویشتن هم فراموش کرد ٭ آیا نمیدانی که امام بخش و برادران اعیانی تو تا ابهنوز
درین بیت السلطنت لکهنو زنده و موجود و به شغل دلالی کفش فروشی مصروف و معدود اند
قال المعتوه متعلم مستوه شیوا انکه در این ایام بمطالعه رسالهٔ ثمرة الخلافة فائز شده بسبع علم و جودت
طبع محررش که دریافته بطلوب تلخیص کن بسلامت و استقامت ذهن اتصاف دارند غیر از
شرذمهٔ قلیله عوام طلبه که در طلب تفصیل حواشی تکرار و اطناب بمیان می آرند تشکیک گردانیده شده که اکثر
از مقدمات رسالهٔ مذکوره بی نکته نوبت بمدینش رسیده تحریر سابق فقیر مخدوش و مردود گشته
و بحکم جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از هم پاشیده رفته تا بحدیکه حقیقت
بنای آن سوء فهم و غفلت از اصول یا از قسم تحریف و تبدیل در نقل است که از مناقشت بیهوده یاد گرفته اند

اما الاول

اما الاول پس جای فی است که مخاطب لنوعی تفریع بدیع بر مذهب ابو حامد غزالی ٭ نموده چوگان
لعن و طعن را بسمت امام احمد بن حنبل حاشاه عن ذلک حرکت داده اند و جوابش موقوف بر
بیان مقدمه است قد اسسها المؤسسون فی الاصول و تلقتها المحققون بالقبول و آن
مقدمه اینست که ثواب مجتهد منحصر بر اجر و خطای او بر اجر واحد است و در کلام علمای معتمدین امامیه
و اهل سنت مدلل و مبرهن شده فان الله لا یکلف نفسا الا وسعها حالا میگوئیم که مراد ابو حامد غزالی
گردیدن لعن بسوی لاعن یزید پر طینت که به مرتبهٔ اجتهاد نرسیده بی ادلهٔ شرعیه بظن و تقلید مرتکب آن
شده باشد نه بوصف عموم که من کان کذا فهو کذا و بر ظاهر است که امام احمد بن حنبل با اعتراف غزالی
در احیاء العلوم مجتهد است مستقل پس صولجان معترض بسوی امام احمد متحرک گردیده و نه بجانب
ابو حامد غزالی برگردیده و اگر همین قدر رافع طلحان مخالفین نباشد اینک بکلام اکابر طائفهٔ امامیه
در رویت اصول ایشان بر من میکنیم که خود لعن بر قاتلش در صورتیکه منصوص و در نفس الامر مستحق
نباشد هم در کافی و هم به دیگر کتب حدیث از ائمه علیهم السلام ثابت است بلکه مجلسی ایشان مقدمهٔ مذکوره را
در تصانیف خود بطریق استشهاد جا بجا ذکر میکند پس کسانیکه فتوی بر عدم استحقاق لعن برای
مامون عباسی با اعتراف صاحب کشف الغمه و ملا احمد صاحب حدیقه الشیعه داده اند مثل فاضل صفی
الدین و جمعی دیگر از محققین آیا نزد این اکابر صولجان لعن بسوی ابن بابویه قمی و شیخ مفید و شیخ
طوسی بلکه مجتهد متوفی و جناب مخاطب خاتمة المجتهدین حرکت کرده است یا نه شق ثانی بهمان
معنی بعینه جواب از طرف ما است و در شق اول نزد ان مجتهدین اساطین مذهب شیعه تا حضرت

مخاطب که با این علم و فضل محاط محیط دائره اجتهاد کردیده اند قاطبه مصداق ان الله لعن الکافرین

واعدّلهم سعیرا خواهند بود و ذکر لعن میانه ایشان و ما دحین ما مور وار خواهد شد بخلاف اهل سنت

که غیر یکدیگر و کس از مجتهدین ایشان باین نکوهش و نفرین متصف نخواهد شد سه شادم که از رقیبان

دامن کشان گذشتی • که مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد **اقول** بمطالعه رساله بصارة العین

واین رساله مردوده مبلغ جهل و بلادت طبع محررش معلوم شد مضامین خسیسه کهنه اش که این دلال کج

آراز زیور عبارات نو آراسته ابکار افکار خود وا نموده پس کش فحول امامیه بنموده بمه آن در بادی

نظر عجایز شوبار زیر مشق سؤال اثنا عشریه بر آمده مخدوش و مردود گشت و بحکم جاء الحق وزهق

الباطل ان الباطل کان زهوقا از هم ریخت فالحمد لله اولا و آخرا ویرید الله ان یحق الحق بکلماته

ولو کره الکافرون **قوله** حالیا میگوییم که مراد ابو حامد غزالی کردیدن لعن بسوی لاعن یزید پس است

که بمرتبه اجتهاد نرسیده آه **اقول** کلام بی سروپای این هرزه درا که مبنی بر سوء فهم و غفلت او از

مذهب امام خودش غزالی است عجب بر عجب می افزاید این کوچک ابدال نمیداند که مراد غزالی

کردیدن لعن بسوی لاعن یزید بوصف عموم نیست بلکه مشروط است بانکه لاعن مجتهد نباشد

از قبیل المعنی فی بطن الشاعر بلکه توجیه القول بما لا یرضی به قائله میباشد شرط مذکور در کلام غزالی

نیست نه بصراحت ونه بکنایه ونه دلالت بران دارد نه بتطابق ونه بتضمن ونه بالتزام بلکه دلیل بر

عموم گفته چنانچه در حیوة الحیوان دمیری شافعی علی ما نقل عنه کلام غزالی باین عبارت منقول است

لا یجوز لعن المسلم اصلا ومن لعن مسلما فهو الملعون وقد قال صلی الله علیه وسلم المسلم لیس

بلعان

بر تمویه بعبارت حدیقه الشیعه بر اختلاف علمای امامیه در ملعونیت و عدم ملعونیت اموات استدلال است

که سامعین را از غفران زار گستغیر می برد نازم بر فهم و فراست امام که عجب خلاق معانی است

کجا اختلاف در زهر دادن و ندادن و کجا اختلاف در ملعونیت این هاست ذلک مبلغهم من العلم یا کر تو قرآن برین

نمط خوانی • ببری رونق مسلمانی • تماما آن باد کار منافقین بود مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه

میباشد له عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اشق وما له من الله من واق **قال**

المعتوه متعلد المستود اما الثانی پس ارتکاب آن جانی است که عبارت شرح قصیده خمریه منقول است

و در آن عبارت لفظ کابن المالکی از خانه تحقیق ملازمان جکیده و باد فقیر است که جناب مجتهد

متوفی با آن تعصبی که داشتند و بعضی از مصنفات خود نقل مینمایند که ابن حجر در شرح قصیده

همزیه میگوید کابن العربی المالکی فانه نقل عنه انه قال لم یقتل یزید الحسین الا بسیف جده

لانه الخلیفة والحسین باغ علیه و هر قدر که از نسخ این کتاب بنظر فقیر رسید لفظ کابن مطابق

ارشاد والد ماجد مخاطب در آن دیده نشد از لفظ ابن و کاف تشبیه علمی واثری در آن پیدا نیست

بالجمله معلوم نشد که در اصل یا نقل کدام یک از ایشان خطائی و غلطی رفته که این همه تناقض و تهافت

سر زده چه در لفظ کابن صریح تخطئه ابو بکر مالکی است یعنی جهت خلاف یزید و بغاوت امام

حسین مخالف مسلک سنیان و بر معتقد ایشان بدیهی البطلان است و لفظ کابن که مجتهد

نقل مینماید مشعر است بانکه تفسیق یزید و شهادت امام حسین و همچنین حقیت خلافت خلفا و

امام مظلوم مقبول شیخ ابن حجر است ولیس کذلک کما یشهد به الرجوع الی الصواعق حاصل آنکه

بعجلت رنج تمام ترحم این هر دو مشکل فرموده پیش بنده هم نزد فرستاده دهند تا بشرط بقای
تعطش و اصرار عوام شرحی بطریق جرح بر رساله ثمرة الخلافة نوشته بخدمت خدام والا
مقام ارسال نمایم که برای اهل بصیرت یادگاری باشد انتهت الرسالة الاسکافیة **اقول**
بمؤدای المرء یقیس علی نفسه و بمفاد مصراع مشهور کافر همه را بکیش خود میخواند این یادگار
منافقین بوده که تحریف و تبدیل را از آنها یاد گرفته است نسبت تحریف و تبدیل در
نقل که بخدام جناب مستطاب مستفتی دام ظله و حاشا جنابه عنه میسازد بجاده تعصب
راه میرود و اگر چشم انصاف داشتی و حجاب اعتساف را از دیده دور و اعوجاج دیده برداشتی در می
یافتی که لفظ کابن المالکی در عبارت مذکوره نظر بلفظ و معنی هر دو بی‌بنا و سقیم لفظ کار عبارت است
اما لفظا پس لفظ کابن المالکی عطف است بر لفظ کالغزالی و اما معنی پس بنا بر آنکه منظور
ابن حجر که دلش سخت‌تر از سنگ خارا است از عبارت مذکور بیان برائت یزید از جرم
قتل امام حسین علیه السلام و حفظ او از لعن لاعنین میباشد کما یدل علیه سیاق العبارة
و سباقها عبارت ابن حجر مذکور در شرح قصیده همزیه بعد نقل قول امام احمد حنبل است
انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت عنده و ان لم تثبت
عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین فقال لم یثبت
من طریق صحیح انه قتله و لا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه و لعنه و کابن المالکی
فانه نقل عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده ای لانه الخلیفة و الحسین باغ علیه

والبیعة

والبیعة سبقت لیزید و یکفی فیها معظم اهل الحل و العقد و بیعة کل لان
کثیرین اقدموا علیها مختارین لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه له اما
مع النظر لذلک فلا یشترط موافقة احد من اهل الحل و العقد علی ذلک انتهی موضع
الحاجة من کلامه پس کسی که دیده انصاف داشته باشد میبیند که لفظ کالغزالی و همچنین معطوف
او کابن المالکی نیز و ان لم یثبت عند غیره واقع است و در اینجا جز من الاتحاد گنجایش
کار نیست که مناقض لم یثبت میباشد و خلاصه مطلب ابن حجر چنانچه بر طلبه پوشیده نیست
انیست که قتل حسین بر یزید از نزد امام حنبل ثابت است و نزد غیر او مثل غزالی و ابن مالکی ثابت
نیست غزالی میگوید که بطریق صحیح ثابت نیست قتل حسین را یا امر او بقتل آنجناب و او مبالغه
کرده در تحریم سب و لعن یزید و از ابن مالکی منقول شده که او گفته امام حسین مقتول نشدند
مگر بشمشیر جد خود برای آنکه یزید خلیفه بود و حسین باغی بر آن که بیعت برای یزید سابق بر
بیعت حسین بود و ملخص این قول ابن مالکی هم همین است که قتل یزید امام حسین را ثابت نیست
او بسیف جد خود مقتول گردیده و سب و لعن یزید در اینصورت جواز ندارد و هرگاه
مآل قول غزالی و ابن مالکی متحد است پس مقبول بودن کلام یکی دون دیگری یعنی چه و چون
فتوای غزالی مقبول ابن حجر است قول ابن مالکی که مطابق قول و فتوای غزالی است چرا مقبول
نخواهد بود و فی الصواعق المحرقة لابن الحجر قال آخرون لا یجوز لعنه اذ لم یثبت عندنا
ما یقتضیه و به افتی الغزالی و اطال فی الانتصار له و هذا هو اللائق بقواعد ائمتنا

انتهی موضع الحاجة من کلامه فیه فی کلامه بلفظه هذا هو اللائق بقواعد ائمتنا که نص است
در اینکه عدم جواز لعن یزید موافق قواعد اهل سنت است و فتوای غزالی مقبول ابن حجر است
شاید نظر کوته او نرسیده که گفته ولیس کذلک کما تشهد به الرجوع الی الصواعق بالجملة در عبارات
شرح عقیده همزیه تجویز لفظ کافر بیکار برده صریح است و ابن مالکی از اکابر متبوعان گفت چه او بر خلاف
احادیث و اقوال سنیه کما سیاتی نگفته بلکه امام احمد حنبل و غیره که بر خلاف احادیث و اقوال علمای
نحو خود تجویز لعن بر امام ششم خود مینمایند بیکار میباشند و هذا ظاهر لا ستره فیه و مخفی نیست که
ابن حجر و سیوطی و قاضی عیاض و غیره همه اینها موافق ابن مالکی میباشند در صواعق محرقه ابن
حجر و تاریخ الخلفا سیوطی موجود است ثم اجتمعوا علی ولایة یزید و لم ینتظم للحسین
امر بل قتل قبل ذلک اگر بیکار خواهند بود همه اینها بیکار خواهند بود و تخصیص ابن الملکی
برای چیست و چگونه این عناد بد سنیه بیکار خواهند بود در حقیقت خلافت یزید برای سنیان
و بغاوت امام حسین بر معتقد ایشان بدیهی البطلان خواهد شد که خلافت یزید و قتل حسین
بنا بر مسلک سنیان عین حق و صواب است فی ازالة الخفا چون بیعت برای شخصی منعقد
شد و تسلط او مستقر گشت اگر دیگری بروی خروج نماید و قتال کند او را می باید کشت افضل باشد
از وی یا مساوی یا مفضول اخرج البغوی من حدیث ابی نضرة عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما انتهی ظاهر است
که بیعت اهل کوفه با حضرت امام حسین علیه السلام متاخر بود از بیعت اهل شام و حرمین با یزید و استقرار

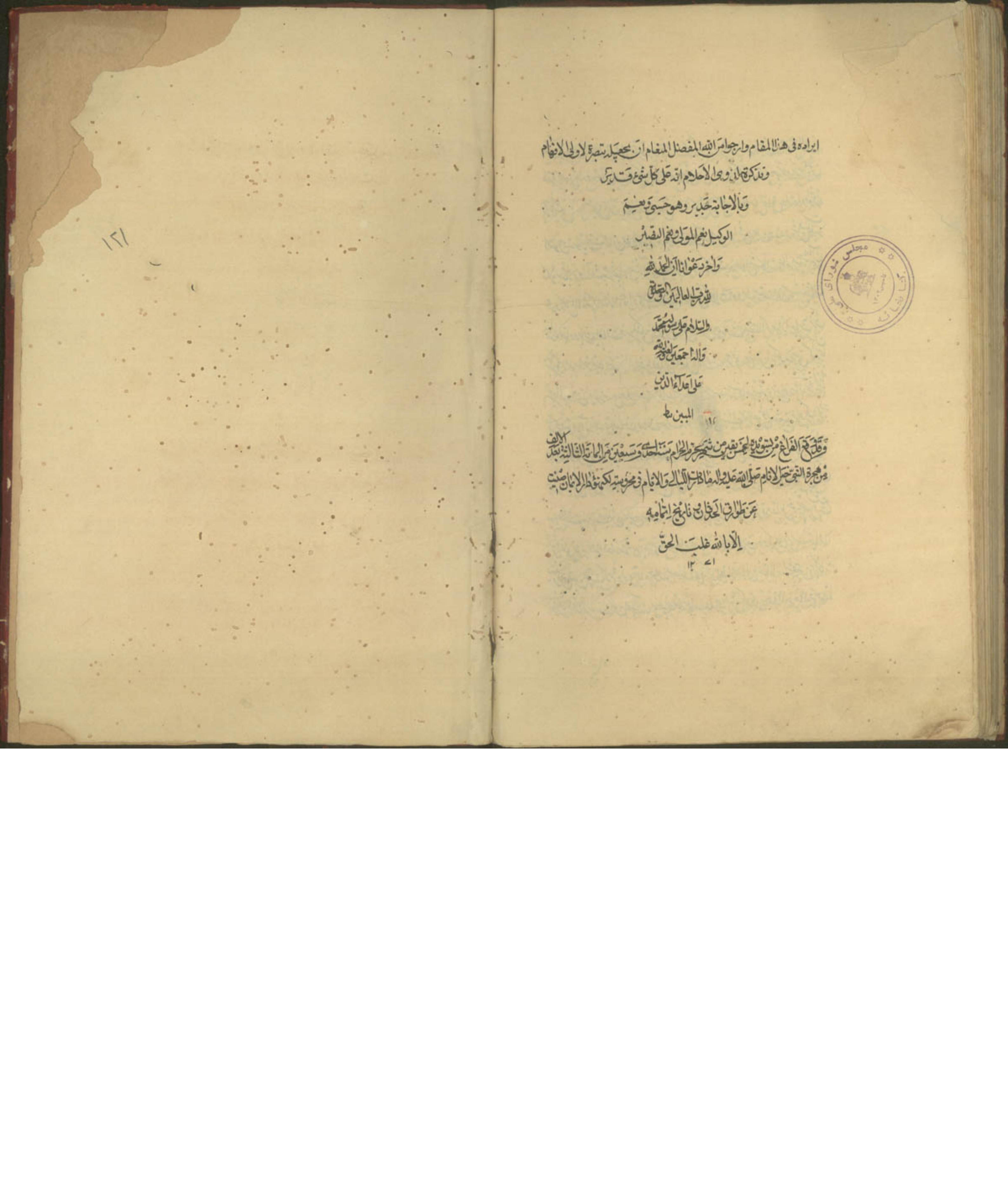
تسلط

تسلط یزید بسبب اجتماع اهل حل و عقد برو و منتظم نشدن امر برای امام حسین بل مقتول شدن آنجناب
قبل از آن در صواعق و تاریخ الخلفا و دیگر کتب معتمده سنیان مصرح است و ایضا فی
جامع الاصول علی ما نقل عنه عن عرفجة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ستکون هنات و هنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة وهی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا من کان
وفی روایة فاقتلوه اخرجه مسلم وفی روایة ابی داود وهنات مرة اخری و اخرجه النسائی
وله فی اخری قال رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی المنبر یخطب الناس فقال انها ستکون
بعدی هنات وهنات فمن رأیتموه فارق الجماعة او یرید ان یفرق امة محمد کائنا من کان فاقتلوه
فان ید الله علی الجماعة وان الشیطان مع من فارق الجماعة یرکض وعن اسامة بن شریک قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل خرج یفرق بین امتی فاضربوا عنقه اخرجه النسائی
وفی الملل والنحل علی ما نقل عنه کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین
لهم باحسان و علی الائمة فی کل زمان وفی فصل الخطاب علی ما نقل عنه کان ابو محمد سهل
بن عبد الله یقول من انکر امامة السلطان فهو زندیق ومن دعاه السلطان فلم یجب فهو مبتدع
ومن اتاه من غیر دعوة فهو جاهل وقال البیهقی علی ما نقل عنه ان خارجیا لا اسلم الحسین
بن علی انتهی و روایات و اقوال دیگر هم مثل اینها بسیار است بخوف تطویل مذکور نشد و من
لا یکفیه القلیل لا یکفیه الکثیر محض کلام آنکه حقیت امامت و خلافت یزید برای سنیان و بغاوت

امام حسین بر مسلک معتقد ایشان بموجب احادیث و روایات و اقوال سنیان کالشمس فی نصف النهار
روشن گشته پس در کلام ابن حجر که ابن مالکی میحجه و کابر الثمالکی غلط است و متبع این ریزه باده
ضلال و اضلال بعض نسخ شرح قصیده همزیه را و یافتنش لفظ کابر در آن دلیل صحتش نتواند شد
که خلاف اصول و احادیث سنیان است باقی ماند اینکه بودن لفظ کابر در بعض مصنفات جناب
غفران مآب طاب ثراه و جعل التحفه متواد که می نویسد چون احتمال غلط کاتب در آن متطرق بل
متیقن است نظر بمدلول اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال را نشاید فی زماننا شایع و
معاین گشته که اهل مطابع که اکثر آن عامه میباشند تحریف و تبدیل که از منافقان یهود یادگرفته‌اند
در اصل عبارات کتب فرقه امامیه اثنا عشریه ایدهم الله تعالی بالطاف الخفیه و الجلیه نموده‌اند و بهمان بید
و اقتفای منافقان یهود بسیار ند و مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه میباشند مینا الکهم
غضب من ربهم و ذلة فی الحیوة الدنیا **قوله** و لفظ کابر که ابن المجتهد نقل مینماید بشهادت
باینکه تفسیق یزید و شهادت امام حسین و تخجیل حقیت خلافتش و بغاوت و خطای امام مظلوم مقبول
شیخ ابن حجر است و لیس کذلک کما یشهد من الرجوع الی الصواعق **اقول** خطاهای لفظی و معنوی که
این معنی در این رساله مردوده اش سرزده غض بصر از آن نموده اکتفا بر تحریر جواب اصل مطلب
کرده شد لکن فی الحال برای تنبیه مقلدانش که حال سایر معلومات آن بدانند و نمایه حال این فقره آخر
رساله او بسبب بیان سازد که تفسیق یزید و شهادت امام حسین مقبول شیخ ابن حجر است یا حقیت
خلافت یزید و بغاوت و خطای آن امام عالیمقام مقبول اوست بارده و لیس کذلک متعلق بمطعون

دلیل

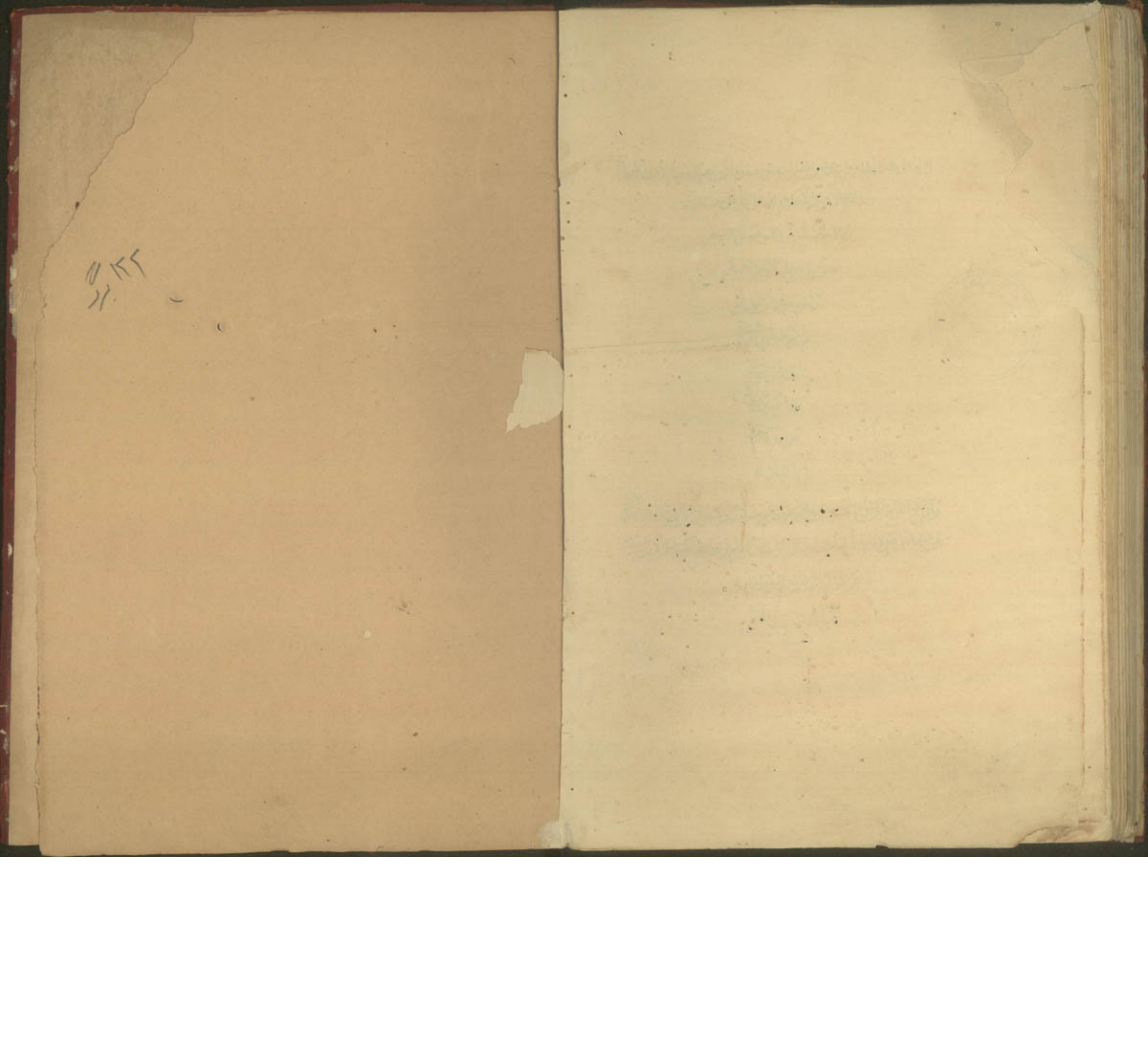
است یا نباشد با معطوف علیه و مشبه به یا با هر دو و نفی کدام امر مطلوب این معنی است ظاهر این
فقره محصلی ندارد و حال این شتر گربه‌ها معلوم نشود **قوله** حاصل اینکه بعجلت هر چه تمام تر حل این
هر دو مشکل **اقول** بحول الله تعالی و قوته حل هر دو مشکل آن گرفتار سلاسل نفاق و ارتداد و موافق
اصول و روایات سنیان نموده شد بدیده انصاف اگر داشته باشی ببین در نهار روشن و ظلمات
گر نه بیند بروز شپره چشم ❊ چشمه آفتاب را چه گناه ❊ ما که شیعه حلال مشکلات عالم میباشیم آن
خر در گل را لازم که دائما استمداد و استعانت در حل مشکلات خود لطور مستمندان و مستغیثان
از ما نموده باشد جهالت و سرمنکی را در آن دخل دادن جهالت است اگر چه آرا جات ترکی
بترکی هم عاجز نمیباشیم **قوله** بشرط بقای تعطش آه **اقول** تو کاری بس برانگیز ساختی ❊ که زسمان آن
نیز بر ناختی ❊ هنوز دلی در دست جواب استفتا هم سرانجام نشده شرح رساله ثمرة الخلافه
از کجا خواهد آمد باری صاف صاف بنویسید که [illegible] سبب تعریض و تشنیع فرزلو که در پرده
الزام ما لا یلزم نموده با بر او و از دو یا دلفقا سه خط القصر [illegible] که با بشبل فرزلو ساخته از دایره تسنن خارج
شده یا داخل در آن ماند و در صورت خروج سخن کدام مذهب اختیار کرده و در صورت داخل ماندنش
آیا حقیقت مذهب تسنن همین است که امام خود را بهنگام مناظره با فرقه مقابل خود بتهجین و تشنیع
بی اصل نماید و از امعارضه نام نهد بنوا تو جرات بر اسکاف سلالة اجلاف و دیگر علمای سنیان
فرض عین است که زود زود تمام جواب استفتای مذکور بطرز معمول با ختیار احد الشقین برنگارند
و نزد راقم ارسال نمایند من بعد آن هر چه خواهند بنویسند و جوابش بگیرند و هذا آخر ما اردنا



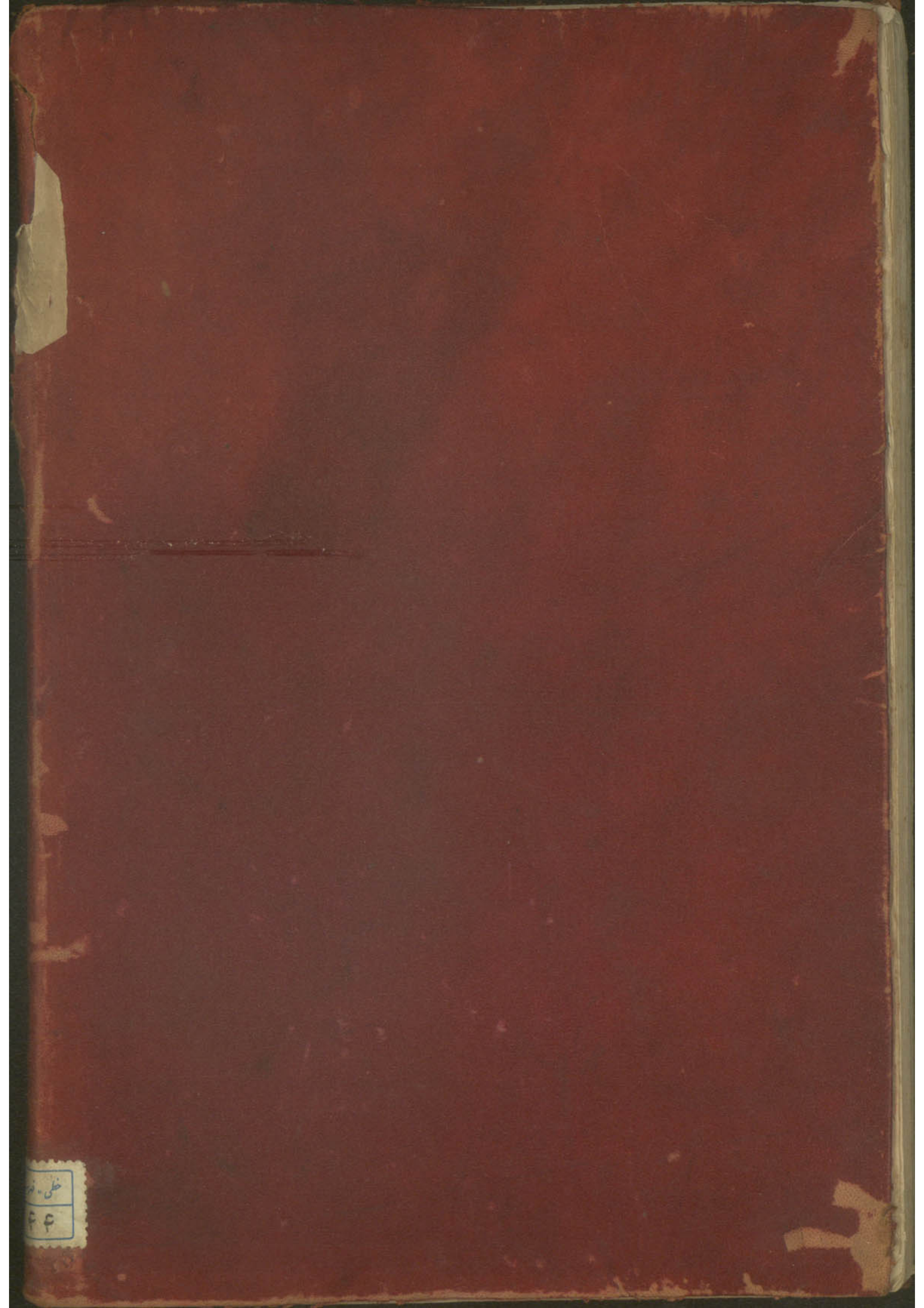
١٢١

ايراده في هذا المقام وارجو من الله المفضل المنعام ان يجعله تبصرة لاولي الافهام
وتذكرة لاولي الاحلام انه على كل شيء قدير
وبالاجابة جدير وهو حسبي ونعم
الوكيل نعم المولى ونعم النصير
واخر دعوانا ان الحمد لله
رب العالمين والصلوة
والسلام على رسوله محمد
وآله اجمعين لعنة الله
على اعداء الدين
المبين ط

وقد وقع الفراغ من تسويده لخمس بقين من شهر محرم الحرام سنة احدى وسبعين من المائة الثالثة بعد الالف
من هجرة النبي خير الانام صلى الله عليه وآله ما دارت الليالي والايام في محروسة لكهنؤ دار الايمان صينت
عن طوارق الحدثان وتاريخ اتمامه
الا بالله غلب الحق
١٢ ٧١






خطی
۴۴